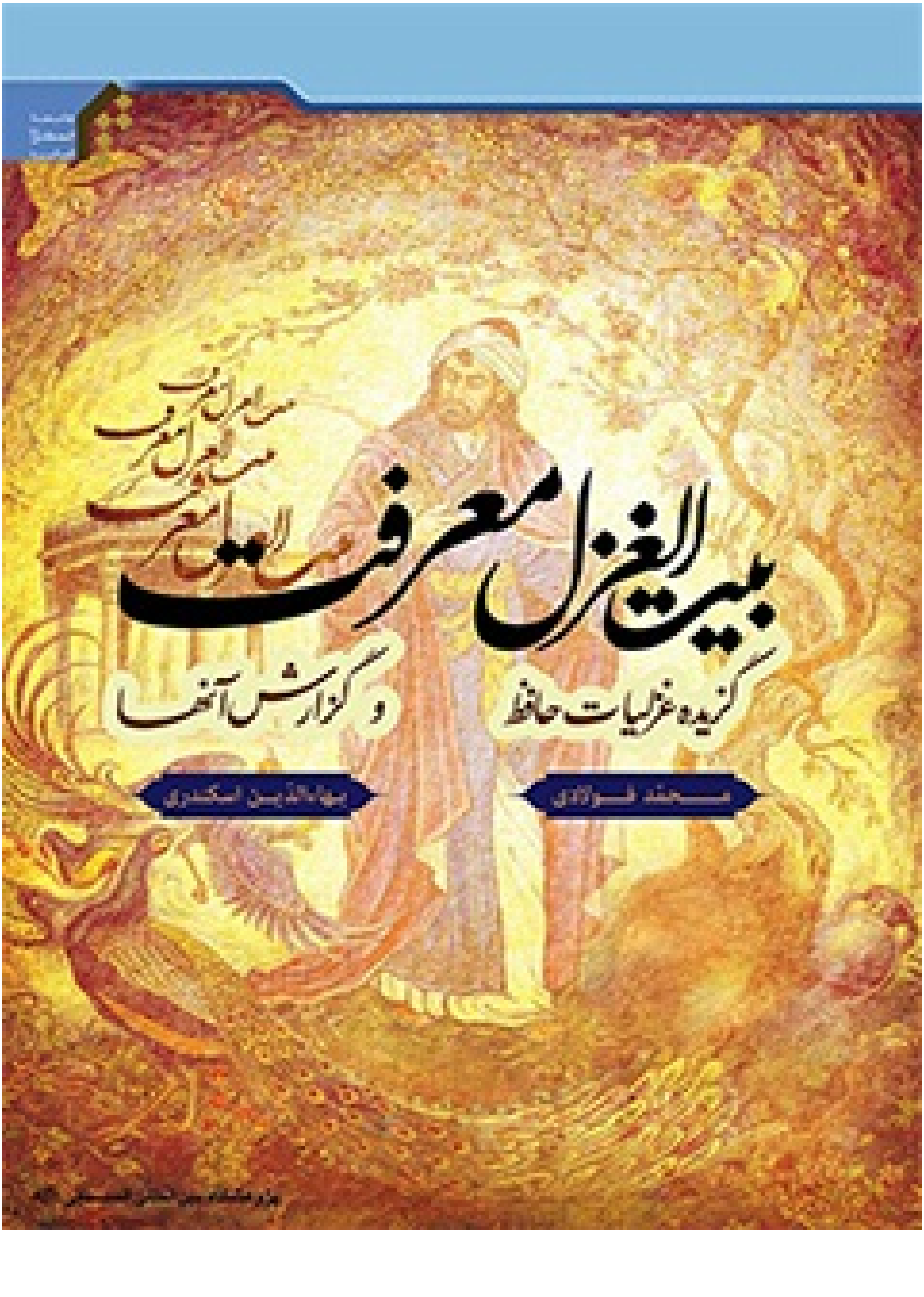


بیت الغزل معرفت
گزیده غزلیات حافظ و گزارش آنها
محمد فولادی
بهاءالدین اسکندری

بسم الله الرحمن الرحیم

بیت الغزل معرفت : گزیده غزلیات حافظ و گزارش آنها

نویسنده:

محمد فولادی

ناشر چاپی:

جامعة المصطفی (صلی الله علیه وآله) العالمیة

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

بیت الغزل معرفت: گزیده غزلیات حافظ و گزارش آنها

مشخصات کتاب

سرشناسه:فولادی، محمد، ۱۳۴۸ -

عنوان قراردادی:دیوان .برگزیده. شرح

عنوان و نام پدیدآور:بیت الغزل معرفت [کتاب]: گزیده غزلیات حافظ و گزارش آنها/محمد فولادی، بهاء الدین اسکندری.

مشخصات نشر:قم : مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی(ص)، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری:۲۸۸ ص.

فروست:پژوهشگاه بین المللی المصطفی؛ ۸۰۸.

شابک:۱۳۵۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۱۹۵-۸۸۶-۴

وضعیت فهرست نویسی:فاپا

یادداشت:کتابنامه: ص. [۲۸۱] - ۲۸۸.

یادداشت:نمایه .

عنوان دیگر:گزیده غزلیات حافظ و گزارش آنها.

موضوع:حافظ، شمس الدین محمد، - ۷۹۲ق . دیوان-- نقد و تفسیر

موضوع:شعر فارسی -- قرن ۸ق. -- تاریخ و نقد

شناسه افزوده:اسکندری، بهاءالدین، ۱۳۴۰ -

شناسه افزوده:حافظ، شمس الدین محمد، - ۷۹۲ق . دیوان. برگزیده. شرح

رده بندی کنگره:PIR۵۴۳۵/ف۸۸ب۹ ۱۳۹۳

رده بندی دیویی:۸فا۱/۳۲

شماره کتابشناسی ملی:۳۵۴۷۲۹۴

ص :۱

اشاره

سخن ناشر

بسم الله الرحمن الرحیم تحولات اجتماعی و مقتضیات نوپدید دانش ها و پدید آمدن دانش های نو،نیازهایی را به وجود آورده که پاسخ گویی به آن،ایجاد رشته های تحصیلی جدید و تربیت چهره های متخصص را ضروری می نماید.ازاین رو کتاب های آموزشی نیز باید با توجه به این دگرگونی ها تألیف شود.

جهانی شدن و گسترش سلطه فرهنگی غرب در سایه رسانه های فرهنگی و ارتباطی اقتضا دارد که دانش پژوهان و علاقه مندان به این مباحث،با اندیشه های بلند و ارزش های متعالی آشنا شوند و این مهم با ایجاد رشته های تخصصی،تولید متون جدید و غنی،گسترش دامنه آموزش و تربیت سازمان یافته دانشجویان به سرانجام خواهد رسید.این فرایند گاه در پرداختن به مباحث بنیادین و تدوین متون تخصصی تعریف می شود و گاه در نگارش بحث های علمی،اما نه چندان پیچیده و تخصصی به ظهور می رسد.

از طرفی بالندگی مراکز آموزشی در گرو نظام آموزشی منسجم،قانونمند و پویاست.بازنگری در متن ها و شیوه های آموزشی و به روز کردن آنها نیز این انسجام و پویایی و در نتیجه نشاط علمی مراکز آموزشی را در پی دارد.

ص:۵

در این بستر،حوزه های علوم دینی به برکت انقلاب شکوهمند اسلامی،سالیانی است که در اندیشه اصلاح ساختار آموزشی و بازنگری متون درسی اند.

«جامعه المصطفی صلّی الله علیه و آله العالمیه»به عنوان بخشی از این مجموعه که رسالت بزرگ تعلیم و تربیت طلاب غیر ایرانی را بر عهده دارد،تألیف متون درسی مناسب را سرلوحه تلاش خود قرار داده و تدوین و نشر متون درسی در موضوعات گوناگون علوم دینی،حاصل این فرایند است.

«مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی صلّی الله علیه و آله»با قدردانی و سپاس از فاضلان ارجمند،آقایان دکتر محمّد فولادی و دکتر بهاءالدّین اسکندری مؤلفان کتاب بیت الغزل معرفت و تمام عزیزانی که در تولید این اثر همیاری و همفکری داشته اند, آن را به جویندگان فرهنگ و اندیشه ناب اسلامی تقدیم می کند.

مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی صلّی الله علیه و آله

ص:۶

مقدمه پژوهشگاه بین المللی المصطفی صلّی الله علیه و آله

حقیقت مداری اصیل ترین و زیباترین راز هستی و حقیقت طلبی ماندگارترین و برترین گرایش آدمی است.

داستان پر رمز و راز حقیقت جویی بشر،سرشار از هنرنمایی مؤمنان،مجاهدان و عالمانی است که با تمسک و پای بندی به حقیقت بی منتها،در مصاف بین حق و باطل،سربلندی و شرافت ذاتی حق را نمایان ساخته اند و در این میان،چه درخشندگی چشم نوازی در اسلام عزیز است که علم را به ذات خود،شرافتمند و فخیم دانسته و از باب تا محراب،کائنات را سراسر علم و عالم و معلوم می نمایاند و در مکتب آن،جز اولوالعلم و راسخان در مسیر طلب دانش،کسی را توان دست یابی به گنجینه های حکمت نیست.

علم برخاسته از وجدان پاک و عقل سلیم،در پرتو انوار آسمانی وحی،هم به فرد کمال انسانی،عظمت روحی و رشد معنوی می بخشد و فکر،اندیشه و خیال او را به پرواز درمی آورد،و هم جامعه را سمت و سویی سعادتمندانه بخشیده و آن را به جامعه ای متمدن و پیشرو متحول می کند.بی توجهی یا کوته فکری است اگر فرد و جامعه ای به دنبال عزت،استقلال،هویت،امنیت،سعادت و سربلندی

ص:۷

مادی و معنوی باشد،اما آن را در صراطی غیر از حقیقت طلبی،علم اندوزی و حکمت مداری الهی طلب نمایند.

انقلاب سراسر نور اسلامی ایران که داعیه جهانی سازی کلمه الله و برپایی تمدن جهانی اسلام را داشته و فروپاشی و افول تمدن های پوشالی غرب و شرق را به نظاره نشسته است،با اندیشه فقاهتی در اداره حکومت و نظریه مترقی«ولایت فقیه»،طرازی از مسئولیت ها و مأموریت های حوزه های علمیه و روحانیت را عرضه نمود که امید و نشاط را نه تنها در شیعیان و مسلمانان،بلکه در دل تمامی آزادی خواهان و حق طلبان سراسر جهان زنده ساخت.

در این راستا،رهبر فرزانه انقلاب(مدظله)با عزمی مصمم و با تمامی توان،همچون پیر و مراد خود خمینی کبیر رحمه الله،در صحنه حاضر شده و با تأکید بر اهمیت و فوریت این حرکت فراگیر و بی وقفه،همه توانمندی ها و اراده ها را جهت تحقق جنبش نرم افزاری و نهضت تولید علم و تحول در علوم انسانی و نیز یافتن راه های میان بر و دانش افزا راهبری و رصد می کنند.

جامعه المصطفی صلّی الله علیه و آله العالمیه،نمادی درخشان از این رسالت جهانی و همت بین المللی انقلاب اسلامی است که بار مسئولیت تربیت مجتهدان،عالمان،محققان،متخصصان،مدرسان،مبلغان،مترجمان،مربیان و مدیران پارسا،متعهد و زمان شناس را بر دوش داشته و با تبیین،تولید و تعمیق اندیشه دینی و قرآنی و گسترش مبانی و معارف اسلامی،به نشر و ترویج اسلام ناب محمدی صلّی الله علیه و آله و معارف بلند و تابناک مکتب اهل بیت علیهم السّلام جامه تحقق می پوشاند.

پژوهشگاه بین المللی المصطفی صلّی الله علیه و آله نیز که مهم ترین و گسترده ترین مجموعه پژوهشی المصطفی صلّی الله علیه و آله است،بومی سازی و بازتولید اندیشه دینی معاصر،متناسب با نیازها و اقتضائات عرصه بین الملل،تبیین،تولید و تعمیق اندیشه دینی،گشودن

ص:۸

افق های جدید فکری و معرفتی در دنیای معاصر،پاسخ گویی به مسائل و شبهات فکری و معرفتی مخاطبان و تأمین و تدوین متون و منابع درسی و کمک درسی،به ویژه با رویکرد اسلامی سازی علوم و پشتیبانی علمی از فعالیت های سازمانی المصطفی صلّی الله علیه و آله را از جمله مأموریت ها و تکالیف خود می داند.

اثر علمی پیش رو نیز به همت مؤلفان محترم،آقایان دکتر محمّد فولادی و دکتر بهاءالدّین اسکندری و برای دوره کارشناسی رشته ادبیات فارسی،در چارچوب اهداف و برنامه های پژوهشگاه و مبتنی بر نیازسنجی های صورت گرفته،تهیه و تدوین شده است.

در پایان لازم است ضمن ارج نهادن به تلاش های خالصانه مؤلفان محترم،از کلیه دست اندرکاران محترم آماده سازی و انتشار این اثر ارزشمند،به ویژه همکاران محترم مرکز بین المللی نشر و ترجمه المصطفی صلّی الله علیه و آله و همه عزیزانی که به نحوی در تدوین و انتشار آن نقش داشته اند،قدردانی و تشکر نماییم و از خداوند متعال برای ایشان و همه خادمان عرصه تبلیغ و نشر مفاهیم و معارف دینی،آرزوی بهروزی،موفقیت و سعادت نماییم.

پژوهشگاه بین المللی المصطفی صلّی الله علیه و آله

ص:۹

فهرست

ص:۱۳

ص:۱۴

درآمد

غزل های حافظ چنان دلنشین بود و سحر می انگیخت که در ایران و فارس محصور نمانَد.این سخن که در عین ملایمت طوفانی بود و مواج،از همان روزگار شاعر،شهرتی فراوان در ایران و سایرکشورهای فارسی زبان یافت:

عراق و فارس گرفتی به شعر خود حافظ بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است

تا آنجا که طوطیان هند نیز از این قند پارسی شکر شکن شدند:

شکّر شکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که به بنگاله می رود

و این سخن که:«خون را به جوهر دوات بر می گرداند» (۱)آنقدر جاذبه داشت که از مرزهای پارسی زبانان-و کشورهایی که با زبان پارسی بیگانه نبودند-نیز فراتر رود و آن سوترها هم دل رباید.غزل حافظ نه تنها در کشورهای فارسی زبان،که در دیگر کشورهای جهان نیز دوستداران فراوانی یافت و همچون سایر شاهکارهای ادب فارسی-اشعار فردوسی،خیام،سعدی،مولوی و...-شهرتش جهانی شد.در باب این آوازه جهان گیر پس از این در مقدمه اشارتی خواهد رفت.

شعر حافظ،از سویی خود چکیده ادب و فرهنگ ایران و زبان فارسی تا قرن

۱- (۱) .تعبیر از تی اس الیوت است.

هشتم به حساب می آید و از سویی دیگر پس از او شاعران و ادیبان بسیاری تا امروز به سخن او عنایت داشته و از او تأثیر پذیرفته اند و این دو در کنار سبب هایی دیگر از عواملی بوده اند که شعر وی اهمیت ویژه ای یافته و در مرکز توجه زبان،ادب و فرهنگ فارسی قرار گرفته و همین است که حافظپژوهی سال هاست از مهمات عرصه تحقیق است و در باب او آنقدر نگاشته اند که زمانی در ده پنجاه(۱۳۵۲)شاعر بزرگ معاصر،امیری فیروزکوهی،دستور«حافظ بس»صادر فرمودند و از پژوهشگران خواستند اندکی نیز به دیگر شاعران و ادیبان توجه کنند،اما با وجود این فرامین بازار حافظ پژوهی و حافظ دوستی همچنان گرم بوده و هست و خواهد بود.حکایت او حکایت بالانشینی محبوب است که زبان غیب است و ترجمان اسرار و همدم غم ها و شادی ها و مخاطب مشورت ها و تفأل ها و این شگفت نیست که او در دولت قرآن می زیست:

صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ هر چه کردم همه از دولت قرآن کردم

و در سایه این دولت،عشق را تجربه می کرد:

عشقت رسد به فریاد گر خود به سان حافظ قرآن ز بر بخوانی در چارده روایت

این بالانشینی و این جذابیت البته همواره وسوسه خواهد انگیخت و قلم هایی را به دنبال خود خواهد کشید و از آنجا که حافظ خود«به چندین هنر آراسته است»وشعرش منشوری چند بعدی است،هریک از پژوهشگران به سهم خود،گوشه هایی از شعر او را واکاویده اند و خواهند کاوید-و ما وامدار همه این عزیزان هستیم-اما حافظ و ماجرای پایان ناپذیر او را پیوسته باید با نگاهی دیگر و جوری دیگر دید،می باید شعر او را هربار از منظری نگریست.این سخن همیشه تازه است و با خود تازگی ها دارد و اگر چنین نبود از میان انبوه دواوین شعر سربرنمی کشید و در اوجی دست نیافتنی همچنان شاهکار ادب پارسی نمی ماند.این

ص:۱۶

حسن دلپـذیر و زیبـایی کم نظیر بسـیاری را برمی انگیزد تـا در عرصه تجربیات حافظ گام هایی زننـد و دیگران را ره توشه ای آورنـد.همین تازگی همیشه سـخن حافظ ما را نیز برانگیخت با توجه به مخاطبان جامعه المصـطفی صلّی الله علیه و آله،وکم و بیش با نظر به همه جوانب این منشور،ازجهت هنری و بلاغی از یک سو و مضامین عرفانی و«لطایف حکمی با نکات قرآنی»از سوی دیگر،از شـعر حافظ غزل هایی برگزینیم و در چهارچوب انتظارات ناشـر و توان خویش گزارش گر هنر او باشـیم.(تا که قبول افتد و چه در نظر آید!).

در آغاز این گزارش،یادآوری چند نکته درباره این گزینش بایسته است:

۱.همچنان که آمد،این کتاب با توجه به همه جوانب هنری ومضمونی اشعار حافظ گزینش وگزارش شده است.

۲.سعی بر آن بوده است در گزینش غزل ها،تنوّع مضمون رعایت شود.

۳.از آنجـا که غالب غزل های حافظ یکـدست و متعالی است،گزینش غزل ها کاری خرد و آسان نیست.هم از این رو گزینش شعر حافظ چندین بار مرور و رفت و برگشت را می طلبد و اهل فن می دانند هر بار مرور احساسـی جدید می انگیزد و نگاهی دیگر می آورد و این مشـکلی بود که گریبان گیر مؤلفین این اثر نیز شد،اما باید گزینشـی صورت می پذیرفت و پذیرفت و در همان حال این کلام خواجه زمزمه جان مؤلفین بود که:

شعر حافظ همه بیت الغزل معرفت است آفرین بر نفس دلکش و لطف سخنش

۴.کار گزینش و ثبت اشعار،بر اساس نسخه«قزوینی و غنی»-که هنوز هم از معتبرترین نسخ می باشد-صورت گرفته است،و در همان حال سـعی شده در موارد بحث انگیز،از سایر نسخه ها،بویژه نسخه خانلری نیز استفاده شود و اختلاف نسخ و نیز اختلاف دیدگاه ها از نظر دور نماند.

ص:۱۷

۵.شـرح غزل هـا در سـه مرحلـه انجـام شـده اسـت:الـف)توضـیح کلمـه هـا،ترکیـب هـا و اصـطلاحات؛ب)نکتـه هـای زیبـایی شناختی؛ج)معنی بیت-در صورت نیاز-و اشارات عرفانی،اخلاقی و معنایی.

۶.در هر درس،نخست یک غزل شرح شده است و سپس برای باروری و شکوفایی ذهن و زبان دانش پژوهان و دخالت دادن آنان در بحث،یک غزل نیز به شکل طرح پرسش های مهم آمده و در انجام نیز یک غزل بدون شرح و پرسش جهت خوانش و بحث در کلاس آمده است.

۷.در پایان کتاب،افزون بر منابعی که به شکل مستقیم و غیر مستقیم از آن بهره گرفته و در جای جای کتاب به آن ارجاع داده ایم،سایر منابع مهم حافظشناسـی و حافظپژوهی نیز آمـده است تا ضـمن آشـنایی دانش پژوهان با این منابع،در پاسخ به پرسـش های مطرح شده در هر درس،از آنها بهره مند شوند.

۸.در رسم الخط کتاب سعی شده بر اساس شیوه نگارش مصوب فرهنگستان عمل شود.یادآوری این نکته بایسته است که علی رغم پایبندی به این شیوه،یای نیمه(

ص:۱۸

این کتاب را راهنمایی و از دیدگاه های صائب خود بهره مند فرمایند.

درپایـان از همه عزیزانی که مـا را در تهیه این مختصر یـاری فرمودنـد،بویژه مسؤولان محترم مؤسسه زبان وفرهنگ شناسی،پژوهشگاه جامعه المصطفی صلّی الله علیه و آله و مسؤولان محترم تدوین متون آموزشی صمیمانه سپاسگزاریم وبرای آنـان توفیق روزافزون را خواهـانیم.در این میان به صورت ویژه از همکار فاضل و دقیق النّظر،جناب آقای دکتر یحیی کاردگر-که از راهنمایی های ایشان بسیار بهره مند شده ایم-سپاسگزاریم؛خدایشان هماره توفیق دهاد.

همّتم بدرقه ی راه کن ای طایر قدس که دراز است ره مقصد و من نوسفرم

قم مقدسه،در جوار کریمه اهل بیت،حضرت معصومه علیها السّلام و در آستانه ولادت کریم اهل بیت،امام حسن مجتبی علیه السّلام

۱۴ رمضان ۱۴۳۳ق/۱۳ مرداد ۱۳۹۱ش/۳ آگوست ۲۰۱۲م

دکتر محمّد فولادی و دکتر بهاءالدّین اسکندری

اعضای هیأت علمی دانشگاه قم

ص:۱۹

مقدّمه

اشاره

کس چو حافظ نگشاد از رخ اندیشه نقاب تا سر زلف سخن را به قلم شانه زدند

راستی که این ادعایی گزاف نیست.کدام پارسی زبان است که حافظ را از ارکان ادب پارسی و از قلل سرکشیده آن نداند و در کدام گوشه دنیاست که نام ادب پارسی،خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی را به یاد ادب شناسان نیاورد و شگفت آنکه خطوط زندگی این مشهورترین غزل سرای پارسی زبان مبهم و ناخواناست؛چون بسیاری دیگر از بزرگان این مرز و بوم.درباره زندگی او فارغ از افسانه ها و خیال اندیشی ها چیز زیادی نمی دانیم.

آن گونه که محمد گلندام از هم عصران حافظ و نخستین جامع اشعار او در مقدمه معروف خود نوشته سال وفات او ۷۹۲ق است.سال تولدش را حدود سال های ۷۲۶ و ۷۲۷ گفته اند،اما با قرائنی از شعر او می توان فرض کرد هنگام مرگ ۷۰ سالی داشته است و اگر این فرض صائب باشد،اواخر دهه دوم و یا اوائل دهه سوم قرن هشتم را می توان سال تولد او انگاشت.

این مدت عمر هرچه بوده باشد در اوضاعی پریشان و احوالی نابسامان و در خلال دست به دست شدن شیراز میان تشنگان سلطه ای که برای ربودن قدرت از

ص:۲۱

کف هم به جنگ و ستیز با یکدیگر مشغول بودند گذشت،سال هایی که قدرت از این به آن،از برادر به برادر،از عمو به برادرزاده و از پدرزن به داماد و...می رسید (1)و این گشتاگشت حکومت البته با آرامش همراه نبود،برای مردم زیر و زبر شدن اوضاع زندگی بود و قتل و غارت و ناامنی و بی پناهی و در این بی پناهی ها شگفت نیست اگر مردم به دروغ و فریب و ریا روی آورند و بازار ریا و سالوس و نفاق رونق یابد،بویژه آنکه گاه کسی چون امیرمبارزالدین،حاکم باشد که گفته اند مردی کج اندیش،متعصب،خشک مغز،اهل نفاق و سالوس و تظاهر به دین بود و طبیعی است اگر کسی چون حافظ که دقیق تر می بیند و حساس تر از دیگران حس می کند،در حال و هوایی چنین،مدام از تزویر و ریا بنالد و به نیش طنز اهلش را بیازارد:

حافظا می خور و رندی کن و خوش باش ولی دام تزویر مکن چون دگران قرآن را

می خور که صد گناه ز اغیار در حجاب بهتر ز طاعتی که به روی و ریا کنند

حافظ با آنکه در خلال همین نوسانات ویرانگر و ناامنی های فرصت سوز گویا در خردسالی پدر را که بازرگانی بود،از دست داد،فرصت ها را از کف نداد:قرآن آموخت و با تفسیرش مطابق با دیدگاه ها مفسیرینی چون زمخشری آشنا شد و البته از تأویل های عارفانه نیز دور نماند و آنچنان عاشق بود که کلام خدا را با

ص:۲۲

۱- (۱) .چیزی در حدود ۱۴ سال در دوران آل اینجو-سه سالی در زمان سلطان جلال الدین مسعود و یازده سال در روزگار شیخ ابواسحاق-و از سال ۷۵۴،همان سالی که شاه شیخ ابواسحاق به دست امیر مبارزالدین کشته شد،تا آخرین سال حیات در روزگار سلاطین آل مظفر:چهار سال در زمان امیرمبارزالدین محمد،۲۸ سال در زمان شاه شجاع،پسر امیرمبارزالدین(دو سال از این ۲۸ سال را شاه محمود،برادر شاه شجاع،حاکم کرمان بود)،سه سال در روزگار شاه زین العابدین،پسر شاه شجاع،شش ماه در زمان شاه یحیی برادر شاه شجاع و دو سال در زمان سلطنت شاه منصور،برادرزاده و داماد شاه شجاع.

چهارده روایت به خاطر سپارد،به علوم کم و بیش رایج عصر خویش-همچون فقه و حکمت و کلام و عرفان و لغت و بلاغت- پرداخت؛با شعر و ادب فارسی انس گرفت و در این دریای ژرف،ژرف تر از بسیاری بزرگان غوطه ها خورد و از اعماق آن گوهرها برداشت و این گستره را در چشم اندازِ خویش و با حضور ذهنی شگفت نظاره و با درکی حساس و حافظه ای کم نظیر هضم کرد و اندوخته ها برگرفت؛با زبان و ادب عرب نیز انسی یافت و در کنار این همه،از آشنایی او با موسیقی و آواز خوشش نیز گفته اند.آنچنان که از اشارت او برمی آید تا سال ها به کار اندوختن علم و فضل مشغول بوده است:

علم و فضلی که به چل سال دلم جمع آورد ترسم آن نرگس مستانه به یغما ببرد

اما علوم رسمی،روح تشنه حافظ را سیراب نکرد و او را به جستجوی راهی دیگر کشاند:راه عرفان و سلوک عاشقانه و سیر روحانی و این راه طریقی نبود که به خود توان پیمود،پیر طریقتی می خواست و خضر راهی تا به دستگیری و همت او این جاده ناهموار طی شود و کعبه منظور و قاف قرب در آغوش وصال بنشیند:

قطع این مرحله بی همرهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی

با این حال در روزگار او انگار مردی نبود که این روحِ بی تابِ دیدار،با پای اشتیاق در محضرش زانوی ارادت بر زمین نهد و در این سفر به وادی های خطر و عبور از گردنه های بیم و حذر اختیار خویش به دستان کفایت او نهد و یا بود و او را توفیق نبود.هرچه بود نشانی استوار بر سرسپردن او به پیری آگاه و آزموده راه نیست و حتی می توان از کلامش نشان آورد که دست کم تا مدت ها بی همرهی دلیل و راهنما برای رسیدن به شاهد مقصود اهتمام نموده است:

به کوی عشق منه بی دلیل راه قدم که من به خویش نمودم صد اهتمام و نشد

و با این حال او را پیری است که هرازگاهی از او با نامی یاد می کند:پیرمغان،

ص:۲۳

خضر راه،پیر خرابات و....این پیر کیست؟آیا تنها ساخته اشتیاق اوست به مردی از سرزمین آرمان ها و دیار رؤیاهای گریزپا و یا بوده است و رندی های حافظ او را دور از دسترس اغیار در پشت پرده ابهام نشانده است و یا این پیر رند خراباتی همان معصومین علیهم السّلام هستند که او از جام ولایت آنان می نوشد و معرفت می آموزد؟کس چه می داند و شاید هرگز کسی به صراحتی بی تردید حقیقت را درنیابد و این هم از رندی های موذیانه حافظ است که انگار مخاطبین را در تردیدهایی وسوسه برانگیز بیشتر می پسندد تا در روشنای بی دغدغه سخنانی صریح.

هرچه باشد سخنش شاهدی است بی گفتگو بر آن که او سالک طریق دوست بوده است و بنابراین دور از صواب نیست اگر او حالات،روحیات،اضطراب ها و دغدغه های گوناگونی را-پیش از آن که سر انجام در شب های مرموز سلوک خویش به بلندای معرفتی سیراب از جام تجلی صفات و بی خود از شعشعه پرتو ذات برسد-تجربه کرده باشد.این نگاه برخی را به این باور کشانده که هر یک از غزل های او نشان از حالتی از احوال و نماینده دوره ای از ادوار زندگی و گویای مرحله ای از مراحل سلوک اوست.(ر.ک:محمود هومن،حافظ چه می گوید؛معین،حافظ شیرین سخن؛غنی،تاریخ عصر حافظ؛همایونفرخ،حافظ خراباتی).اگر چنین هم نباشد زبان و بیان حافظ آنچنان رندانه،چندپهلو،چندلایه و ابهام آمیز است که بتوان در آینه سخنش چیزی دید و خطی خواند که دیگری نمی بیند و نمی خواند (۱)و حتی در باب او افسانه ساخت و پرداخت.

ص:۲۴

۱- (۱) .چندلایگی و ابهام سخن حافظ تا آنجاست که برخی او را عارفی بزرگ دانسته اند و در نقطه مقابل برخی دیگر او را«رند یک لا قبای کفرگو»خوانده اند(ر.ک:حافظ چه می گوید،کسروی؛مقدمه حافظ شاملو؛عرفان حافظ،مطهری؛حافظنامه،خرمشاهی؛مکتب حافظ،مرتضوی).

(ر.ك:معين،حافظ شيرين سخن و مقاله«آورده اند كه...»از مهدى اخوان ثالث در مجموعه مقالات او).از همين افسانه هاست شيفتگى او به دخترى به نام«شاخ نبات»و بر پايه همين انديشه مو هوم است كه برخى هنگام تفأل به ديوان حافظ،نخست او را به شاخ نباتش سوگند مى دهند وسپس از اين«لسان الغيب»و«ترجمان الاسرار»راهنمايى مى جويند و در سايه سار غزل هاى اميدبخش و آرام بخش وى كه«صداى سخن عشق است»و پر از لطايف حكمى و نكات قرآنى،آرامش مى يابند.سخن حافظ-آميخته با افسانه و يا فارغ از آن-پناه غم ها و شادى هاى پارسى زبانان است (۱)و ذكر اين نكته نيز بى ارتباط با مقام نيست.

ص:۲۵

۱- (۱) .در اينجا شرحى از زندگانى و احوال حافظ از تاريخ ادبيات صفا كه در اين باب از بهترين ها و دقيق ترين هاست آمده تا طالبان از جستجوهاى بسيار و تكرارهاى كم وبيش بيهوده بى نياز شوند:خواجه شمس الدين محمّد بن محمّد بن محّمد حافظ شيرازى يكى از بزرگ ترين شاعران نغزگوى ايران و از اعاظم گويندگان جهان و از«اكابر گردنكشان نظم»فارسى است.در نسخه اى از اسكندرنامه و هشت بهشت و خسرو و شيرين اميرخسرو دهلوى كه به ترتيب در بيست و چهارم صفر و ششم ربيع الاخر و سيزدهم جمادى الاولى سال ۷۵۶ هجرى به خط شيرين و پخته ى اين استاد بزرگ سخن استنساخ شده است،كاتب خود را همه جا«محمّد بن محمّد بن محّمد الملقّب بشمس الحافظ الشيرازى»معرّفى و در اشعار خود نيز«حافظ»تخلّص كرده است.در غالب مآخذ،نام پدرش را«بهاءالدّين»نوشته اند و ممكن است«بهاءالدين»على الرّسم لقب او بوده باشد.محمّد گلندام نخستين جامع ديوان حافظ و دوست و همدرس او نام و عناوين وى را چنين مى آورد:«مولانا الاعظم،المرحوم الشهيد،مفخرالعلما،استاد نحاريرالادبا،شمس الملّه و الدّين محمّد الحافظ الشيرازى». تذكره نويسان نوشته اند كه اجداد او اصلاً از كوپاى(كوهپايه)اصفهان بوده اند و نياى او در ايّام حكومت اتابكان سلغرى از آنجا به شيراز آمده و در همان شهر متوطّن شده اند؛نيزچنين نوشته اند كه پدرش«بهاءالّدين محمّد»بازرگانى مى كرد و مادرش از اهل

که از ویژگی های انحصاری حافظ در میان شاعران پارسی زبان-و شاید تمامی زبان ها-تفأل به دیوان اوست.این سنت که تازه نیست و با خود تاریخی از واقعیت ها و افسانه ها را دارد خود می تواند اساساً متأثر از چندلایگی و ابهام سخن او باشد که تحمل توجیهات مختلف و اقناع پسندهای گوناگون را دارد و شاید رواج و تثبیت این سنت در اثبات لقب«لسان الغیب»بی تأثیر نبوده است.این سنت و باور چنان رایج بوده است-و البته امروز هم کم وبیش هست-که حاج خلیفه از چند رساله که در قرن دهم و پیش از آن درباره تفألات دیوان حافظ نوشته اند،یاد می کند(ر.ک:تاریخ ادبیات صفا و نیز معین،حافظ شیرین سخن).

و کلام آخر آن که:

شعر حافظ همه بیت الغزل معرفت است آفرین بر نفس دلکش و لطف سخنش

حافظدوستان آن سوی مرزها

دلبستگان حافظ تنها ایرانیان و پارسی زبانان و آشنایان نبوده اند،که دیگران نیز در جاذبه سخن و اندیشه او شیفتگی هایی را تجربه کرده اند که گاه حتی آشنایان را به شگفتی وامی دارد؛از همین جمله است گوته آلمانی:

گوته نخست ترجمه دیوان حافظ از«هامِر»را می بیند و برای درک معانی آن،زبان شیرین فارسی را فرامی گیرد و چنان دلبسته حافظ می گردد که بخشی از دیوان«شرقی-غربی»خود را«حافظنامه»می نامد.او را در باب این نادره سخن پارسی و شهسوار غزل های ناب سخنانی است که شنیدنش عامه مردم ایران زمین را غرور می آورد و اندیشمندان و خاصان را حیرتی شگرف و تأملی دوباره و تواضعی ژرف تر در برابر ساحت بلند حافظ:

«حافظ!آن کس که با تو دعوی برابری و مساوات کند،در اشتباهی بزرگ

ص:۳۲

است.من افتخار می کنم که یکی از کوچک ترین شاگردان تو باشم».

«ای حافظ!آرزوی من آن است که تنها مریدی از مریدان تو باشم».

«ای حافظ!همچنان که جرقه ای برای آتش زدن و سوختن شهر امپراتوران کافی است،از گفته شورانگیز تو چنان آتشی به دلم نشسته که سراپای این شاعر آلمانی را در تک و تاب افکنده.ای حافظ!ای حامی بزرگوار،ما همه به دنبال تو روانیم تا ما را با نغمه های دلپذیرت در نشیب و فراز زندگی رهبری کنی و از وادی خطر به سوی منزل سعادت ببری».

(ر.ک:ترجمه دیوان گوته،شجاع الدین شفا؛حافظ شیرین سخن،محمد معین،ص۷۶۲؛از حافظ به گوته،عبدالعلی دستغیب؛گوته وحافظ،رضا زاده شفق،مجله دانشکده ادبیات تهران،دوره ۱۴،۱۳۴۵-۴۶؛گوته و حافظ،عبدالکریم گلشنی،کیهان فرهنگی،ش ۷،سال ۱۳۶۷؛ونیز ر.ک:پایان نامه دکترا،تحلیل سیر نقد شعر حافظ(۱۳۰۰-۱۳۷۰)دانشگاه تهران،محمد فولادی،۱۳۸۳).

پیترو دلاواله ایتالیایی نیز از غربیانی است که در سفرنامه خویش-که نزد ایرانیان از اهمیتی ویژه برخوردار است-به حافظ توجه نموده و سبک سخن او و جایگاه وی در میان فارسی زبانان را با نمونه هایی از ادبیات ایتالیا مقایسه کرده است.آن ماری شیمل از اندیشمندان و پژوهشگران بنام آلمان در باب سفرنامه دلّاواله و توجه او به حافظ آورده است:اروپا برای اولین بار در ۱۶۵۰ میلادی سخنی درباره حافظ شنید وآن زمان بود که پیتر دلا ـ و اله درسفرنامه خود ذکری از حافظ به میان آورد(studies in islam,Hafez and his critics,۱۹۷۹)سفرنامه دلّاواله حاصل سفرهای او در سال های ۱۶۱۴ تا ۱۶۲۶ در ایالات غربی پادشاهی صفوی است.این کتاب برای خاورشناسان اروپایی که به دنبال اطلاعاتی بی واسطه درباره ایران بودند،قرن ها منبعی عمده و مهم بود.گوته،شاعر بزرگ

ص:۳۳

آلمانی در قرن نوزده نیز در دیوان شرقی وغربی خود فصلی را به دلاواله اختصاص داده است.دلاواله در خلال مسافرت به ایران مهارتی در زبان فارسی به دست آورد.این مهارت آن قدر بود که حتی بتواند شعرهایی به زبان فارسی بسراید ورساله ای به این زبان بنویسد.به احتمال زیاد او نخستین دانشمند اروپایی است که به زبان فارسی شعر سروده است.دلاواله درباره حافظ می نویسد:

شاعری که همه دیوانش غزل است یا مایه تغزل دارد ومی توان آن را با سبک های توسکانا (۱)یا اپیکرامی لاتینی (۲)مقایسه کرد.اشعار حافظ در میان فارسی زبانان شهرت زیادی دارد و در بین مردم متداول است و همه آن را می خوانند؛مانند اشعار پترارکا در میان مردم ایتالیا.(ر.ک:مسافر رومی وحافظ شیرازی،فیلیپو برتونی،مجموعه مقالات حافظ شناسی،ج۱۱،ص۱۳۷).

نیچه،از نخستین اندیشمندان اگزیستانسیالیست نیز درباره حافظ سخنانی شنیدنی دارد:

«نازک ترین و روشن بین ترین مردم همچون حافظ و گوته،انگیزه زندگانی انسانی را در این دیده اند که انسان واسطه حیوان و فرشته است و مانند سست عنصران از این تضاد نتیجه نگرفته اند که زندگی ناچیز است».

«میخانه ای از حکمت بنا کرده ای که از بزرگ ترین کاخ جهان بزرگ تر است و باده ای از لطف سخن در آن فراهم آورده ای که از طاقت نوشیدن دنیایی بیشتر است،ولی میهمان این میخانه تو جز سیمرغ داستانی،که می تواند بود!در افسانه های کهن آمده که:«موشی کوچک کوهی گران بر او»؛مگر نه این همان اعجاز توست که از طبع بشری فانی چنین اثری جاودانی پدید آوردی و یک شبه ره صدساله

ص:۳۴

۱- (۱) .یکی از مکتب های ادبی قدیم ایتالیا که دانته نیز به همان سبک شعر گفته.

۲- (۲) .نوعی شعر کوتاه.

رفتی.تو خود هیچ نیستی و همه چیز هستی؛زیرا در عین درویشی از جهانی بزرگ تر،سمندوار جاودانه در آتش کمال خودش می سوزد و هر بار کامل تر،از این آتش به در می آیی.تو هم میخانه مایی و هم باده ما؛هم سیمرغ مایی و هم کوه گران ما.بلندی هر قلّه نشانی از عظمت تو و عمق هر گرداب آیتی از کمال توست.سخن تو خود شراب مستی بخش خردمندان جهان است؛حافظ!دیگر شراب انگوری می خواهی چه کنی!(ر.ک:دستغیب،از حافظ به گوته)

حتی گفته اند انگلس،همکار مارکس،در طی نامه ای از دل مشغولی خود به خواجه حافظ سخن رانده و قصد آموختن زبان فارسی برای آشنایی با او داشته است.(ر.ک:ابعاد جهانی حافظ،مهدی پرهام،مجموعه مقالات حافظ شناسی،ج۱۰؛حافظ و روضه الصفا در نوشته انگلس،آینده،۱۳۶۷،ش۹-۱۲،ترجمه کاوه بیات).

و اینان تنها نمونه هایی اندکند؛می توان از دیگران نیز یاد کرد:در آلمان از ژان گرتفرد هردر،ژزف ون هامرپیر گستال و اشتفان گئورکه(۱۸۶۸-۱۹۳۳م)؛در فرانسه از آندره شنیه،لامارتین،ویکتور هوگو،لو کنت دولیل،پیر لوتی،ولتر و پل و الری در قصیده گورستان.(ر.ک:حافظ شیرین سخن،ص۷۶۸؛نقد ونظر درباره حافظ،حسینعلی هروی؛حافظ و و الری)؛

در انگلیس از کسانی مانند هرمن بیکنل،والتریف،گرترودبل،سر ویلیام جونز،شکسپیر(ر.ک:حافظ شیرین سخن،ص ۷۶۹؛حافظ و شکسپیر،وویچچ،اسکالوفسکی،ترجمه زهره زرشناس،نشردانش،ش۱۳،سال ۱۱)؛

و در آمریکا از اندیشمندانی مانند پروفسور تدسکو و امرسن،نویسنده،شاعر وفیلسوف.این دومین علاقه ای بسیار به ادبیات فارسی داشت،تا آنجا که به جرأت می توان مدعی شد که پس از ادبیات انگلیسی،ادب فارسی بیشترین اثر را بر او داشته است.گو اینکه آشنایی او با ترجمه های آثار شاعران ونویسندگان فارسی

به اوان جوانی(۱۸۲۰م)برمی گردد،ولی اشارت او به شاعران فارسی زبان را در جملاتی می توان یافت که در سال ۱۸۴۱ در دفتر خاطراتش درباره حافظ آمده است:

«حافظ هرگز اجازه نخواهد داد اورا در مکانی پست و بی مقدار قرار دهید.اگر همه چیز را از او بگیرید و فقط گوشه ای از طبیعت،کوره راهی،دخمه ای یا خراباتی دور از شهرها وخالی از ادب وفرهنگ وهنر را در اختیار او قرار دهید،حافظ بی شک آن محل بی مقدار را به مرکزی برای تابش نور ماه وستارگان وکانونی برای عشق وتوجه مردمان ومکانی برای تجسم زیبایی وتجلی هنر تبدیل خواهد کرد؛آن را تزیین خواهد کرد و درباره آن سرود خواهد خواند و آن ویرانه را به صورت زیارتگاهی در تمام ادوار درخواهد آورد.(ر.ک:حافظ وامرسن،فرهنگ جهانپور،ایران نامه،ویژه نامه حافظ،ش۴،۱۳۶۷؛

Ralph Waldo emerson, journals, by E.W.Emerson and W.E Forbes, boston Houghton .(miffin, ۱۹۰۹-۱۹۱۴

در هند و پاکستان از کسانی می توان یاد کرد همچون رابیندرانات تاگور،مولانا شاه محمد ابوالحسن ملّقب به فرداولیا و اقبال لاهوری.(ر.ک:مشهور،پروین دخت،رند حافظ و بائول تاگور،پژوهشنامه دانشکده ادبیات مشهد،بهار ۸۰؛مشایخ فریدنی،قند پارسی در بنگاله،حافظ شناسی،ج۱۱؛احمد سید انوار،تاثیر حافظ برسخن سرایان هند،قند پارسی،ش ۸،پاییز ۷۳؛دکتر ستیانند جاوا،نفوذ حافظ در شعر پنجابی،قند پارسی،ش۱۰-ص ۱۴۱؛حافظ واقبال،زبیده صدیقی(آینده،ش۱،۱۳۶۵؛حافظ واقبال،احمد تمیم داری،کیهان فرهنگی،سال۵، ش ۱۳۶۷،۸؛دبیری نژاد،پیروان حافظ درشبه قاره هند،فروهر،آبان۱۳۷۷؛اکرم شاه سیدمحمد،نظری به اندیشه های اقبال،گوته،حافظ،بشارت میرزا،دانش،پاییز ۱۳۷۶)

و در ترکیه از شارحانی مانند:سودی بسنوی،مصطفی سروری،محمد وهبی قونیوی و مولی شمعی.

ص:۳۶

و در ترکمنستان از مختوم قلی فراغی(ر.ک:خدایار،ابراهیم،دو جام از یک باده،تحلیل وبررسی برخی اشتراکات فکری مختوم قلی فراغی با حافظ،اطلاعات،۱۳۷۷/۳/۱۱ و:پایان نامه ارشد،مریم ایزدی یگانه،تحلیل سیر نقد شعر حافظ(۱۳۷۰-۱۳۸۰)آزاد اراک)

در روسیه نیز ترجمه ها و تحقیقات گوناگونی درباره حافظ انجام شده است.(در این باب می توان رجوع کرد به مهرداد نیکنام،کتابشناسی حافظ؛محیط طباطبایی،روس ها قدر حافظ را بیشتر از ما می دانند،روزنامه اطلاعات،۵ اسفند ۱۳۵۱).

عرب زبانان هم به شعر حافظ بی توجه نمانده اند؛از جمله می توان از ابراهیم الشواربی مصری یاد کرد که کتابی دارد با عنوان«حافظ الشیرازی،شاعر الغناء و الغزل فی ایران».این اثر توسط دکتر صادق آیینه وند ترجمه شده است و از جاذبه های این کتاب آن که برخی غزل های حافظ به شعر عربی برگردانده شده است؛از جمله ترجمه غزل با مطلع:

یوسف گمگشته باز آید به کنعان غم مخور کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور

که بیت نخستین آن بدین صورت روایت شده است:

یوسف المفقود فی اوطانه لاتحزنن عائداً یوماً الی اوطانه لاتحزنن

و نیزمی توان یاد کرد از محمد الفراتی سوری که در کتاب«روایح الادب الفارسی»به حافظ توجهی ویژه داشته است. (۱)(ر.ک:مهرداد نیکنام،کتابشناسی حافظ؛معین،حافظ شیرین سخن).

واما سخن گفتن از شیفتگان حافظ در ایران،مصداقی بارز خواهد شد از هفتاد من مثنوی،واین مجال تنگ را حوصله ای چنین نیست.با این حال خالی از

۱- (۱) .درباره ترجمه ها و تحقیقات ملل گوناگون درباره حافظ وغزل های او،به کتابشناسی حافظ،حافظ پژوهی وحافظ پژوهان و حافظ شیرین سخن مراجعه کنید.

لطف نخواهد بود اگر از دو تن از علمای بزرگ که خود در هنر شعر دستی داشته اند در باب حافظ اشعاری زیور بخش این صفحات گردد:

۱–ملّاهادی سبزواری

ملّاهادی سبزواری عالم و حکیم متأله و خوش ذوق عصر قاجار در غزلی اینگونه ارادت خود را به حافظ ابراز داشته است:

هزاران آفرین بر جان حافظ همه غرقیم در احسان حافظ

زهفتم آسمان غیب آمد لسان الغیب اندر شأن حافظ

پیمبر نیست لیکن نسخ کرده اساطیر همه دیوان حافظ

چه دیوان کز سپهرش جمّ دیوان نموده کوکب رخشان حافظ

ایا غواص دریای حقیقت چه گوهرهاست در عمّان حافظ

نه تنها آن و حسنش در نظر هست طریقت با حقیقت آنِ حافظ

بیا«اسرار»تا ما برفشانیم دل و جان در ره دربان حافظ

ببند«اسرار»لب را چون ندارد سخن پایانی اندر شأن حافظ

(ر.ک:دیوان سبزواری،ص۷۵؛محقق نیشابوری،جواد،حکیم سبزوار وحافظ،کیهان فرهنگی،فروردین۱۳۷۲ و:حافظ شیرین سخن،محمد معین ص۷۴۳)

۲–ملامحسن فیض کاشانی

ملا محسن فیض کاشانی،عالم حکیم،عارف و شاعر عهد صفویه و از شاگردان ملاصدرای شیرازی نیز در غزلی،چنین حافظ را می ستاید:

ای یار مخوان ز اشعار الّا غزل حافظ اشعار بود بیکار الّا غزل حافظ

در شعر بزرگان جمع کم یابی تو این هر دو لطف سخن و اسرار الّا غزل حافظ

استاد غزل سعدی است نزد همه کس لیکن دل را نکند بیدار الّا غزل حافظ

صوفیه بسی گفتند،دُرهای نکو سفتند شیرین نبود ای یار الّا غزل حافظ

غواص بحار شعر نادر به کفش افتد نظمی که بود دُربار الّا غزل حافظ

شعری که پسندیده است آن است که آن دارد آن نیست به هر گفتار الّا غزل حافظ

ای«فیض»تتبع کن طرز غزلش چون نیست شعری که بود مختار الّا غزل حافظ

(ر.ک:دیوان،ص۲۱۹ و جمال آفتاب،سعادت پرور،مقدمه)

موضوعاتی برای تحقیق

۱.چرایی تسمیه حافظ به خواجه،شهید و حافظ را توضیح دهید.(ر.ک:مجموعه مقالات حافظشناسی،سعید نیاز کرمانی؛مقاله حافظ چندین هنر،باستانی پاریزی؛عرفان حافظ،مرتضی مطهری؛شهید بودن حافظ،محمدرضا شفیعی کدکنی،حافظ شناسی،ج۱۱)

۲.علل تفأل به دیوان حافظ و نمونه هایی تاریخی از تفأل به دیوان او.(ر.ک:ذهن و زبان حافظ،خرمشاهی؛ماجرای پایان ناپذیر حافظ،اسلامی ندوشن؛حافظ شیرین سخن،محمد معین)

۳.وجوه امتیاز و عظمت حافظ:اسطوره سازی،رند و رندی،فضل و فرهنگ و مقام علمی،عرفان و اخلاق،اندیشمندی و فلسفه ورزی،مصلح اجتماعی بودن،سخنوری و صنعتگری،انقلاب های حافظ در غزل،موسیقی در شعر حافظ،تأویل پذیری شعر او،طنز و طربناکی و مضمون گرایی و معناگرایی.(ر.ک:حافظنامه،خرّمشاهی؛سیر غزل در شعر فارسی،سیروس شمیساو...)

۴.چگونگی و گونه های تأثیرپذیری حافظ از قرآن.(ر.ک:حافظ نامه،ذهن و زبان حافظ و اثرپذیری حافظ از قرآن،محمَد فولادی،مجله آفرینه،ش۲)

۵.نسخه های مهم و معتبر دیوان و تصحیح های علمی دیوان حافظ.(ر.ک:کتابشناسی حافظ،مهرداد نیکنام؛حافظ پژوهی و حافظ پژوهان،ابوالقاسم رادفر؛جامع نسخ حافظ،مسعود فرزاد)

ص:۳۹

۶.جنبه های هنری،ادبی و بلاغی شعر حافظ.(ر.ک:ماجرای پایان ناپذیر حافظ،اسلامی ندوشن؛گمشده لب دریا،تقی پورنامداریان؛تحلیل سیر نقد شعر حافظ،محمد فولادی،ص۲۸۶)

۷.تأثیرگذاری حافظ بر هم عصران و پسینیان خویش.(ر.ک:حافظ شیرین سخن،مکتب حافظ،گلگشت در شعر حافظ،حافظ نامه)

۸.هنر بازآفرینی حافظ و جامعیت شعر او که استواری و عظمت شعر فردوسی،ژرفای فکر و اندیشه خیام،ظرافت و لطافت سخن سعدی و شیفتگی و شیدایی شعر مولوی را یکجا گردآورده، (۱)همراه با ذکر نمونه هایی از بازآفرینی های موفق او.(ر.ک:گلگشت در شعر حافظ،محمدامین ریاحی؛حافظ نامه،خرمشاهی؛مجموعه مقالات حافظ شناسی؛مکتب حافظ،منوچهر مرتضوی)

شناسه

۱.ر.ک:علامت اختصاری رجوع کنید به.

۲.غ/ب:بترتیب،علائم اختصاری غزل و بیت.

۳.«ن»،«م»و«ت»:این علائم نشانگر آنند که مطالب آمده در پی هرکدام به ترتیب«برخی نکات زیبایی شناختی و بلاغی»،«معنی»و«توضیحاتی در باب»بیت هستند.

۴.عدد(عدد):اعداد آمده شماره غزل است.عدد نخست براساس ترتیب غزل ها در این گزیده و عدد دوم براساس ترتیب غزل ها در نسخه ما در این گزیده،یعنی نسخه غنی-قزوینی است.

۱- (۱) .گفتنی است دیوان حافظ را«چکیده فرهنگ و تاریخ و ادب ایران تا روزگار او»دانسته اند.

درس اول

غزل ۱(۱) (الا یا أیها السّاقی ادر کأساً و ناولها)

۱الا یا أیها السّاقی ادر کأساً و ناولها که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها

به بوی نافه ای کآخر صبا زان طرّه بگشاید ز تاب جعد مشکینش چه خون افتاد در دلها

۳مرا در منزل جانان چه امن عیش چون هر دم جرس فریاد می دارد که بربندید محملها

به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید که سالك بی خبر نبود ز راه و رسم منزلها

۵شب تاریك و بیم موج و گردابی چنین هایل کجا دانند حال ما،سبکباران ساحلها

همه کارم ز خودکامی به بدنامی کشید آخر نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفلها

۷حضوری گرهمی خواهی ازاو غایب مشو حافظ متی ماتلق من تهوی دع الدّنیا و اهملها

این غزل از مشهورترین غزل های حافظ است که محمد گلندام،دوست خواجه و نخستین گردآورنده غزل های او،آن را بر خلاف قاعده در ابتدای دیوان آورده است؛چه به علت وجود حرف«ه»پیش از«الف»این غزل می توانست در انتهای قافیه الف قرار گیرد.مفاهیم و مضامین عارفانه در این غزل حضوری پر رنگ دارند و شاید همین نکته مهم ترین انگیزه گلندام در این کار بوده است.در این غزل از مضامین مهمی همچون:راه دشوار عشق،اهمیت و جایگاه پیر و نیاز به مدد او،ناپایداری وصال حق و نیز رها کردن دنیا و در حضور حق زیستن سخن رفته است.

ص:۴۱

بیت ۱:أدر:فعل امر از باب افعال(ادار،یدیر،اداره:گردانیدن،به چرخش درآوردن)./کأس:کاسه،پیاله،جام شراب./ناول:فعل امر از باب مفاعَله(ناول،یناول،مناوله:دراز کردن دست و چیزی را به کسی رساندن،رساندن)./ها:ضمیر عربی مؤنث به معنای آن./که:زیرا./نمودن:نشان دادن،جلوه کردن(بیت اصطلاحاً ملمّع نامیده می شود؛یعنی بیتی که یک مصراع آن به زبانی است و مصراع دیگر به زبانی دیگر،دو زبانگی).

«ن»:نماد:ساقی نمادی تواند بود از پیر و خضر راه./تناسب و مراعات النظیر:میان«ساقی»،«ادر»،«کأس»و«ناول»./تضاد و تقابل:میان«آسان»و«مشکل»./نغمه حروف:در تکرار مصوت بلند«آ»و«ل»./تلمیع و دوزبانگی:اختلاط دو زبان عربی و فارسی در این بیت از مصادیق دوزبانگی است.

«م»:هان ای ساقی،جامی به گردش درآور و آن را(به من)بده؛چه عشق در آغاز،آسان به نظر آمد،اما در ادامه راه عشق،مشکل های بسیاری روی نمود.

«ت»:ساقی از واژه های کلیدی و مهم در فهم نظام و هندسه فکری حافظ است.ساقی در بیان عارفان هم در معنای حضرت حق می آید... وَ سَقاهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُوراً ؛انسان/۲۱،که به بندگان از شراب عشق و معرفت خویش می نوشاند،و هم به معنای پیر و مرشد راه که او نیز به مریدان از همین باده می پیماید.به هر روی،ساقی از محبوب ترین چهره های دیوان حافظ است که کم و بیش همدوش و هم شأن پیر مغان است.در زبان چند پهلوی حافظ،ساقی نیز همچون خرابات،میخانه و میکده چهره ای اسطوره ای و مقدس پیدا می کند.در همین خرابات و مکیده است که می توان از زهد ریایی و تعلقات زمینی رست و تا دیار پاکی ها و آسمان وصال پرکشید و این میسر نیست جز به مدد باده ای که ساقی می پیماید و جز به همت پیر مغان که در این مکان بر مسند هدایت نشسته است.حافظ در همین

جاست که رندی می آموزد و سوار بر مرکب عشق و مست از باده معرفت و محبّتی که دمادم از کف ساقی می نوشد تا دورترین نقطه های پرواز خیال پر می کشد.

راه عشق همان طریق الی الله است.اولین جلوه ها و جذبه های این راه،سالک را از خود بی قرار می کند و او تند و بی پروا به راه گام می نهد،اما دشواری ها که روی می نمایند،سالک به فیض مکرّر نیاز می یابد تا راه را آسان بپیماید.

نکته:سودی به غلط و بدون ذکر سند،مصراع اول این بیت را تضمین شعری از یزید دانسته است:

انا المسموم ما عندی بتریاقٍ و لا راقی

ادر کاساً و ناولها الا یا ایها السّاقی

امّا حافظ پژوهان آن را مردود می دانند و در دیوان موجود از یزید نیز نشانی از این شعر نیست.علّامه قزوینی آن را برگرفته از ترکیبات غزلی از سعدی می داند با این مطلع:

به پایان آمد این دفتر حکایت همچنان باقی به صد دفتر نشاید گفت حسب الحال مشتاقی

(برای تفصیل بیشتر ر.ك:ماجرای پایان ناپذیر حافظ،حافظ نامه،شرح سودی،شرح هروی،مجموعه مقالات سخن اهل دل و قزوینی:«بعضی تضمین های حافظ»).

بیت ۲:غالب کلمات و تعابیر آمده در این بیت بیش از یک معنی دارند و هر کدام در یک معنی با برخی واژه ها تناسب دارند.

بو:افزون بر معنای معمول،در اینجا به معنای امید و آرزو نیز هست./ به بوی:به امید./نافه:«کیسه ای است به حجم یک نارنج که زیر شکم جنس نر آهوی ختن،در زیر جلد(پوست)،نزدیک عضو تناسلی حیوان قرار دارد و

ص:۴۳

دارای منفذی است که از آن ماده ای قهوه ای رنگ روغنی شکل خارج می گردد که بسیار خوشبو و معطّر است و به نام مشک موسوم است»(فرهنگ معین)؛استعاره از حلقه خوشبوی گیسو.جامع در اینجا رنگ،شکل ظاهری(پیچش گیسو و شکل خاصّ نافه)و بوی خوش است./نافه گشودن:گشودن سر نافه و پراکندن بوی خوش./کآخر:که آخر؛که سرانجام/صبا:بادی است نرم خیز و خنک که از جانب شمال شرقی می وزد.این باد که جنبه اساطیری یافته است،بوی خوش دارد،گل ها از آن می شکفند،عاشقان با آن راز می گویند و پیک عشاق و دلدادگان است.این باد در مقابل باد دبور است که مهلک ومسموم است؛در تعابیر عرفانی باد صبا نماد نفحات ربانی است که سبب شکفتن گل های معارف در بوستان دل عارفان می شود و در آن سو دبور نیز نماد القائات شیطانی است./تاب:ایهام دارد:۱.رنج و محنت ۲.چین و شکن/جعد:موی پیچیده،زلف پرچین و شکن.

گفتنی است که حافظ استاد بی نظیر ایهام در ادب پارسی است.

«ن»:ایهام:در ۱. بو ۲. نافه ۳. تاب ۴.مشکین.در ترکیب«خون در دل افتادن»،نیز برخی بزرگان به ایهام ترکیبی (۱)قائل شده اند:الف)اشاره به خونی که در دل(ناف)آهوی مشکین می افتد و جمع می شود؛ب)دل خون یا خونین دل شدن یا به تعبیر دیگر حافظ که تا امروز هم رواج دارد،خونین جگر شدن،یعنی به کمال رنج و محنت افتادن.(ر.ک:حافظنامه و یک قصه بیش نیست)./تناسب و مراعات النظیر:میان«بو»در معنای رایحه و«نافه»و«صبا»و«مشک»؛میان«تاب»و«طره»و«جعد»؛میان«خون»و«دل»از سویی و میان«خون»و«نافه»و«مشک»از سویی دیگر./استعاره:نافه،استعاره مصرحه است از حلقه گیسوی خوشبو.

ص:۴۴

۱- (۱) .رجوع شود به:دیر مغان،کزازی،ص۱۷۵ ونیز پند و پیوند،همو،ص۸۱.

«م»:به امید و آرزوی آن که باد صبا بر گیسوی او بوزد و گرهی از گیسوی پر چین و شکنش باز کند و بوی خوشی بپراکند.از آن جهت که این کار به آسانی میسر نمی شود و عاشقان در انتظار بی تاب و بی قرار می گردند،از چین و شکن پر گره او چه خون هایی در دل ها افتاد.

«ت»:حافظ در ادامه بیت پیشین از مشکلات طریق عشق می گوید و اینکه عاشقان به امید جلوه ای از معشوق چه انتظارها می برند و چه رنج ها تحمل می کنند.

بیت ۳:منزل:محل نزول؛جای فرود آمدن؛جایی که در قدیم هنگام سفر-که زمانی دراز طول می کشید-در آنجا فرود می آمدند،بارها را بر زمین می گذاشتند و مدتی استراحت می کردند و باز از آنجا حرکت می کردند و به سفر ادامه می دادند./جانان:معشوق./عیش:در زبان عربی به معنی زندگی است.در ادب فارسی هم به معنای زندگی آمده است و هم خوشی و خوشگذرانی.در زبان فارسی امروز تنها در معنی دوم به کار می رود.در اینجا هر دو معنی وجهی دارند،اما معنی دوم مناسب تر می نماید.(ر.ک:حافظنامه،خرمشاهی)./جرس:درای و زنگ،زنگی که بر گردن شتر کاروان می بستند و صدای آن،کاروانیان را از به راه افتادن کاروان آگاه می کرد و آهنگ حرکت را اعلام می داشت./فریاد داشتن:فریاد زدن.(در باب ارتباط فریاد جرس و صلصله الجرس و وحی پیامبر رجوع شود به کتاب گمشده لب دریا.)./محمل:هودج،کجاوه که بر شتر بندند و چیزها و اشخاص با آن حمل کنند؛ابزار حمل./محمل بربستن:کنایه از آماده حرکت شدن.

«ن»:استعاره:برخی منزل جانان را استعاره مصرحه از دنیا گرفته اند؛استعاره مکنیه در استناد فریاد داشتن و فرمان به بستن محمل به جرس؛جرس انسانی انگاشته شده که فریاد می کشد و فرمان می دهد.(تشخیص)./تناسب و مراعات النظیر:میان«جرس»،«محمل»و«منزل»./کنایه:در«محمل بربستن»./

ص:۴۵

نغمه حروف:در تکرار مصوت بلند«آ»،«ن»و«د».

«م»:من در منزل معشوق امنیتی برای عیش و شادی ندارم و نمی توانم بیاسایم؛زیرا جرس مدام بانگ می زند که بارها را ببندید و آماده حرکت شوید.

«ت»:منزل جانان می تواند استعاره از دنیا باشد؛با این فرض،مقصود آنکه:دنیا جای آسودن و خوشگذرانی نیست؛زیرا مرگ هر لحظه در کمین است و زنگ خطر او مدام به گوش می رسد.در نگاهی دیگر،بودن در منزل جانان نشانگر وصال است؛اما اهل عرفان بارها تأکید کرده اند که به دوام وصال نمی توان اطمینان داشت؛چه هر لحظه بیم فراقی دیگر هست.(ر.ک:هفت اورنگ جامی،سبحه الاحرار،ص ۵۲۴)

نکته:رضا براهنی بر این باور است که این بیت چکیده قصیده منوچهری است با این مطلع:

الا یا خیمگی خیمه فرو هل که پیشاهنگ بیرون شد ز منزل

بر این اساس،حافظ قصیده هفتاد و سه بیتی منوچهری را در یک بیت آورده است(رک:ساختار تاویل پذیری در شعر حافظ،دنیای سخن،ش۳۶۶).

بیت ۴:سجّاده:جانماز،پارچه ای که بر روی آن نماز می خوانند و در طاهر نگاه داشتن آن کوشش بسیار می شود،بویژه از سوی برخی مؤمنان متشرّع و زاهدان؛نمود ظواهر شریعت./می:می حافظ نیز چون بسیاری از واژه های کلیدی دیگر در منظومه فکر و اندیشه او اسطوره ای و چند وجهی است.باده ای است خاص خود او،این می از سویی باده معرفت و عشق خداوند است،شرابی که نمود غلبات محبّت است و ریزش معارف الهی،این«می»نشان از گذر از ظواهر شریعت و ورود به عالم طریقت و معنی و وصول به حقیقت دارد.این می نمادی است از تصوف عاشقانه در برابر تصوف عابدانه و زاهدانه.از سویی دیگر این«می»،گاه

«می»معمولی نیز هست،باده ای که حافظ از آن برای تعریض های طنزآلود و نقدهای گزنده خویش بهره می برد.او هم در برابر کوته اندیشی ها و ریاکاری های زاهدان و صوفی نمایان بی تاب است و هم در برابر فراز و نشیب های اجتماعی روزگار خویش حسّاس و می در دستان او حربه ای است که هنرمندانه بر این دو ساحت می تازد.حافظ گاه چنان هنرمندانه از این واژه بهره می برد که مخاطب در تردید انتخاب معنی حیران می ماند و گاه چنین می نماید که از تمامی معانی آن هم زمان استفاده می کند و خواننده گریزی ندارد تا در فهم سخن حافظ تمامی وجوه این منشور را در نظر آورد./پیر مغان:از چهره های محبوب و اسطوره های برساخته حافظ است که شناخت او در فهم نظام فکری وی بسیار کلیدی و مهم است.پیر مغان انسان کامل است؛انسانی راه یافته به درگاه حق؛سالکی که فانی در حق است و به کمال رسیده است و می تواند ره جویان را به قرب حق هدایتگر باشد.این ترکیب،پیوندی است از ایران پیش از اسلام(مغان)و پس از اسلام(پیر).مرتضوی او را آرمان پیر حافظ می داند.(ر.ک:مکتب حافظ).این بیت یادآور داستان حضرت موسی علیه السّلام و خضر علیه السّلام و نیز داستان شیخ صنعان در منطق الطّیر عطّار هم هست.افزون برآن دربردارنده اندیشه ملامتی حافظ نیز تواند بود:

گر مرید راه عشقی فکر بدنامی مکن شیخ صنعان خرقه رهن خانه خمّار داشت

وقت آن شیرین قلندر خوش که در اطوار سیر ذکر تسبیح ملک در حلقه زنّار داشت

سالک:رهرو،رونده،طی کننده راه،در اصطلاح:سایر الی الله،رونده راه حق،کسی که در طریق الی الله گام برمی دارد؛با این حال،در شعر حافظ و دیگر شاعران عارف به معنی سالک واصل و پیر طریقت نیز به کار رفته است و در این

بیت نیز هر دو معنی را محتمل دانسته اند.این نکته گفتنی است که طریق معرفت حق،راهی است بی پایان وحتی فناءفی الله و وصال،خود آغاز بقا است و سیر فی الله که نهایتی بر آن متصور نیست و از این رو عارف همیشه سالک است./راه و رسم منزل ها:مقصود،راه و روش طریقت و مسیر الی الله است.

«ن»:تقابل و تضاد:میان«می»و«سجاده»./مراعات النظیر:میان«سالک»،«سجاده»،«منزل»و«پیر»./نغمه حروف:در تکرار«ن»،«گ»،مصوت بلند«آ»و«ر».

«م»:اگر پیر طریقت تو را فرمان دهد که سجاده را-که مظهر پاکی و طهارت است-به می-که مظهر ناپاکی است-آلوده کن،فرمان او را گردن نه؛چه او از آداب سیر و سلوک آگاهی دارد.

«ت»:تأکیدی است از سوی حافظ بر اطاعت بی چون و چرا از پیر طریقت که از آموزه های مکرّر صوفیان و اهل عرفان بوده است. (۱)

بیت ۵:هایل:هولناک،ترسناک،هراس انگیز/سبکباران ساحل ها:آسوده خاطرانی که در ساحلند و گام به دریای عشق ننهاده اند و از سختی های سلوک فارغند و بی خبر؛نیز برخی آن را استعاره از پیران و یا فرشتگان دانسته اند.

«ن»:استعاره:«سبکباران ساحل ها»استعاره مصرّحه تواند بود از کسانی که قدم در دریای عشق ننهاده اند.(گمشده لب دریا،ص ۴۲۸)./تناسب و مراعات النّظیر:میان«موج»و«گرداب»و«ساحل»./تلمیح:برخی در این بیت اشارتی به آیه چهلم سوره نور دیده اند.(ر.ک:گمشده لب دریا،ص ۴۳۸)./اعداد(نام شمار):مصراع نخست را می توان از مصادیق اعداد(سیاقه الاعداد)شمرد./نغمه حروف:در تکرار مصوت بلند«آ»،«ب»،«ن»و«و»که تکرار این آخری یادآور تموّج دریا نیز هست.

۱- (۱) .حافظ در جای دیگر نیزمی فرماید: چو پیر سالک عشقت به می حواله کند بنوش و منتظر رحمت خدا می باش

«م»:در شبی تاریک،در دریـایی طوفـانی بـا موج هـا و گردابی هراس انگیز گرفتاریم؛آنان که در ساحل آرمیـده انـد،کجا می توانند حال ما را بفهمند؟

«ت»:شـاعر همچنـان که به گونه ای دیگر در بیت نخست اشاره کرده است،با مشـکلات راه عشق و طریق الی الله دست و پنجه نرم می کنـد.او برای ترسـیم این مسـیر پرتلاطم که پیش تر نیز بزرگـان عرصه عرفـان و ادب از سـختی ها و دشواری های آن سخـن گفته انـد،از دریـایی پرتلاطم می گویـد و گرفتـارانی که بیم مـوج هـای ویرانگر بر جانشـان نشسـته است و از گردابی وحشت انگیز که هر لحظه ممکن است کشتی و باشـندگان آن را در خویش ببلعد.پیـداست که فـارغ البالاـن غـافلی که پای به این راه نمی نهنـد،از مصـائبِ-البته شـیرین-آن بی خبرنـد.در این اسـتعاره تمثیلیه و تصویرگری شـاعرانه و مؤثّر،اینان به ساحل نشـینانی تشبیه شـده انـد که از کشتی و کشتی نشسـتگان و گرفتـاری هـای آنـان بی خبرنـد.در نگاهی دیگر،مقصود از آسوده خاطران ساحل نشـین،فرشـتگان توانـد بود که بار امانت نپذیرفتنـد و از مسـئولیت خطیر آن سـر باز زدنـد. (۱)گفتنی است این مضمون را شاعران دیگر نیز با بیانی دیگر آورده اند:

گر ملامتگر نداند حال ما عیبش مکن ما میان موج دریاییم و او بر ساحل است

(همام تبریزی)

ای برادر ما به غرقاب اندریم آن که شنئت می زند بر ساحل است

(سعدی)

ص:۴۹

۱- (۱) .برخی نیز این ساحل نشـینان آسوده خاطر را پیران طریقت دانسته اند که به ساحل مقصود رسیده اند؛اما نکته اینجاست که واصـلین خود تجربه عبور از این دریـای پرتلاـطم را داشـته انـد و بر این اسـاس،حـال رهروان را نیک می داننـد،مگر اینکه اشارت حافظ را تنها اشارتی شاعرانه بدانیم به سنجشی میان سالکان و واصلان.

بیت ۶:خودکامی:به دنبال خواسته های دل و خواهش های نفس رفتن،خودرایی،خودسری،خودخواهی؛امّا در اینجا می تواند نمایانگر اندیشه ملامتی حافظ باشد./او:معادل با آن.کاربرد«او»به جای«آن»در ادب فارسی سابقه ای مدید و طولانی دارد و از ویژگی های سبک خراسانی است و در سبک های دیگر نیز گاه به کار رفته و همچنان نیز به کار می رود./محفل:مجلس،انجمن/محفل ساختن از چیزی:از چیزی مجلس را رونق دادن،مجلس را از آن چیز گرم کردن،چیزی را نقل مجلس کردن،دور هم نشستن و درباره آن چیز سخن گفتن.

«ن»:ازدواج:در توالی سجع های متوازی«خودکامی»و«بدنامی»./نغمه حروف:در تکرار مصوت بلند«آ»،«ک»و«ز». (۱)

«م»:تمامی تلاش هایم-بر اثر خودرایی و دنبال دل رفتن-سرانجام به بدنامی و رسوایی منتهی شد.رازی(راز عشق)که در مجالس،آشکارا از آن سخن می گویند،چگونه پنهان خواهد ماند؟

«ت»:عشق و رسوایی،همراهان همیشه ادب پارسی اند.عاشق در پنهان داشتن عشق خویش مدام می کوشد،اما همواره چیزی هست که راز او را برملا می کند:سوز دل و آه های آتشین و اشک های جاری و رنگ زرد رخسار؛لیکن در اینجا حکایت متفاوت است:سخن از خودکامی است و سرانجام آن بدنامی که شاید با رسوایی و به عشق شهره شدن چندان نخواند؛بر این اساس:

الف)خودکامی می تواند اشارتی باشد به طی راه عشق بدون پیر و راه رفته ره شناس؛این مسیری است که عرفا بر لزوم پیروی از پیر و مرشد ره بین تأکید بسیار کرده اند و حافظ نیز خود بر همین عقیده است:

۱- (۱) .آمدن«س»که صدایی نزدیک به«ز»دارد در«سازند»آهنگ تکرار«ز»را تشدید کرده و دلنشین تر ساخته است.

ترک این مرحله بی همرهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی

ب)اساساً مردم از این که کسی راهی بر خلاف معمول جامعه و عادت آن ها برود،نگران و بیمناک می شوند و او را با تهمت ها و انگ های مختلف به سخره می گیرند و حافظ که خودسری کرده و راهی جز راه مرسوم جامعه گزیده است،اینک مورد طعن این و آن است و بدنام مردمان. (۱)

بیت ۷:حضور:در لغت،حاضر بودن است؛مقابل غیبت.در اصطلاح عارفان غیبت از خلق است و حضور نزد حق(حضور القلب بالحق و غیبته عن الخلق).غائب بودن دل از هر آنچه غیر حق است و حضور در پیشگاه حق.به بیانی،دیگران و خود و جز خدا را فراموش کردن و دل به حق پرداختن./همی:معادل با«می»،افزون بر آن مفید تأکید نیز هست./متی ما:هر وقت./تلقَ:مضارع مجزوم از لَقِی یلقی لقاء،به معنای دیدار کردن،ملاقات کردن،برخورد کردن(با کسی)/من:کسی./تهوی:فعل مضارع از مصدر هوی،دوست داشتن./دع:فعل

ص:۵۱

۱- (۱) .در شرح اشارات حافظ افزون بر معنای«الف»،حدسی دیگر آمده است:«خودکامی و یا خودسری یکی از تمایلات انسانی است و اکثر عارفان بزرگ آن را از آفات سلوک و موانع دیدار معشوق شمرده اند...از دیدگاه حافظ نیز خودی و خودکامی حجاب راه و حائل میان عاشق و معشوق است...و در نظر او خودپرستی نوعی بیماری و مانع وصول به معرفت است و در عالم رندی،کفر طریقت محسوب می شود و رستگاری تنها در پرتو جدال با خودپرستی به دست می آید: با مدعی مگویید اسرار عشق و مستی تا بی خبر بمیرد در درد خودپرستی گر جان به تن ببینی مشغول کار او باش هرقبله ای که بینی بهتر ز خودپرستی تا عقل و فضل بینی بی معرفت نشینی یک نکته ات بگویم خود را نبین که رستی فکر خود و رأی خود در عالم رندی نیست کفر است در این مذهب خودبینی و خودرأیی بنابر مقدمات فوق،مضمون بیت مورد بحث را می توان اشاره ای به آفت خودبینی در سلوک عارفانه دانست».(شرح اشارات حافظ،علی اکبر رزّاز،صص ۲-۱)

امر از وَدَع،یـدَعُ ودعـاً الّشـیئَ:ترک کردن،رهـا کردن،واگذاشـتن./اَهمِـل:فعـل امر از بـاب افعـال(اهمـلَ یهمِـل اهمالاًـ:فراموش کردن،واگذاشتن.)/ها:آن،او.

«ن»:تقابـل و تضـاد:میـان«حضور»و«غیبت»./نغمه حروف:در تکرار مصوّت های بلنـد«ای»و«آ»./تلمیع و دوزبانگی:در اختلاط دو زبان عربی و فارسی در بیت.

«م»:اگر حضور قلب می خواهی،پیوسته به یاد او باش و او را از نظر دور مدار.هرگاه به کسی که دوستش داری برخوردی،دنیا را واگذار و از آن درگذر.

«ت»:برای رسیدن به حالی که دل از غیر حق و ما سوی الله ببرد و غایب شود و پیوسته یاد و عشق حق در قلب حاضـر باشـد و سالک هماره خود را در حضور و پیشگاه خداوند ببیند،می باید مدام او را در نظر داشت.این کوشـش،سالک را به مقامی می رساند که پیوسته حضور حق را با تمامی دل و وجود احساس می کند.

منابعی جهت مطالعه:یادداشت های قزوینی بر دیوان،ماجرای پایان ناپـذیر حافظ،گمشده لب دریا،شـرح هروی،حافظنامه،شـرح ختمی لاهوری،مکتب حافظ.

غزل ۲(۱۱) (ساقی به نور باده برافروز جام ما)

اشاره

۱ساقی به نور باده برافروز جام ما مطرب بگو که کار جهان شد به کام ما

ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم ای بی خبر ز لذّت شرب مدام ما

۳هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده ی عالم دوام ما

چندان بود کرشمه و ناز سهی قدان کاید به جلوه سرو صنوبر خرام ما

۵ای باد اگر به گلشن احباب بگذری زنهار عرضه ده برِ جانان پیام ما

گو نام ما ز یاد به عمدا چه می بری خود آید آنکه یاد نیاری ز نام ما

۷مستی به چشم شاهد دلبند ما خوش است زان رو سپرده اند به مستی زمام ما

ترسم که صرفه ای نبرد روز بازخواست نان حلال شیخ ز آب حرام ما

۹حافظ ز دیده دانه ی اشکی همی فشاند باشد که مرغ وصل کند قصد دام ما

دریای اخضر فلك و کشتی هلال هستند غرق نعمت حاجی قوام ما

پرسش های غزل

۱.مقصود از ساقی در ادب عارفانه چیست؟

۲.«نور باده»چه نوع ترکیبی است و منظور از آن چیست؟

۳.«گفتن»در بیت نخست به چه معنا است؟مترادف آن چیست؟

۴.«که»در مصراع دوم بیت نخست به چه معنی است؟آیا می توان آن را از مصادیق ایهام دانست؟

۵.موردی از ایهام را در بیت دوم بیابید و توضیح دهید.

۶.بیت دوم حاکی از چه نکته یا نکات عرفانی است؟

۷.درباره«حسن تعلیل»در بیت دوم توضیح دهید.آیا مورد دیگری از حسن تعلیل در این غزل دیده می شود؟

۸.«جریده»در بیت سوم به چه معنی است؟آیا حافظ این واژه را در معانی دیگر نیز به کار برده است؟

۹.«جریده عالم»چه نوع اضافه ای است؟

۱۰.با توجه به بیت سوم درباره ازلی و ابدی بودن عشق در اشعار حافظ تحقیق کنید.

۱۱.«کرشمه»یعنی چه؟واژه مترادف و پرکاربرد آن چیست؟

۱۲.«قد سهی»چگونه قامتی است؟

۱۳.در ادب پارسی قامت زیبا را به چه چیزهایی مانند می کنند؟

۱۴.مقصود از سرو در بیت چهارم چیست؟این کاربرد مصداق کدام یک از صور خیال علم بیان به شمار می رود؟

ص:۵۳

۱۵.چه تفاوتی میان معنای صنوبر در زبان امروز و زبان کهن پارسی است؟

۱۶.مقصود از«صنوبرخرام»چیست؟

۱۷.در سنّت شعر پارسی معمولاً پیام آور میان عاشق و معشوق چه بادی است؟

۱۸.«گلشن احباب»استعاره از چیست؟چه نوع استعاره ای؟

۱۹.آیا در خواندنِ«ز یاد بردن»به صورت زِ یاد و زیاد(فراوان)آرایه ای دیده می شود؟

۲۰.«زنهار»از نظر دستوری چه نوع واژه ای است؟

۲۱.«زنهار»به چه معنا است؟غالباً با افعال مثبت به کار می رود یا منفی؟

۲۲.تکرار مصوت بلند«آ»در بیت ششم از مصادیق چه آرایه ای است؟

۲۳.بر اساس ایهام موجود در مصراع اول بیت هفت،آن را به گونه های مختلف معنی کنید.

۲۴.تناسب و ایهام تناسب در بیت هفتم را بررسی کنید. (۱)

۲۵.بیت هفتم را عارفانه معنی کنید.

۲۶.«آب حرام»کنایه است یا استعاره؟از چه؟

۲۷.در بیت هشت،حافظ با شراب خوار خواندن خود،در پی چیست؟

۲۸.چرا حافظ،شیخ را مورد طعن قرار داده است؟

۲۹.تصویر هنری ترسیم شده در بیت نهم را توضیح دهید.

۳۰.آرایه های بیت آخر را مشخص کنید.

۳۱.درباره«حاجی قوام»چه می دانید؟

۳۲.در بسیاری از غزل های حافظ که به ظاهر در مدح کسی هستند،تخلص شاعر پیش از بیت آخرین آمده است؛چه توجیهی برای آن می توان اندیشید؟

۱– (۱) .می توان به منابعی همچون دیر مغان از کزازی رجوع کرد.

غزل ۳(۳) (اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را)

۱اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

بده ساقی می باقی که در جنّت نخواهی یافت کنار آب رکناباد و گلگشت مصلا را

۳فغان کاین لولیان شوخ شیرین کار شهرآشوب چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را

زعشق ناتمام ما جمال یار مستغنی است به آب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبا را

۵من از آن حسن روزافزون که یوسف داشت دانستم که عشق از پرده ی عصمت برون آرد زلیخا را

اگر دشنام فرمایی و گر نفرین دعا گویم جواب تلخ می زیبد لب لعل شکرخا را

۷نصیحت گوش کن جانا که از جان دوست تر دارند جوانان سعادتمند پند پیر دانا را

حدیث از مطرب و می گو و راز دهر کمتر جو که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معما را

۹غزل گفتی و در سفتی بیا و خوش بخوان حافظ که بر نظم تو افشاند فلک عقد ثریا را

ص:۵۵

درس دوم

غزل ۴(۲۲) (چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست)

۱چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست سخن شناس نئی جان من خطا اینجاست

سرم به دنیی و عقبی فرو نمی آید تبارک الله از این فتنه ها که در سر ماست

۳در اندرون من خسته دل ندانم کیست که من خموشم و او در فغان و در غوغاست

دلم ز پرده برون شد کجایی ای مطرب بنال هان که از این پرده کار ما به نواست

۵مرا به کار جهان هرگز التفات نبود رخ تو در نظر من چنین خوشش آراست

نخفته ام ز خیالی که می پزد دل من خمار صد شبه دارم شرابخانه کجاست

۷چنین که صومعه آلوده شد ز خون دلم گرَم به باده بشویید حق به دست شماست

از آن به دیر مغانم عزیز می دارند که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست

۹چه ساز بود که در پرده می زد آن مطرب که رفت عمر و هنوزم دماغ پر ز هواست

ندای عشق تو دیشب در اندرون دادند فضای سینه ی حافظ هنوز پر ز صداست

بیت ۱:اهل دل:اهل عشق و عرفان؛عارفان؛سالکانی که با مرکب عشق به سوی حضرت دوست می روند؛اهل طریقت و صاحب نظرانی که تنها به ظاهر شریعت بسنده نمی کنند./سخن شناس:شناسنده سخن،کسی که معنای سخن را می فهمد؛کسی که کلام عارفان اهل دل را می فهمد./جان من:عزیز من،محبوب من.

«ن»:کنایه:اهل دل،کنایه است از عارفان./حسن مطلع:آمدن بیتی چنین نغز

ص:۵۷

ومـؤثر درآغــاز غزل،از مصــاديق حســن مطلـع بـه شــمار مى رود./تكرير:در تكرار«ســخن»و«خطــا»./نغمـه حروف:در تكرار«س»،«ن»،مصوّت بلند«آ»و كسره اضافه،بويژه در«سخن اهل دل»(تتابع اضافات).

«م»:هنگامى كه سخن عارفان صاحب ذوق و عاشق را مى شنوى،مگو سخن آنان نادرست است؛عزيز من!تو معناى كلامشان را درنمى يابى،خطا در همين جاست.

«ت»:تقابل عارفان و سالكان طريقت با كسانى كه تنها ظاهر شريعت و دين را مى فهمند و شوق بهشت و خوف آتش آنان را به عبادت و طاعت برمى انگيزد،از تقابل هاى ديرينه و خواستنى ادب عرفانى ماست.مخاطب،گويا از همين ظاهربينان است كه سخن حافظ و چون حافظ را نمى فهمد.

بيت ۲:سر كسى به...فرود نيامدن:كنايه از تعظيم نكردن و تسليم نشدن./دنيى و عقبى:تلفظ رايج تر اين دو،دنيا و عقبا است،اما در شعر به ضرورت وزن و آهنگ وتناسب لفظى كلام،گاه دنيى و عقبى تلفظ مى شوند.دنيى ممال دنيا(اين جهان)و عقبى مُمال عقبا(آن جهان؛سراى آخرت)است./تبارك الله:پاك ومنزه است خدا.فارسى زبانان به صورت شبه جمله و در مقام تحسين و مدح-آميخته با تعجب-به كار مى برند.چيزى است معادل شگفتا و آفرين؛اما در اينجا برخى آن را معادل دانسته اند با«پناه بر خدا».به هر حال مأخوذ است از آياتى كه اين تركيب در آن ها به كار رفته است: ...فَتَبارَكَ اللّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِينَ ؛ (مؤمنون،۱۴)و ...فَتَبارَكَ اللّهُ رَبُّ الْعالَمِينَ (اعراف،۵۴).در سوره فرقان آيات ۱،۱۰ و۶۱ نيز نزديك به اين تعبير يعنى عبارت تَبارَكَ الَّذِى... آمده است./فتنه:آشوب و غوغا،طغيان و سركشى.

«ن»:كنايه:در«سرم فرو نمى آيد»./تضاد و طباق:ميان«دنيى»و«عقبى»./

ص:۵۸

تصدیر(ردالعجز الی الصدر):آمدن«سر»در ابتدا و انتهای بیت./نغمه حروف:در تکرار مصوت بلند«ای»،«ر»و«ن».

«م»:در برابر نعمت ها و زیبایی ها و کشش های این و آن جهان،سر تعظیم فرو نمی آورم و به هر دو بی اعتنایم،شگفتا از این شور و فتنه هایی که در سر ماست.

«ت»:دل پرداختن از دنیا و آخرت از نکته های کلیدی در سلوک عرفانی است.دلبستگی به این دو،دو مانع و عایق است که می باید از میان برداشته شود تا دل پذیرای عشق خالصانه حضرت حق شود و راه وصول هموار گردد.(خطوتان و قد وصلت.«اسرارالتوحید»)حافظ خود بارها این مضمون را به گونه های مختلف پرورده است.این تفکر و نگاه عارفانه طغیانی است بر ضد نگاه متعارف و رایج جامعه و از همین روست که حافظ از فتنه هایی که در سر او و امثال اوست،اظهار شگفتی می کند.

بیت ۳:اندرون:درون،دل،باطن،ضمیر/خسته:امروز از این واژه معنایی دیگر می فهمیم.در قدیم خسته به معنای زخمی و مجروح و آزرده می آمده است؛بر این اساس«خسته دل»یعنی آزرده خاطر،غمگین و رنجیده و افسرده/فغان:مخفف افغان،داد و فریاد/غوغا:خروش و غریو،شور و بانگ و فریاد.

«ن»:تجاهل العارف:اظهار جهل حافظ در بیت نمونه ای است از این شگرد هنری./تضاد و طباق:میان«خموش بودن»و«در فغان و غوغا بودن»./نغمه حروف:در تکرار مصوت کوتاه کسره در«اندرون من خسته دل»(تتابع اضافات)و در تکرار«د»،«ن»و«غ»./تکریر:در تکرار«در».

«م»:در درون من افسرده دل و آزرده خاطر نمی دانم کیست که من خاموشم،اما او در خروش و فریاد است.

«ت»:از روزگاران کهن باوری شایع بوده است که شاعر در سرودن شعر

اختیاری ندارد،بلکه نیرویی اسرارآمیز او را به سرودن می انگیزد.اعراب جاهلی می پنداشتند که پری و جنی به نام«تابعه»تلقین شعر می کند.یونانیان هم بر این باور بودند که شاعران،مسحور ربه النوعی هستند به نام muse ؛اما آیا حافظ در این بیت به این باور کهن اشاره می کند؟علی رغم پندار برخی شارحان حافظ چنین نمی نماید.تجربه ناآرامی درون،تجربه ای است شایع:خموشی ظاهر همیشه ملازم با آرامش درون نیست.خیالات مختلف،افکار گوناگون و وجدان ناآرام عواملی هستند که در درون آدمی می شورند و غوغایی به پا می کنند.به شهادت ابیات بعد،حافظ عاشق است و غریب نیست،اگر درون عاشق-با همه سکون ظاهر-دستخوش هنگامه و همهمه و غوغایی ناآرام باشد.

بیت ۴:پرده:حجاب؛رشته هایی که بر دسته سازهای زهی بسته می شود؛مجازاً آهنگ و لحن و مقام موسیقی./«از پرده برون شدن»ایهام دارد:الف)از حجاب برون آمدن دل،بی قرار و شیدا شدن،از حال طبیعی خارج شدن و بی تاب شدن دل و بی قراری کردن آن و در نتیجه آشکار گشتن راز دل.ب)خارج شدن دل از آهنگ،از کوک بیرون رفتن(ر.ک:حافظ و موسیقی،حسینعلی ملاح،ذیل پرده)./مطرب:به طرب آرنده،خواننده و نوازنده،رامشگر/به نوا:ایهام دارد:الف)به ساز و کوک.ب)به سامان،دارای سر و سامان/نالیدن:آواز خواندن،سراییدن.

«ن»:استعاره:استعاره مکنیه در«برون شدن دل از پرده».در معنی نخست دل به شخصی تشبیه شده که از پس حجاب بیرون می آید(تشخیص)و در معنای دوم نیز دل به سازی مانند شده است که از کوک بیرون می رود./ایهام:«از پرده برون شدن دل»و«به نوا»ایهام دارند./تناسب و مراعات النّظیر:میان«پرده»،«مطرب»،«نالیدن»و«نوا»./جناس:جناس تام میان«پرده»به معنای حجاب در

مصراع نخست و«پرده»در معنای لحن و آهنگ و موسیقی در مصراع دوم./نغمه حروف:تکرار مصوت بلند«آ»،«ر»و«ن».

«م»:ای مطرب!کجایی که دلم بی قرار شد و راز نهان او آشکار گشت(ویا:دلم بسان سازی شد که از کوک خارج شده و ناموزون می نوازد).موسیقی بیاغاز و آواز سر ده که از آهنگ و آواز توست که کار ما سامان می یابد.

«ت»:عاشق که در عرصه ادبیات عرفانی-و نیز غنایی-در حفظ راز خویش می کوشد،معمولاً-در برابر هیجان ها و التهابات درونی تاب نمی آورد،بی قراری می کند،اشک می ریزد،فریاد می کند و یا تکیده و زردروی می شود و این همه گواهانی پرده درند که او را رسوا می سازند.در این میان حافظ نوای مطرب را طریقی می داند که این دل بی قرار را به قرار می آورد.

بیت ۵:کار جهان:امور دنیایی؛مسائل دنیوی./التفات:توجه/رخ:چهره؛در ادبیات عرفانی گاه جلوه گاه حسن و زیبایی حق است،ظهور خدواند است در مظاهر:

رخ اینجا مظهر حسن خدایی است مراد از خط،جناب کبریایی است

(گلشن راز شبستری)

«ن»:نمادین:رخ،نمادی تواند بود از مظاهر حسن خداوند،از جهان به عنوان جلوه ای از زیبایی حق./نغمه حروف:در تکرار«ر»،مصوت بلند«آ»و تکرار«ن».

«م»:من هرگز توجهی به امور دنیایی نداشتم،چهره تو سبب شد که جهان در نگاه من چنین زیبا جلوه نماید و آراسته به نظر آید.

«ت»:ممکن است در قضاوتی شتاب زده و عجولانه،این بیت نقض بیت دوم به نظر آید.راست آن است که عارف همتی فراتر از دنیا و عقبی دارد و عشق و آرزو و خواست و درد او خداست.از سویی دیگر هر آنچه رنگ و بوی معشوق

را داشته باشد،هرآنچه با محبوب بستگی و ارتباط داشته باشد،هر آنچه خاطره معشوق را و یاد او را زنده کند،نزد دلباخته سوخته دل عزیز و شیرین و خواستنی است.از این منظر،دنیا که جلوه ای است از صفات و اسماء حق و تجلی گاه جمال او،در نگاه عاشق،زیبا و آراسته است و به قول سعدی:

به جهان خرّم از آنم که جهان خرّم ازوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست

بیت ۶:ز:به سبب/خیال پختن:استعاره از پروراندن خیال؛طمع و توقع داشتن،آرزوهای دور و دراز داشتن؛اندیشه های بیجا و بی فایده در ذهن راه دادن./خمار:ملامت و سردردی که ساعتی چند پس از نوشیدن می و از بین رفتن نشئه و سرخوشی آن عارض می شود و چاره آن نوشیدن دوباره است./صد شبه:نشان دهنده کثرت است؛طولانی./خمار صد شبه:خماری است شدید و جانکاه که محصول زمانی طولانی است.می تواند اشارتی باشد به ازلیت عشق و حکایت روز الست.

«ن»:استعاره:استعاره مکنیه در«پختن خیال».خیال به چیزی مانند شده است که می توان آن را پخت.نیز استعاره مکنیه در«دل»که خیال می پزد:دل به شخصی مانند شده است که پخت و پز می کند(تشخیص)./کنایه:صد شبه،کنایه از طولانی و درازمدت./نغمه حروف:در تکرار«خ»و مصوت بلند«آ».

«م»:آرزوها و خیالات دور و دراز در سر من سبب شده است که به خواب نروم.شب های بسیاری است که بر اثر ننوشیدن شراب گرفتار خمارم،شرابخانه کجاست تا بنوشم و از این خمار طولانی نجات یابم.

«ت»:از منظری عرفانی این خمار و ملالت می تواند برخاسته از نوشیدن می عشق در روز الست باشد.نیز تواند بود که زمانی حق بر دل حافظ تجلی کرده و در پی آن روزگاری بلند از جلوه حق محروم مانده باشد و رنج هجران و قبض

روحی او را به ملال و پژمردگی کشانده باشد.

بیت ۷:حق به دست کسی بودن:حق با کسی بودن،کسی حق داشتن؛برخی ایهامی ظریف در این بیت دیده اند:من که حقم،در دست شما هستم(و می توانید مرا با باده بشویید).(ر.ک:دیر مغان،ص ۳۱۸)./باده:می،شراب.

«م»:بدین سان که عبادتگاه به خون دل من آلوده شده است،اگر مرا با شراب بشویید،حق با شماست.

«ت»:در ادبیات عرفانی معمولاً عبادتگاه،جایگاه زاهدان کوته اندیش و خشک مشرب و ریاکاران و سالوسان است و این بر حافظ که سلوک عارفانه و عبادت عاشقانه و خالصانه را می فهمد،سخت گران می آید.او دل خون است از این همه کوته اندیشی و ریا و سالوس و خون را باید شست؛اما آنچنان که عادت حافظ است،زبان طنز و عرفانی را به هم می آمیزد و شستشو را به چیزی می خواهد که هم دل او را اعتلا بخشد و به بلندایی از معرفت و عشق به حق عروج دهد و چنان در سرور شهود خداوند غرق کند که هیچ رنجی او را نلرزاند و خونین ننماید و هم کوته بینان خشک اندیش را به نیش خویش بیازارد و به فریاد وادارد و این همان باده ی حافظ است؛باده ای اسطوره ای و چند وجهی.

بیت ۸:از آن:به آن دلیل،به آن علت./آتش:آتش عشق./مردن:در مورد چراغ و آتش و موارد مشابه به معنای خاموش شدن است.

«ن»:استعاره:«آتش»استعاره مصرّحه است از عشق./ایهام تناسب:میان«آتش»در معنای معمول خود و«دیر مغان»به معنای آتشکده و عبادتگاه زردشتیان./تکریر:در تکرار«که»./نغمه حروف:درتکرار«ن»،«د»و مصوت بلند«آ».

«م»:بدان جهت در دیر مغان و محفل عاشقان مرا گرامی می دارند که پیوسته در دلم آتش عشقی است که هرگز خاموش نمی شود.(همیشه را می توان با قبل

یا بعدش خواند،ولی اگر بعد از«نمیرد»ویرگول بیاید،بهتر است).

«ت»:در ادامه بیت پیش که به طور ضمنی از آن برمی آید که حافظ رانده صومعه است،اینک از عزت خویش در دیر مغان می گوید.در دیر مغان است که معنای عشق به حق و سوز دل عاشقان سالک را می فهمند؛نه در صومعه ریاکاران و خشک اندیشان؛از همین روست که حافظ را که سوخته آتش عشق به حق است در دیر مغان عزیز و بزرگ می دارند.

بیت ۹:ساز:آلت موسیقی؛آهنگ،نغمه./در پرده زدن:در قدیم رسم چنین بوده است که در مجالس اعیان و بزرگان،نوازندگان پشت پرده می نواخته اند.پرده به معنی موسیقایی آن نیز می تواند در نظر باشد./مطرب:نوازنده./دماغ:مغز؛ذهن؛ضمیر./هنوزم دماغ:هنوز دماغم(پرش ضمیر)./هوا:میل،خواهش،شوق،آرزو.می توان ایهام ظریفی در آن نسبت به معنی دیگر هوا دید.

«ن»:ایهام:در کاربرد«پرده»و«هوا»./تناسب و مراعات النّظیر:میان«ساز»و«مطرب»و نیز«پرده»در معنای موسیقایی./نغمه حروف:در تکرار«س»و«ز»؛از آنجا که دو حرف قریب المخرجند وصدایی نزدیک به هم دارند،تکرار هر دو در کنار هم تناسبی خاص ایجاد می کند؛در تکرار«د»(آمدن«ط»و«ت»که با«د»قریب المخرجند بر تأثیر آن می افزاید)و تکرار«ر».

«م»:مطرب در پشت پرده چه آهنگی می نواخت که عمرم گذشت،ولی هنوز شوق شنیدن دوباره آن در دلم است.

«ت»:این مطرب،مطرب عشق تواند بود؛مطربی که در ازل،آهنگ عشق نواخته است و حافظ هنوز خاطره آن را در ذهن دارد.مضمون این بیت با بیت ششم قابل قیاس است.

بیت ۱۰:ندای...دادن:درباره چیزی سخن گفتن،آوا سردادن./دوشم در

ص:۶۴

اندرون:دیشب در اندرونم،در دلم./صدا:پژواک،انعکاس صوت.

«ن»:تشبیه:«فضـای سـینه»اضـافه تشبیهی است.سـینه خود را به فضـایی تشبیه کرده است که صـدا در آن منعکس می شود و می پیچد./تجرید:در کاربرد«حافظ».شاعر خود را شـخص دیگری انگاشـته و درباره او سخن می گوید./نغمه حروف:در تکرار«د»و در تکرار صدای«س»و«ز»به عنوان دو صدای قریب المخرج و در تکرار و کاربرد«ض»،«ظ»،«س»و«ص»./تتابع اضافات:در«ندای عشق تو».

«م»:دیشب عشق تو را در درون وجودم بانگ زدند و هنوز ساحت سینه من پر است از پژواک آن بانگ و ندا.

«ت»:دور نیست که«دوش»اشـاره به روز الست باشـد؛ (۱)همـان روز که بر ربـوبیت حق و به تعـبیر عرفـا بر عشق به او از انسـان پیمان گرفتند و انسان امانت (۲)عشق و معرفت حق را به دوش کشید.ازاین روی،بیت به ازلی و ابدی بودن عشق اشاره دارد.

غزل ۵(۱۶) (خمی که ابروی شوخ تو در میان انداخت)

اشاره

۱خمی که ابروی شوخ تو در میان انداخت به قصد جان من زار ناتوان انداخت

نبود نقش دو عالم که رنگ الفت بود زمانه طرح محبّت نه این زمان انداخت

۳به یک کرشمه که نرگس به خودفروشی کرد فریب چشم تو صد فتنه در جهان انداخت

شراب خورده و خوی کرده می روی به چمن که آب روی تو آتش در ارغوان انداخت

ص:۶۵

۱- (۱) . ...وَ أَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی... ؛(اعراف/۱۷۲).
۲- (۲) . إِنّـا عَرَضْـنَا الْأَمـانَهَ عَلَی السَّمـاواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبـالِ فَأَبَیْنَ أَنْ یَحْمِلْنَها وَ أَشْـفَقْنَ مِنْها وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ إِنَّهُ کانَ ظَلُوماً جَهُولاً ؛(احزاب/۷۲).

۵به بزمگاه چمن دوش مست بگذشتم چو از دهان توام غنچه در گمان انداخت

بنفشه طرّه ی مفتول خود گره می زد صبا حکایت زلف تو در میان انداخت

۷ز شرم آنکه به روی تو نسبتش کردم سمن به دست صبا خاک در دهان انداخت

من از ورع می و مطرب ندیدمی زین پیش هوای مغبچگانم در این و آن انداخت

۹کنون به آبِ می لعل خرقه می شویم نصیبه ی ازل از خود نمی توان انداخت

مگر گشایش حافظ در این خرابی بود که بخشش ازلش در می مغان انداخت

۱۱ جهان به کام من اکنون شود که دور زمان مرا به بندگی خواجه ی جهان انداخت

پرسش های غزل

۱.شوخ در زبان کهن پارسی در چه معنایی به کار می رفته است؟

۲.به نظر شما تیری که معشوق در کمان ابروی خویش می نهد و به سوی عاشق پرتاب می کند چیست؟

۳.تکرار اضافه در مصراع دوم از بیت نخست در اصطلاح چه نامیده می شود؟

۴.درباره ازلیت عشق در نگاه عارفان و توجیه آن چه می دانید؟

۵.عرفا در باب ازلیت عشق به چه آیه ها و روایت هایی استناد می کنند؟

۶.نکته های ادبی بیت دوم را برشمارید.

۷.چشمان زیبا را در ادب پارسی به چه چیزهایی مانند می کنند؟

۸.برجسته ترین ویژگی بلاغی حافظ در این غزل چیست؟

۹.نمونه ای از پارادوکس را در این غزل بیابید.

۱۰.چمن چه معناهایی دارد؟

۱۱.سبب مستی شاعر(بیت ۵)چیست؟

۱۲.زلف معشوق در ادب پارسی به چه چیزهایی مانند می شود؟روی زیبا و سپید به چه چیزهایی؟دهان چطور؟

۱۳.تصویر آمده در بیت هفتم را توضیح دهید.

۱۴.به نظر شما در بیت هفتم خاک در دهان چه کسی افکنده شده است؟چرا؟

۱۵.بیت هشتم را با نگاهی عارفانه تفسیر کنید.

۱۶.دو مورد از گوش نوازترین مصادیق نغمه حروف در این غزل را ذکر کنید.

۱۷.بیت نهم به کدام نکته کلامی اشاره دارد؟این دیدگاه حافظ محتملاً متأثّر از کدام فرقه کلامی است؟

۱۸.نمونه هایی دیگر از ابیات حافظ را بیابید که همخوان با دیدگاه کلامی او در بیت نهم باشد.

۱۹.«مگر»در زبان کهن پارسی به چه معناهایی می آمده است؟در بیت دهم به کدام معنی است؟

۲۰.در کاربرد نصیبه ازلی و بخشش ازلی چه نکته هایی نهفته است؟

۲۱.«مغان»چه کسانی بوده اند؟

۲۲.«می مغان»در نگاهی عارفانه چیست؟

۲۳.آیا میان بیت آخر و باقی غزل ارتباط معنایی قابل قبولی هست؟در دیگر غزل های مدحی حافظ نیز چنین پدیده ای دیده می شود؟

۲۴.مقصود از خواجه جهان کیست؟

۲۵.نمونه هایی از صنعت تشخیص را در این غزل بیابید.

۲۶.نمونه هایی از تشبیه مضمر-و در عین حال تفضیل-را در این غزل مشخص کنید.

غزل ۶(۲۴) (مطلب طاعت و پیمان و صلاح از من مست)

۱مطلب طاعت و پیمان و صلاح از من مست که به پیمانه کشی شهره شدم روز الست

من همان دم که وضو ساختم از چشمه ی عشق چار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست

۳می بده تا دهمت آگهی از سرّ قضا که به روی که شدم عاشق و از بوی که مست

کمر کوه کم است از کمر مور اینجا ناامید از در رحمت مشو ای باده پرست

۵بجز آن نرگس مستانه که چشمش مرساد زیر این طارم فیروزه کسی خوش ننشست

جان فدای دهنش باد که در باغ نظر چمن آرای جهان خوشتر از این غنچه نبست

۷حافظ از دولت عشق تو سلیمانی شد یعنی از وصل تواش نیست بجز باد به دست

ص:۶۸

درس سوم

غزل ۷(۳۷) (بیا که قصر امل سخت سست بنیادست)

۱بیا که قصر امل سخت سست بنیادست بیار باده که بنیاد عمر بر بادست

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ز هرچه رنگ تعلّق پذیرد آزادست

۳چه گویمت که به میخانه دوش مست و خراب سروش عالم غیبم چه مژده ها دادست

که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین نشیمن تو نه این کنج محنت آبادست

۵تو را ز کنگره ی عرش می زنند صفیر ندانمت که در این دامگه چه افتادست

نصیحتی کنمت یادگیر و در عمل آر که این حدیث ز پیر طریقتم یادست

۷غم جهان مخور و پند من مبر از یاد که این لطیفه ی عشقم ز رهروی یادست

رضا به داده بده وز جبین گره بگشای که بر من و تو درِ اختیار نگشادست

۹مجو درستی عهد از جهان سست نهاد که این عجوز عروس هزار دامادست

نشان عهد و وفا نیست در تبسّم گل بنال بلبل بیدل که جای فریادست

۱۱ حسد چه می بری ای سست نظم بر حافظ قبول خاطر و لطف سخن خدادادست

بیت ۱:بیا:از کاربردهای و زیبای حافظ است،از آن واژگان که نزد سخنوران دیگر کم تر دیده می شود.در این موارد معنای معمول این کلمه،یعنی فعل امر از مصدر«آمدن»مقصود نیست؛بلکه معنای باریک دیگری منظور است:آمیخته ای از تشویق و موافقت طلبی،و کمابیش معادل است با بدان،ببین،باور کن،بپذیر،

ص:۶۹

ملاحظه و موافقت کن و نظیر این ها.(ر.ک:حافظنامه،ص۲۴۵-۲۴۶)حافظ مکرر از آن استفاده کرده است:

بیا که چاره ی ذوق حضور و نظم امور به فیض بخشی اهل نظر توانی کرد

بیا که توبه زلعل نگار و خنده ی جام تصوری است که عقلش نمی کند تصدیق

امل:آرزو./قصر امل:اضافه تشبیهی،کاخ آرزو،آرزوی کاخ مانند./سخت:بسیار./بنیاد:اساس و پایه./بر باد بودن:اساس استواری نداشتن./بنیاد عمر بر باد است:زندگی و حیات اساس و پایه استواری ندارد؛زندگی در معرض فناست و هر لحظه ممکن است پایان یابد.

«ن»:تشبیه:در تشبیه امل به قصر./ایهام تضاد:میان سخت و سست./ایهام سمعی(ایهام تبادر):در امل که تلفّظی چون«عمل»دارد و این گمان را ایجاد می کند که قصر عمل(اعمال دینی)مراد است.برخی در«بنیاد عمر بر باد بودن»نیز ایهامی دیده اند:۱.کنایه از اینکه عمر و زندگی ناپایدار و سست است و انسان بر لبه بحر فناست.۲.اساس عمر بر نفس کشیدن است و آن هم مثل باد نوعی دمیدن هواست و هر لحظه ممکن است قطع شود(ر.ک:شاخ نبات حافظ،ص۱۰۰)/استعاره:استعاره مکنیه در«بنیاد عمر»./کنایه:در«بنیاد بر باد بودن»./نغمه حروف:در تکرار«س»و«ص»که در فارسی هر دو یک صدا دارند؛نیز در تکرار«ب»،مصوت بلند«آ»و«د»و«ت»(دو حرف قریب المخرج)./تکریر:در تکرار بنیاد.

«م»:هان!بیندیش و دقت کن که آرزوها به کاخ می مانند،اما پایه های این کاخ بسیار سست است و هر لحظه بیم فروریختن آن می رود.باده پیش آر که اساس عمر بر باد است و هر لحظه بیم فروریختن آن می رود.

«ت»:با نگاهی عرفانی باده،باده عشق و معرفت است.تنها با معرفت حق و شور و مستی عاشقانه است که می توان از همین تنگنای حیات و فرصت کوتاه

ص:۷۰

زندگی روزنه ای به ابدیت و وسعت بی پایان غیب گشود و از غم ها و رنج های حقیر زندگی مادی رهید.

بیت ۲:همّت:ر.ک:غ۴۹،ب۱۰./غلام همت کسی بودن:کنایه از مرید همت کسی بودن،همت کسی را بسیار بلند دانستن و خود را در برابر او کوچک دانستن،مرید و مخلص او شدن(ر.ک:حافظ نامه،ص۲۴۷)./چرخ کبود:استعاره از آسمان آبی رنگ/تعلق:وابستگی،دل بستگی./رنگ تعلق:اضافه تشبیهی است:تعلق به رنگ مانند شده است که با نشستن بر روی اشیا روی آنها را می پوشاند و دگرگون می کند./رنگ تعلق پذیرفتن:قابلیت دلبستگی داشتن.

«ن»:استعاره:استعاره مصرّحه در«چرخ کبود»./تشبیه:در«رنگ تعلّق»./کنایه:در«غلام همت کسی بودن»./نغمه حروف:در تکرار«ر»و در تکرار«ت»و«د»که دو حرف قریب المخرج با آوایی نزدیک به هم هستند.

«م»:مرید همّت بلند کسی هستم که زیر این آسمان آبی رنگ،از هرچه که نشانی از دلبستگی داشته باشد،آزاد و رهاست.

«ت»:عرفان همتی بلند می طلبد.سالکی می خواهد که از هر آنچه جز حق دل می برد و دل به هیچ چیز و هیچ کس نمی بندد؛عارف جستجوگری است که تنها خواست و آرزوی او حق است و حافظ خویش را غلام همت چنین بلندپروازی می داند.

بیت ۳:به:در/میخانه:از واژه های کلیدی ادبیات حافظ است.میخانه حافظ جایگاه پیمودن می خاص اوست.(ر.ک:غزل نخست،ب۴).در این میخانه که از ریا و سالوس خبری نیست دیوارهای وجود سالک فرومی ریزد و خراب می گردد.(ر.ک:واژه خرابات،غ۱۱۱،ب۵)و در حضرت حق محو و فانی می گردد.جایی که می توان در حضور پیر مغان پله های سلوک را یکی پس از دیگری تا فنای در

حضرت دوست پیمود.افزون بر آن میخانه در دستان هنرمند حافظ ابزاری است برای طعن و طنز او در حق زاهدان کوته اندیش و صوفیان ریاکار و محتسبان آلوده دامن.(ر.ک:غ۱،ب۱ و ۴؛حافظنامه،ص ۳۱۰-۳۰۷)./دوش:دیشب(برای توضیح بیشتر ر.ک:غ۱۴۳،ب۳؛غ۱۸۳،ب۱ و غ۱۸۴،ب۱)./خراب:بسیار مست؛مست لایعقل،چنان مست که دیگر چیزی نفهمد./مست و خراب:قید حالت است؛در حالی که سخت مست و از خود بی خود بودم/سروش:فرشته حامل وحی؛جبرئیل،فرشته ای که از جهان غیب خبر دهد؛هاتف./سروش عالم غیبم:سروش عالم غیب به من./چه:صفت مژده و برای بیان کثرت است،چه بسیار.

«ن»:نغمه حروف:در تکرار«م»و دو حرف قریب المخرج«د»و«ت».

چه بگویمت که شب پیش در حالی که در میکده ی عشق و معرفت حق مست و مدهوش و از خود بی خود بودم،فرشته عالم غیب چه خبرهای خوش و دلنشینی به من داده است.

بیت ۴:که:معادل با گفت که،مژده داد که./بلندنظر:ایهام دارد:الف)بلندهمت ب)کسی که از جایگاهی بلند و مرتفع نظر کند و بنگرد./شاهباز:باز سفید و بزرگ./سدره:برگرفته است از قرآن،سوره نجم.در این سوره مبارکه در آیات ۱۳-۱۶ دو بار از سدره سخن رفته است: وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْری* عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهی* عِنْدَها جَنَّةُ الْمَأْوی* إِذْ يَغْشَی السِّدْرَةَ ما يَغْشی ./سدره نشین:آن را به معنای فرشته دانسته اند،اما حافظ انسان را که در نگاه و تفسیر عرفان اسلامی مقامی بلند دارد و نیی است بریده از نیستان غیب و قرب خداوند،رانده شده ای از بهشت که روحش پیش از آنکه زندانی قالب خاکی گردد،در عالم وحدت و در حضور حق زیسته است،همچون ملائک سدره نشین می خواند؛کنایه از متعالی و صاحب مقام بلند معنوی./نشیمن:جای نشستن،نشستنگاه،آشیان./محنت:غم و رنج./محنت آباد:جایی که محنت آن

ص:۷۲

را آباد کرده باشد،غم خانه،استعاره از دنیا.در ایران بسیاری از روستاها نامی دارند متشکل از اسم شخص قدّس سره آباد؛مثلاً علی آباد،جمال آباد؛یعنی جایی که علی(یا جمال)آن را آباد کرده است.به نظر می رسد حافظ این ترکیب را متأثر از همین عادت ایرانیان آورده باشد و شاید بتوان آن را ترکیبی پارادوکسی دانست.

«ن»:استعاره:استعاره مصرّحه در«شاهباز»و«محنت آباد».⁄کنایه:در«سدره نشین».⁄ایهام:در«بلندنظر».⁄جناس:جناس زائد و اشتقاق میان«نشین»و«نشیمن».⁄نغمه حروف:در تکرار«ن»و«ش».

«م»:این بیت ادامه بیت قبل است و دنباله سخن سروش:

(سروش گفت)که تو شاهبازی هستی که جایگاه تو بر درخت سدره است،بر بلندای آسمان و در بهشت.این دنیای مادی پر از غم و رنج،جایگاه شایسته و واقعی تو نیست.

«ت»:بیدارباشی است به انسان که به یاد آورد از کجا آمده و جایگاه او در آفرینش کجاست و فراموش نکند که هدف از آفرینش او چیست.

بیت ۵:کنگره:دندانه های بالای دیوار قلعه ها و قصرها؛شَرَفه؛مجازاً بالاترین نقطه هر بنا.⁄عرش:در لغت به معنای تخت و تخت پادشاهی است.در این معنی در قرآن چهار بار آمده است(یوسف،آیه۱۰۰ و نمل،آیات ۳۸،۲۳ و ۴۲).اما در قرآن از عرش الهی نیز سخن رفته است(۲۱ بار).از مفاهیم قرآنی است که درک آن به آسانی میسر نیست.⁄صفیر زدن:سوت کشیدن؛بانگ زدن،فراخواندن.انتخاب واژه صفیر که در اصل به معنای صدا و بانگ و فریاد پرندگان است،در تناسب با شاهبازی که در دامگه دنیا گرفتار آمده است،قابل توجه است.⁄ندانمت:ندانم تو را⁄تو را چه افتاده است:چه اتفاقی برای تو افتاده است؟چه چیزی برای تو پیش آمده است؟چه بر سر تو آمده است؟⁄دامگه:دامگاه،جای

ص:۷۳

دام،جایی که دام می نهند؛استعاره از دنیا.

«ن»:استعاره:استعاره مکنیه در«کنگره عرش».عرش بنایی چون قلعه و قصر انگاشته شده که کنگره دارد.استعاره مصرَّحه در«دامگه»./نغمه حروف:در تکرار«ن»،«ر»،«ت»و«د»(دو حرف قریب المخرج با صدایی نزدیک به هم).

«م»:تو را از بلندای عرش فریاد می زنند و می خوانند؛نمی دانم در دنیا که آدمیان را به دام می افکند،برای تو چه اتفاقی افتاده است که اسیر شده ای.

«ت»:جان کلام آنکه:تو شایسته ی قرب الهی هستی،اما در دام دنیا گرفتار دلبستگی های حقیر نفسانی و دنیوی شده ای.

بیت ۶:در عمل آوردن:به کار بستن/حدیث:سخن/پیر طریقت:راهنمای سالک در سلوک عارفانه به سوی خداوند.در زبان حافظ معمولاً از او با عناوینی چون پیر مغان یاد می شود.(ر.ک:غ۱،ب۴ و غ۱۴۳،ب۳).

«ن»:نغمه حروف:در تکرار«ر»،تکرار و آمدن«ت»،«ط»و«د»(ت و ط هم آوا هستند و هر دو با«د»قریب المخرجند).

«م»:تو را اندرزی می دهم،به خاطر بسپار و بدان عمل کن؛زیرا این سخن سخنی ارزشمند است که از پیر طریقت به یاد دارم.

بیت ۷:لطیفه:نکته و گفته باریک و سنجیده و نیکو؛سخن نغز و ظریف./لطیفه عشق:نکته ظریفی که از عشق حاصل شده باشد؛و یا لطیفه ای درباره عشق؛درباره عشق به حق و سلوک در طریقت.ظاهراً این لطیفه عشق همان رضاست که در بیت بعد آمده است./رهرو:سالک؛سالک الی الله.

«م»:غم دنیای ناپایدار را مخور و نصیحت مرا از یاد مبر؛زیرا این نکته ظریف را که درباره عشق به حق است و در سلوک الی الله راهگشاست،از سالکی اهل دل به خاطر دارم.

ص:۷۴

بیت ۸:رضا:خشنودی؛راضی بودن؛مقامی است از مقامات در طریقت الی الله که بسیاری آن را بالا-ترین مقام دانسته اند. (۱)/رضا دادن:راضی شدن،رضایت دادن،قبول کردن./داده:روزی و قسمت./جبین:پیشانی./گره از جبین گشودن:کنایه از راضی و خشنود بودن و روی ترش نکردن./نگشاده است:گشوده نیست؛باز نیست.

«ن»:استعاره:استعاره مکنیه در«در اختیار».اختیار به خانه ای و مکانی تشبیه شده است که در دارد؛دری که به روی انسان گشوده نیست./کنایه:در«گره از جبین گشودن»./طباق و تضاد:میان«بگشای»و«نگشاده»./جناس:جناس اشتقاق میان«بگشای»و«نگشاده». (۲)/نغمه حروف:در تکرار مصوت بلند«آ»،«د»و«ت».(دو حرف قریب المخرج)

«م»:به آنچه خداوند به تو عطا کرده است،راضی و خشنود باش و روی ترش مکن که انسان ها را اختیاری نیست.

«ت»:مضمون بیت همان لطیفه عشق و اندرزی است که سالک الی الله به حافظ داده است.مضمونی که در اندیشه حافظ بی سابقه نیست.ذکر این نکته

ص:۷۵

۱- (۱) .در منابع مختلف مقامات و ترتیب آن ها متفاوت ذکر شده اند.ابونصر سرّاج در کتاب اللّمع هفت مقام به این ترتیب ذکر کرده:«توبه،ورع،زهد،فقر،صبر،توکل و رضا...»عزالدین محمود کاشانی در مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه ده مقام بدین ترتیب آورده است:«توبه،ورع،زهد،فقر،صبر،شکر،خوف،رجا،توکل و رضا».سهرودی صاحب عوارف المعارف نیز که از ده مقام سخن گفته و از توبه آغاز کرده است،رضا را بالاترین مقام دانسته اند.هجویری نیز در کشف المحجوب رضا را بالاترین مقام خوانده است.

۲- (۲) .برخی صاحب نظران اساسا جناس اشتقاق را در خور واژه های عربی می دانند و مصادیقی چنین را ذیل عناوینی چون تکرار می گنجانند،در این کتاب در همان حال که این عقیده را مقرون تر به صواب می دانیم گاه نیز مصادیقی از این قبیل را ذیل جناس اشتقاق گنجانده ایم.

ضروری است که در مواردی متعدد اشاراتی در غزل حافظ هست که بر جبری مسلک بودن او و شاید اعتقاد او به چیزی همچون نظریه«کسب»در اعتقاد اشاعره دلالت می کند.با این همه گاه نیز خلاف این باور در کلامش نمود می یابد.افزون بر این ها،آن همه دعوت به کوشش و برون آمدن از چاه طبیعت و پاکی و صافی شدن چگونه می تواند با اعتقاد به جبر مطلق سازگار باشد؟حقیقت آن است که در نگاه عارفان در پرتو حضور قدرتمند حق مجال اختیار برای آدمیان نه چندان گشاده است و نه چندان قابل اعتنا.

بیت ۹:نهاد:بنیاد،اساس،قرارداد،مواضعه.در معنای قرارداد و مواضعه-که اینجا مقصود نیست-با عهد،ایهام تناسب دارد./سست نهاد:سست پایه،بی اعتبار./عجوزه:زن پیر،زن کلانسال.حافظ با توجه به قدمت دنیا،آن را به پیری کهنسال مانند کرده است.در این تعبیر افزون بر قدمت دنیا اشارتی نیز به زشتی و نفرت انگیز بودن دنیا نهفته است./عروس هزار داماد:عروسی که هزار داماد(شوهر)دارد؛کنایه از زن بی وفا.

«ن»:استعاره:استعاره مکنیه در«جهان سست نهاد»؛جهان به ساختمانی مانند شده است که پایه و اساس دارد./تشبیه:در مانند کردن دنیا به عجوزه و عروس هزارداماد./نغمه حروف:در تکرار«ه»،«س»و«ز»(دو حرف قریب المخرج)و تکرار«د»و«ت»که آوایی نزدیک به هم دارند./تکریر:در تکرار«ست».

«م»:از جهان که پایه ای نااستوار دارد،انتظار عهد و پیمانی استوار و قابل اعتماد نداشته باش؛زیرا این پیر سالخورده پیش از تو نیز با دامادانی بسیار پیمان زناشویی بسته و به هیچ یک وفا نکرده است.

بیت ۱۰:نشان:اثر./درستی عهد:استواری و استحکام پیمان؛بر سر پیمان

ص:۷۶

خود ماندن./تبسَم گل:مراد همان شکفتن گل است و یا همان حالت شکفته بودن آن./بیدل:دل از کف داده،عاشق.

«ن»:تناسب و مراعات النَظیر:میان عهد و وفا./استعاره:استعاره مکنیه(تشخیص)در«تبسّم گل»؛گل به انسانی تشبیه شده است که تبسم می کند./نغمه حروف:در تکرار«ل»و«ب».

«م»:بلبل!گل گرچه به روی تو می خندد،فریفته مشو که در این خنده اثری از وفاداری نیست.او به روی بسیاری دیگر نیز خندیده است و می خندد؛پس بنال که این بی وفایی جای فریاد و ناله دارد.

«ت»:همان مضمون بیت قبل است در لباس و بیانی دیگر.حکایت،حکایت ناپایداری و بی وفایی دنیاست و دعوت انسان-همان شاهباز بلندنظر-به پرواز به سوی عرش و آسمان تعالی و بازگشت به نیستان آغازین.در واقع کسی که بر پایداری نعمت و امکانات دنیوی تکیه می کند،به بلبلی می ماند که شکوفایی گل را همیشگی می داند.

بیت ۱۱:سست نظم:آن که شعرهای سست و ضعیف می سراید؛شاعر بی مایه./قبول خاطر:مقبول خاطر قرار گرفتن،مورد پسند واقع شدن؛نیز احتمال داده شده است که مراد قبول کردن خاطر(دل،ذهن)الهامات غیب را باشد.(ر.ک:غزلیات حافظ،انوری)./لطف سخن:زیبایی و ظرافت شعر.

«ن»:سیاقه الاعداد:در مصراع دوم./نغمه حروف:در تکرار«س»و«ظ»و تکرار«د»و«ت»که دو به دو قریب الخرجند.

«م»:ای شاعر سست نظم!چرا بر حافظ حسد می بری؟مقبول خاطر مردم شدن و سرودن شعرهای زیبا و لطیف،فضل و عنایت الهی است و هر کسی از آن نصیب نمی برد.

ص:۷۷

غزل ۸(۵۳) (منم که گوشه ی میخانه خانقاه من است)

اشاره

۱منم که گوشه ی میخانه خانقاه من است دعای پیر مغان ورد صبحگاه من است

گرم ترانه ی چنگ صبوح نیست چه باك نوای من به سحر آه عذرخواه من است

۳ز پادشاه و گدا فارغم بحمدالله گدای خاك در دوست پادشاه من است

غرض ز مسجد و میخانه ام وصال شماست جز این خیال ندارم خدا گواه من است

۵مگر به تیغ اجل خیمه بر کنم ور نی رمیدن از در دولت نه رسم و راه من است

از آن زمان که برین آستان نهادم روی فراز مسند خورشید تکیه گاه من است

۷گناه اگرچه نبود اختیار ما حافظ تو در طریق ادب باش گو گناه من است

پرسش های غزل

۱.درباره ریشه لغوی خانقاه چه می دانید؟(ر.ك:تاریخ تصوف از غنی،مصباح الهدایه و حافظنامه).

۲.درباره تاریخ خانقاه و جایگاه آن در میان اهل تصوف تحقیق کنید.

۳.میخانه در غزلیات حافظ با چه ویژگی هایی همراه است؟

۴.پیر مغان حافظ چه جایگاهی در نگاه او دارد؟

۵.درباره اندیشه مغانه در شعر حافظ و این غزل توضیح دهید.(دیر مغان،پیر مغان،مغبچه...)

۶.با رجوع به کتاب«مرصادالعباد»،درباره ورد و ذکر تحقیق کنید.

۷.سحر و نیم شب در نگاه حافظ چه جایگاهی دارد؟نمونه های دیگری در غزل های او بیابید.

۸.بیت دوم را با نگاهی عارفانه معنا کنید.

۹.مقصود از«گدا»در مصراع نخست و دوم بیت سوم کیست؟

۱۰.بر اساس این غزل بزرگ ترین هدف حافظ چیست؟

۱۱.«تیغ اجل»چه نوع اضافه ای است؟«مسند خورشید»چطور؟

۱۲.«خیمه برکندن»کنایه از چیست؟

۱۳.آیا می توان بیت ششم را نمونه ای از پارادوکس دانست؟

۱۴.در مورد معانی مختلف واژه فراز در غزل حافظ تحقیق کنید.

۱۵.حافظ درباره گناه چه تصویری در غزلیات خویش ارائه می کند؟

۱۶.در بیت آخر،کدام دیدگاه کلامی حافظ نمود دارد؟مواردی دیگر از این دیدگاه را در غزل های دیگر او بیابید.این دیدگاه را با اشعار مولوی مقایسه کنید.

۱۷.مواردی از تضاد را در این غزل بیابید.

غزل ۹(۸۵) (شربتی از لب لعلش نچشیدیم و برفت)

۱شربتی از لب لعلش نچشیدیم و برفت روی مه پیکر او سیر ندیدیم و برفت

گویی از صحبت ما نیک به تنگ آمده بود بار بر بست و به گردش نرسیدیم وبرفت

۳بس که ما فاتحه و حرز یمانی خواندیم واز پیش سوره ی اخلاص دمیدیم وبرفت

عشوه دادند که بر ما گذری خواهی کرد دیدی آخر که چنین عشوه خریدیم و برفت

۵شد چمان در چمن حسن و لطافت لیکن در گلستان وصالش نچمیدیم و برفت

همچو حافظ همه شب ناله و زاری کردیم کای دریغا به وداعش نرسیدیم و برفت

درس چهارم

غزل ۱۰(۴۹) (روضه ی خلد برین خلوت درویشان است)

۱روضه ی خلد برین خلوت درویشان است مایه ی محتشمی خدمت درویشان است

گنج عزلت که طلسمات عجایب دارد فتح آن در نظر رحمت درویشان است

۳قصر فردوس که رضوانش به دربانی رفت منظری از چمن نزهت درویشان است

آنچه زر می شود از پرتو آن قلب سیاه کیمیایی است که در صحبت درویشان است

۵آنکه پیشش بنهد تاج تکبّر خورشید کبریایی است که در حشمت درویشان است

دولتی را که نباشد غم از آسیب زوال بی تکلّف بشنو دولت درویشان است

۷خسروان قبله ی حاجات جهانند ولی سببش بندگی حضرت درویشان است

روی مقصود که شاهان به دعا می طلبند مظهرش آینه ی طلعت درویشان است

۹از کران تا به کران لشکر ظلم است ولی از ازل تا به ابد فرصت درویشان است

ای توانگر مفروش این همه نخوت که تورا سر و زر در کنف همّت درویشان است

۱۱ گنج قارون که فرو می شود از قهر هنوز خوانده باشی که هم از غیرت درویشان است

حافظ ار آب حیات ازلی می خواهی منبعش خاک در خلوت درویشان است

۱۳ من غلام نظر آصف عهدم کو را صورت خواجگی و سیرت درویشان است

نکته:قرار گرفتن کلمه«درویشان»در ردیف غزل، (۱)حکایت از اهمیت و

ص:۸۱

۱- (۱) .سعدی نیز غزلی با ردیف درویشان دارد: خلاف راستی باشدخلاف رای درویشان بنه گر همّتی داری سری در پای درویشان

جایگاه بلند درویش در نظر حافظ دارد.رابطه حافظ با درویش و عارف،رابطه ای خوب و صمیمی است،ولی با صوفی و زاهد و شیخ رابطه چندان خوبی ندارد؛چه این چهره ها در روزگار او از حقیقت خویش به دور افتاده بودند وبه انواعی از آلودگی ها گرفتار آمده بودند.

بیت ۱:درویش:هم به معنی لغوی آن(خواهنده و گدا و فقیر مادّی)و هم به معنی اصطلاحی آن(فقیر عرفانی)،در شعر حافظ کاربرد دارد.(ر.ک:حافظ نامه،ص۱۶۴-۱۶۵)

خدا را رحمی ای منعم که درویش سر کویت دری دیگر نمی داند رهی دیگر نمی گیرد

در این بازار اگر سود است با درویش خرسند است خدایا منعمم گردان به درویشی و خرسندی

ای صاحب کرامت شکرانه ی سلامت روزی تفقدی کن درویش بی نوا را

درویش در معنای عرفانی سالکی است از خود فانی و صوفی ای صافی و به حق باقی،درویش همان فقیر الی الله است،سالک کوی دوست و طریق کمال،وجودی مستغنی از خلق و به تمامی نیازمند حضرت حق و البته فقر ظاهری و لغوی با زندگی صوفیان و درویشان-اگرچه نه همیشه-ملازمت و هماهنگی داشته است./محتشمی:محتشم قدّس سره یاء مصدری.محتشم:بزرگ؛باحشمت./خلوت:مفهوم معمول آن در اینجا مفید معنی است،اما می باید توجه داشت که این واژه در اصطلاح عرفا معانی ظریف تری یافته است؛از جمله:«محادثه و سخن گفتن سرّ است با حق به طوری که غیر او را نبیند»(اصطلاحات الصوفیه

ص:۸۲

کاشانی)و«انزوا و انقطاع از خلق است و مشاهده انوار متلوّنه که مشهود سلّاک است»(شرح گلشن راز لاهیجی)و«مقام مشاهده جمال محبوب که مستلزم سُکر و استغراق محبّ است»(نیز ر.ك:عزلت در بیت بعد و پاورقی مربوط به آن)./روضه خلد برین:باغ بهشت.خلد:یکی از درجات هشت گانه بهشت،دارالخلد؛در اینجا منظور تمامی بهشت است با مجاز جزء و کل.

«ن»:حصر وقصر:تقدیم و پیشاورد گزاره ها در دو مصراع برای حصر و فروگرفت به منظور تاکید است.(کزازی،چراغی در باد،ص۳۵)./تناسب و تقابل:محتشم با درویش در معنی عرفانی آن-عارف،فقیر الی الله-تناسب و در معنی لغوی طباق و تقابل دارند./مجاز جزء و کل:بین روضه خلد و همه طبقات بهشت./موازنه:بین دو مصراع گونه ای موازنه دیده می شود./نغمه حروف:در تکرار«خ»،«ش»و دو حرف قریب المخرج«د»و«ت».

بیت ۲:گنج عزلت:گرچه در برخی نسخه ها(هروی،غ۳۶)به جای عزلت،عزّت آمده است-و آن را وجهی است-اما با توجه به فضای عرفانی غزل و اصطلاحات عرفانی به کار رفته در آن،عزلت مناسب تر می نماید.گفتنی است در برخی نسخه ها به جای«گنج»«کنج»آمده است و در آن صورت«کنج عزلت»به معنای گوشه تنهایی خواهد بود.(ر.ك:کزازی،چراغی در باد،ص۳۵).اما واژه طلسمات و حتی فتح با همان«گنج»تناسب بیشتری دارد./عزلت:گوشه نشینی،کناره گیری از جمعیت مردم،برای رسیدن به جمعیت خاطر و دوری از پریشان خاطری،فرصتی مناسب برای فارغ کردن دل از غیر حق و پرداختن به حضرت دوست.نزد اهل دل وارباب معرفت از ارکان سلوك است: (۱)

ص:۸۳

۱- (۱) .عزلت و صمت و جوع و سهر از توصیه های مؤکد برخی از بزرگان عرفان بوده است.از سهل نقل شده است که تمام خیر دنیا در چهار خصلت جمع گشته است و ابدال به این چهار،ابدال گردیده اند و آن چهار تا،تهی نگه داشتن شکم،صمت،سهر و عزلت گزیدن از مردم است.(ر.ك:ازجمله به باب پنجاه و سوم از فتوحات مکیه ابن عربی،قوت القلوب ابوطالب مکی و سلسله الذهب جامی و ریاضت سالکین).گفتنی است عزلت را به مراتبی تقسیم کرده اند؛از جمله به عزلت در حال،عزلت در قلب و عزلت در حس.عزلت در حال یعنی دوری از هر نوع صفت نکوهیده و هر نوع خلق پست،عزلت در قلب یعنی دور گردانیدن قلب از هر گونه تعلق به خلق و هر آنچه بین سالك و ذکر قلبی پروردگار حائل شود و عزلت در حس یعنی کناره جویی از مردم و فاصله گرفتن از مألوفات و مأنوسات.(ر.ك:باب پنجاه و سوم فتوحات مکیه و ریاضت سالکین).از نگاهی دیگر عزلت را به عزلت مریدین و عزلت محققین تقسیم کرده اند:عزلت مریدین یعنی دوری از مخالطت با اغیار وعزلت محققین یعنی دور داشتن دل از اغیار.(ر.ك:حلیه الابدال از ابن عربی).لازم به ذکر است که گاه میان خلوت و عزلت تفاوت هایی قائل شده اند،ازجمله خلوت را برترین احوال عزلت و به بیانی عزلت در عزلت دانسته اند.ختمی لاهوری در این باره می گوید:فرق عزلت و خلوت در آن است که خل-وت از خود کناره گرفتن است و عزلت از خلق کناره گرفتن(شرح ختمی،غ۵۲).(نیز ر.ك:فصل بیست و هفتم از قوت القلوب ابوطالب مکی).

تا نورزی طریقت ابدال کی شناسی حقیقت این حال

عزلت و صمت و جوع و کم خوابی پیشه کن تا مقامشان یابی

سلسله الذهب،جامی

ابوالمفاخر باخرزی می گوید:نزدیک مشایخ مقرّر و محقق است که وحدت و عزلت بنیاد کاراست و اصل سلوک و تصوّف بر او است و متمسک ارباب صدق است...(ر.ک:اوراد الاحباب،ج۲،ص۳۱۱ و خرّمشاهی،حافظنامه،ص۲۹۳).

مولانا جلال الدین در مثنوی در دفتر دوم دید خاصی نسبت به عزلت دارد و

معتقد است که عزلت در صورتی خوب و پسندیده و از مصاحبت با خلق اللّه بهتر است که انسان،یار و رفیق شفیق الهی نداشته باشد وگرنه مصاحبت با یاران خدایی از عزلت بسیار بهتر است(ر.ک:مثنوی،دفتر دوم،ابیات ۲۴ به بعد)./طلسمات:این واژه بنا به بررسی آقای خرمشاهی فقط همین یک بار در شعر حافظ به کار رفته است.در عربی طلسمات و طلاسم جمع«طلسم»است و این کلمه از اصل یونانی«طلسما»ست که نقوش سحری یا تنجیمی یا شیئی منقّش است برای دفع آفت ها و چشم زخم یا حوادث مختلف دیگر.پدر طلسمات را«بلیناس حکیم»گفته اند اما ظاهراً کسی که قواعد گوناگونی برای تهیه طلسمات وضع کرده،هرمس تریسمگیستوس بوده است.علم طلسمات را«لیمیا»نیز می نامند که یکی از علوم غرایب(کیمیا،لیمیا،هیمیا،سیمیا و ریمیا-که مخفف آن را کلّه سر گویند)است.(ر.ک:دایره المعارف فارسی و نیز خرمشاهی،حافظنامه،ص ۲۹۳)./عجایب:جمع عجیب است و صفت جمع برای طلسمات آمده که براساس تطابق صفت و موصوف در عربی آورده شده است.در فارسی این کار شایسته و طبق قواعد نیست،گرچه می تواند نوعی تأکید و تأمّل برانگیزی را نیز القا کند.(ر.ک:چراغی در باد،ص۳۵)./فتح:گشایش،دست یابی به چیزی.

«ن»:تشبیه:در گنج عزلت.(اضافه تشبیهی)./استعاره:طلسمات می تواند استعاره باشد از دشواری های راه و عقبه های سلوک./تناسب:میان گنج،طلسم و فتح./تضاد:میان درویش و گنج.

«ت»:طلسمات استعاره تواند بود از دشواری های راه و عقبه های سلوک،عقبه هایی که باید با سختی درنوردیده شود تا سالک بتواند به گنج معارف الهی و اسرار غیبی دست یابد،اما پیمودن این راه دشوار بدون پیر عارف و راه بلد و خضر راه و نظر عنایت او امکان پذیر نیست.در نسخه هروی«گنج عزت»آمده و

ص:۸۵

در توضیح آن فرموده اند:«می گوید گرچه رسیدن به عزت و شرف مثل رسیدن به گنج مشکلات با لطف و مرحمت درویشان میسر است.ومراد این که عزت و شرف،در حقیقت رسیدن به بی نیازی و صفات پسندیده است که این صفات چون گنج گران بها را درویشان آزاده دارند و راه رسیدن به آن را هم فقط ایشان می دانند».(شرح عزل ها،ص۱۶۷).

نکته:گفتنی است به جای«نظر رحمت»در برخی نسخه ها«نظر همّت»آمده است(خطیب رهبر)و شاید همّت به جهت فضای عرفانی بیت و اصطلاحات عرفانی آن مناسب تر باشد.

بیت ۳:فردوس:کلمه ای است معرب و در اصل اوستایی.اصل اوستایی آن«پئیری دئزه»(Pairi-Daeza)بوده است؛پئیری یعنی گرداگرد و پیرامون و در واقع«پیرامون»از همین واژه بر آمده است.دئزه نیز یعنی انباشتن و روی هم چیدن و دیوار گذاشتن.در زمان هخامنشیان به باغ های بزرگ یا پارک ها پئیری دئزه می گفتند.این کلمه به زبان یونانی رفته به صورت«پارادئیسوس»(Paradeisos)درآمده است.به زبان های دیگر همچون آرامی و سریانی و ارمنی و عبری و عربی هم راه یافته و در عربی به صورت فردوس در آمده است.در زبان های مختلف اروپایی نیز این واژه به صورت هایی نزدیک به هم حضور دارد:در انگلیسی Paradise ،در فرانسه: Paradis ودر آلمانی Paradies. واژه پردیس در زبان فارسی امروز نیز صورت دیگری از همین واژه است.واژه پالیز هم با این کلمه هم ریشه است.(ر.ک:برهان قاطع،حواشی دکتر معین،ذیل فردوس و نیز:حافظنامه،ص ۱۲۳۶)./قصر فردوس:می تواند قصری باشد که در فردوس است و اضافه اختصاصی به شمار رود؛یا اضافه تشبیهی باشد و فردوس به قصری مجلّل تشبیه شده باشد./رضوان:نگهبان بهشت.نام فرشته ای که موکّل و نگهبان بهشت است

ص:۸۶

(غیاث اللّغات).نام دربان بهشت؛چنانکه«مالک»نام دربان دوزخ است(لغت نامه).در قرآن مجید به نام«مالک»در سوره زخرف آیه ۷۷ تصریح شده،اما رضوان با این که سیزده بار در قرآن مجید آمده،نه به این معنی که در معنی رضا و خشنودی به کار رفته است.حافظ از رضوان به«خازن جنّت»هم تعبیر کرده است:

بگو به خازن جنّت که خاک این مجلس به تحفه بر سوی فردوس و عود مجمر کن

ذکر این نکته خالی از لطف نیست که برخی رضوان را در معنی نگاهبان بهشت از ریشه فارسی«رزبان»به معنی نگهبان باغ مو و انگور(رز)دانسته اند.(ر.ک:لغات دخیل قرآن،آرتور جفری)./رضوانش:جایگاه واقعی«ش»پس از دربانی است.این جابجایی را اصطلاحاً رقص ضمیر و نیز پرش ضمیر خوانده اند./منظری:منظر در اینجا به معنای نظرگاه و چشم انداز است و«یاء»یای وحدت است که به منظور تحقیر آمده است:تنها یک نظرگاه و چشم انداز کوچکی از آن چمن زار.منظر به معنی دریچه و پنجره و جایی بلند در سرای که از آن به بیرون می نگرند نیز آمده است./چمن:چمن در روزگار حافظ محوطه پُرگلی بوده است در میان ردیف درختان سرو و شمشاد و معنایی نزدیک به گلزار و گلستان داشته است و آنچه را امروزه چمن نامیده می شود،در آن روزگار سبزه زار می نامیدند.(ر.ک:ریاحی،گلگشت،ص ۱۲۰-۱۲۳)./نزهت:پاکی وپاکیزگی،خوشی و خرمی،سیر و گشت و گذار،پاکدامنی./چمن نزهت:می تواند اضافه تشبیهی باشد و در آن صورت نزهت و پاکی به چمن زاری چشم نواز و دلپسند تشبیه شده است.و نیز می توان نزهت را به معنی وصفی-نزه و باصفا-گرفت و«چمن نزهت»را ترکیب وصفی دانست و اگر آن را به معنای چمنی که جایگاه پاکی است بدانیم نیز مفید معنی خواهد بود(ر.ک:شرح غزل های حافظ،هروی).برخی در«نزهت»ایهامی دیده اند:الف)گشت و گذار و

گردش؛ب)صفا و پاکدامنی.بر این اساس«چمن نزهت»را به چمنزاری که درویشان در آن به گشت و گذار می پردازند و یا چمنزار دل درویشان معنی کرده اند.(ر.ک:شاخ نبات،برزگر خالقی).

«ن»:تشبیه:قصر فردوس اضافه تشبیهی است و اگر آن را اضافه تخصیصی تلقی کنیم نیز وجهی دارد.چمن نزهت نیز از مصادیق اضافه تشبیهی است./تناسب:بین فردوس،قصر،رضوان،دربانی،منظر و چمن و نزهت./نغمه حروف:در تکرار«ر»و دو حرف همصدای«ز»و«ض».

دراین بیت،حافظ در تقابلی ظریف و دلنشین،واژه های بهشت،باغ بهشت،کاخ و دربان را در مقابل چمن-که بخش کوچکی از گلستان و باغ است-قرار داده و این بخش کوچک و تنها چشم اندازی از آن را،بر تمام فردوس ترجیح و برتری داده است؛بنابراین گونه ای تشبیه مضمر و تفضیل در آن دیده می شود.

بیت ۴:زر:طلا،ولی با توجه به فضای عرفانی غزل می تواند استعاره از قلب پاک و صافی و سرشار از محبت حق باشد./پرتو:در اصل para قدّس سره tap(بخش نخست به معنی پیش و فرا و بخش دوم به معنی تاب)،در معنی آنچه به پیش می تابد،تابش،نور و نیز به معنی اثر و تأثیر./قلب سیاه:ایهام دارد:۱.قلبی که سیاه و گناه آلود و سخت است؛۲.سکه تقلبی و سیاه.

در جایی دیگر نیز«قلب سیاه»را با همین ایهام آورده است:

نقد دلی که بود مرا صرف باده شد قلب سیاه بود از آن در حرام رفت

قلب سیاه در مصراع نخست نهاد است:آنچه قلب سیاه از پرتو آن به زر تبدیل می شود.../کیمیا:فن و علم ساختن طلا و نقره از فلزات پست و کم بها همچون مس.این فن افسانه وار و پر از رمز و راز-که در میان انواع علوم غریبه شاخص ترین است-در قرون نخستین میلادی در شهر اسکندریه هواخواهانی

ص:۸۸

پیدا کرد و بعدها از طریق ترجمه های سریانی کتب یونانی به جهان اسلام راه یافت؛سپس از طریق اندلس به اروپای قرون وسطا انتقال یافت و تا زمان«پاراسلسوس»در قرن شانزدهم معتقدان فراوانی داشت.پاراسلسوس کسی بود که کیمیاگری را با شیمی جدید پیوند زد.(ر.ک:دایره المعارف اسلامی).با همه آمیختگی فن کیمیا با افسانه ها کشف ساختمان اتم در اوایل قرن بیستم از نگاهی مهر تأییدی بود بر برخی مدعیات صاحبان آن فن.(ر.ک:دایره المعارف بریتانیکا،ذیل کیمیا؛حافظنامه،ص ۱۳۱،نیز ر.ک:غ۱۹۶،ب۱).این کلمه و مترادف آن«اکسیر»بارها در دیوان حافظ به کار رفته است.گاهی در اصطلاح عرفا کیمیا و اکسیر استعاره از نظر پیر مرشد کامل است و در بیت مورد نظر مطابق با باور برخی شارحین همچون ختمی لاهوری نیز همین معنی مناسب است.حافظ در ابیات دیگری نیز به کیمیا و اکسیر و قدرت شگفت آن اشاره کرده است:

آنانکه خاک را به نظر کیمیا کنند آیا بود که گوشه چشمی به ما کنند

دست از مس وجود چو مردان ره بشوی تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی

جز قلب تیره هیچ نشد حاصل و هنوز باطل در این خیال که اکسیر می کنند

صحبت:مصاحبت و همراهی،همنشینی.در فارسی امروزه صحبت مجازاً به سخن گفتن اطلاق می شود که این انتقال معنا به دلیل ملازمت همنشینی با هم سخنی،صورت گرفته است.

«ن»:ایهام:درقلب سیاه/تضاد:میان زر و قلب سیاه و میان سیاه با پرتو؛درویش در معنی فقیر مادی نیز با زر گونه ای تقابل دارد./تناسب:میان زر و پرتو./نغمه حروف:در تکرار«س»و«ص»و«ر».

نکته:همراهی«در و درویشان»در چند بیت این غزل(۲،۴،۵،۱۰،۱۲)،از نظر موسیقایی قابل توجه است.

ص:۸۹

بیت ۵:خورشید:نهاد جمله است./تاج نهادن:تاج از سر بر زمین نهادن،غرور و تکبّر و بزرگی را کنارگذاشتن./تاج تکبر:اضافه اقترانی تواند بود؛یعنی تاجی که با غرور و تکبر همراه و نشانه غرور است.و اگر تکبر به تاجیماننده شده باشد که بر سر می نهند،آنگاه،اضافه،اضافه تشبیهی خواهد بود.شکل صوری خورشید و اشعه آن مانند تاجی است که بر سر پادشاه فلک(خورشید)نهاده باشند./آنکه:می تواند به معنی«آن کسی که»باشد و در این صورت کبریا به انسانی مانند شده که خورشید در برابرش اظهار فروتنی می کند و در این حال در کاربرد کبریا با صنعت تشخیص(استعاره مکنیه)روبه رو هستیم،ولی اگر آنکه را به معنی«آن چیزی که»بگیریم،دیگر این معنا دریافت نمی شود و البته معنی اول مناسب تر و هنری تر است./کبریا:بزرگی،جلال و عظمت و شکوه/حشمت:مصدر عربی به معنی بزرگی و جلال و احتشام،ارجمندی و سربلندی.

«ن»:پارادوکس:در انتساب کبریا و حشمت به درویشان./استعاره:استعاره مکنیه در کاربرد خورشید و کبریا./تشبیه:تاج تکبّر اضافه تشبیهی تواند بود و اگر آن را اضافه اقترانی نیز بگیریم وجهی دارد./جناس:جناس اشتقاق(همریشگی)بین تکبّر و کبریا./تناسب:بین تاج،تکبر،کبریا و حشمت.درویش نیز با موارد یادشده در معنی لغوی خود تضاد و در معنی اصطلاحی و عرفانی خویش تناسب دارد./نغمه حروف:در تکرار«ش»،«ک»و«ر».

بیت ۶:دولت:سعادت،بزرگی،قدرت و ثروت.بنابر پژوهش آقای خرّمشاهی،دولت در شعر حافظ در چهار معنی به کار رفته است:

الف)سعادت،بخت نیک،خوشبختی،اقبال،طالع و به قول امروزی ها شانس:

از آستان پیر مغان سر چرا کشم دولت در آن سرا و گشایش در آن در است

دولت از مرغ همایون طلب و سایه ی او زانکه با زاغ و زغن شهپردولت نبود

ب)دستگاه و جاه و مکنت و اعتبار و اقتدار:

سمند دولت اگر چند سر کشیده رود ز همرهان به سر تازیانه یاد آرید

یا رب این نودولتان را با خر خودشان نشان کاین همه ناز از غلام ترک و استر می کنند

راستی خاتم فیروزه ی بواسحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

ج)به معنی سیاسی امروزی،هیأت حاکمه و رجال سیاست و ملک و دربار:

قوام دولت و دنیا محمد بن علی که می درخشدش از چهره فرّ یزدانی

(هروی این معنی را برای بیت مورد نظر ترجیح داده است.ر.ک:شرح هروی،غ۳۶)

د)مدد،یمن همت و امثال آن:

-...هرچه کردم همه از دولت قرآن کردم

از یمن عشق و دولت رندان پاکباز پیوسته صدر مصطبه ها بود مسکنم

(ر.ک:حافظنامه،خرمشاهی،ص۲۹۵-۲۹۷)

«ن»:پارادوکس:اگر دولت درویشان به معنی قدرت و حکومت آنان باشد،نوعی کاربرد پارادوکسیکال و نقیضه نما است./ایهام تناسب:بی تکلّف،با درویش نوعی ایهام تناسب دارد./ردّ العجز علی الصدر(بن سری):درآمدن دولت،در آغاز و اواخر بیت.

بیت ۷:خسروان:جمع خسرو است،به معنی پادشاه.این واژه به عربی رفته و به شکل«کسرا»درآمده است.جمع مکسّر عربی آن نیز اکاسره است./جهان:مجازاً اهل جهان،مردم جهان./حضرت:درگاه،آستانه.در این جا کاربردی از سر تعظیم-همچون الفاظی از قبیل جناب و آقا-نیز تواند بود.حضرت در این معنا در اشعار شاعران پیشین مانند ناصر خسرو نیز به کار رفته است.(ر.ک:لغت نامه دهخدا،ذیل کلمه حضرت).

«ن»:تشبیه:در تشبیه خسروان به قبله حاجات جهان./مجاز:جهان مجازا

ص:۹۱

اهل جهان/تناسب:بین خسرو،قبله و حضرت./تضاد:میان خسرو،حضرت و درویش./پارادوکس:در این که بندگی درویشان سبب به قدرت رسیدن و قبله حاجات شدن است،نوعی کاربرد پارادوکسیکال دیده می شود./تتابع اضافات:در«قبله حاجات جهان»و«بندگی حضرت درویشان».

«م»:مردم جهان برای رفع نیازمندی های خود به درگاه خسروان روی می آورند؛اما باید دانست علّت این توجه آن است که پادشاهان خود بنده درگاه درویشانند و از این بندگی به خسروی رسیده اند.

بیت ۸:به دعا طلبیدن:با الحاح و اصرار و پافشاری خواستن.(درباره دعا در حافظ ر.ک:حافظنامه،ص۵۰۰)./مظهر:محل ظهور،تجلّی گاه/طلعت:چهره،گرچه در اصل به معنی طلوع کردن و نمایان و آشکارشدن است،ولی دراینجا مراد چهره و صورت است.در معنی اصلی با مظهر نوعی ایهام تناسب دارد.روی و طلعت مترادفند و صنعت ترجمه و ترادف دارند.

«ن»:استعاره:در«روی مقصود»:مقصود و خواسته شاهان به معشوقی مانند شده که چهره ای زیبا دارد(استعاره مکنیه،تشخیص)./ایهام تضاد:درویشان در معنی لغوی(گدایان و بینوایان)با شاهان ایهام تضاد دارد./اضافه تشبیهی:در تشبیه طلعت و چهره به آینه./نغمه حروف:در تکرار«ش».

بیت ۹:کران:گوشه،کناره،جانب./از کران تا به کران:سراسر جهان،همه جا،یکسره،قاف تا قاف./ازل:آغاز بی اول/ابد:پایان بی آخر./از ازل تا ابد:از آغاز زمانی تا پایان زمانی،همیشه. (۱)حافظ دو واژه ازل و ابد را بارها با هم و جدا از هم به کار برده است؛از جمله:

ص:۹۲

۱- (۱) .گفتنی است جمع ازل و ابد می شود سرمد و سرم-دی صفت ویژه خداوند است.

از دم صبح ازل تا آخر شام ابد دوستی و مهر بر یک عهد و یک میثاق بود

در ازل هر کو به فیض دولت ارزانی بود تا ابد جام مرادش همدم جانی بود

در ازل بست دلم با سر زلفت پیوند تا ابد سر نکشد وز سر پیمان نرود

در قرآن مجید ازل به کار نرفته،ولی ابد ۲۸ بار به صورت قید«ابداً»آمده است؛به معنی«همیشه،هرگز». (ر.ک:حافظنامه،ص۲۹۷-۲۹۸)./فرصت:نوبت،مجال.

«ن»:تشبیه و استعاره:لشکر ظلم می تواند اضافه تشبیهی باشد،اگر ظلم مسقیماً به لشکر تشبیه شده باشد؛اما اگر فرض کنیم ظلم،پادشاهی انگاشته شده که لشکری دارد،اضافه،اضافه استعاری خواهد بود./تکریر:در تکرار«از»،«تا»و«است»/موازنه:بین دو مصراع.

«ت»:در بیت افزون بر نگرش عرفانی حافظ،حساسیت اجتماعی و گلایه او از فراگیر بودن ظلم نیز مشهود است. (ر.ک:هروی،غ۳۶).

بیت ۱۰:نخوت:باد دماغ،غرور و خودبزرگ بینی./نخوت فروختن:اظهار تکبّر و خود بزرگ بینی./تو را:را نشانه فک اضافه است؛«تو را سر و زر»یعنی سر و زر تو./کنف:سایه و پناه./همّت:همّت در زبان فارسی-و شعر حافظ نیز-در دو معنی عمده به کار می رود:الف)در معنی اخلاقی و برابر با اراده و آرمان و آرزوی والا،بلند نظری،بلندطبعی.

غلام همّت آنم که زیر چرخ کبود زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

گرچه گردآلود فقرم شرم باد از همّتم گر به آب چشمه ی خورشید دامن تر کنم

ب)در معنی عرفانی که عبارت است از توجه قلب با تمام قوای روحانی خود به جانب حق،برای حصول کمال در خود یا دیگری.(جرجانی،تعریفات).

روی خوب است و کمال هنر و دامن پاک لاجرم همّت پاکان دو عالم با اوست

برسان بندگی دختر رز گو به در آی که دم همّت ما کرد ز بند آزادت

ص:۹۳

بر سر تربت ما چون گذری همّت خواه که زیارتگه رندان جهان خواهد بود

همّت حافظ و انفاس سحرخیزان بود که زبند غم ایام نجاتم دادند

حافظ اگر قدم زنی در ره خاندان به صدق بدرقه ی رهت شود همّت شحنه ی نجف

همّتم بدرقه ی راه کن ای طایر قدس که دراز است ره مقصد و من نوسفرم

(نیز ر.ک:غ۱۸۳،ب۸)

«ن»:استعاره:نخوت به کالا-یی مانند شده که قابل فروختن است(استعاره مکنیه)/جناس:جناس مطرف در آغاز میان سر و زر./نغمه حروف:در تکرار واج«ر».تتابع اضافات:در«کنف همّت درویشان».

بیت ۱۱:گنج قارون:در قرآن مجید،چندین بار به قارون و گنج او اشاره شده است؛از جمله در سوره های عنکبوت،آیه ۳۹،مؤمن،آیه ۲۴ و قصص،آیات ۷۶تا ۸۲.قارون را برخی معرّب«قورح»و نخستین کیمیاگر می دانند.داستان او در تورات و تلمود و کتب دیگر یهود به تفصیل آمده است.(ر.ک:اعلام قرآن،خزائلی،ص ۴۸۸-۴۹۰).در تفاسیر و قصص قرآنی،از جمله کشف الاسرار و قصص قرآن عتیق نیشابوری نیز به این موضوع پرداخته شده است.(ر.ک:حافظنامه،ص ۱۳۲-۱۳۳).

بنابر آیات سوره قصص(۷۶-۸۲)قارون از قوم موسی بود که بسیار ثروتمند و دارای گنج های فراوان گردید،ولی دچار غرور شد و بر مردم و قوم خود ناز و کبر می فروخت.هرچه او را به نیکوکاری و ترک غرور سفارش کردند،کارگر نیفتاد و پاسخ می داد که این ثروت را با علم و تدبیر خود به دست آورده ام.تا اینکه خداوند به کیفر گناهش او و خانه و گنجش را به اعماق زمین فروبرد.حافظ هم در این بیت،به همین نکته اشاره دارد.او بارها در اشعار خود به قارون و ثروت و زیر و بم حکایتش اشاره کرده است:

ص:۹۴

احوال گنج قارون کایام داد برباد

در گوش دل فروخوان تا زر نهان ندارد

من که ره بردم به گنج حسن بی پایان دوست

صد گدای همچو خود را بعد ازین قارون کنم

چو گل گرخرده ای داری خدا را صرف عشرت کن

که قارون را غلطها داد سودای زر اندوزی

در کتب قصص نوشته اند که حضرت موسی علیه السّلام در مقابل هر خم طلا،از او یک دینار زکات خواست،ولی او به درویشان کمک نکرد و موسی علیه السّلام او را نفرین کرد.(ر.ک:شرح هروی،ذیل بیت)./درویشان:درویش در این بیت می تواند در معنای لغوی خویش به کار رفته باشد؛یعنی فقیران روزگار قارون که از وی کمک خواستند و او یاری شان نکرد و نیز دور نیست حضرت موسی و دیگر اولیای الهی مراد باشد که درویشان معنوی و مردان الهی اند./غیرت:رشک و حسد؛قهر و خشم.در اصطلاح کسی را صاحب غیرت(غیور)می دانند که از مشارکت داشتن دیگری در عشق خویش ناراحت و آزرده و خشمگین است.این واژه در ادبیات عرفا نیز جایی ویژه یافته است.عرفا قایل به غیرت الهی هستند.در روایات نیز از غیرت حق سخن رفته است.از رسول الله صلّی الله علیه و آله روایت شده است که:«اَتعجبون من غیرت سعد،فوالله انا اغیر منه و الله اغیر منّی».

نیز در روایات آمده است:«لیس احدٌ اغیر من الله»و«انّ الله غیور».مولانا اساساً غیرت آدمیان را انعکاسی از تجلی حق می داند:

جمله عالم زان غیور آمد که حق بر در غیرت در این عالم سبق

عرفا هر عاشقی را غیور می دانند و مقصود از غیرت را«حمیت بر طلب قطع تعلّق محبوب از غیر یا تعلق غیر از محبوب»می دانند.به عبارتی محب می خواهد محبوب تماماً از آن او باشد نه دیگری بر او عشق ورزد و نه او بر دیگری:

ص:۹۵

غیرتم کشت که محبوب جهانی لیکن روز و شب عربده با خلق خدا نتوان کرد

(حافظ)

محبوب نیز غیور است،چه نمی پسندد در دل محب جز محبّت او باشد.غیرت محبوب(حضرت حق)در نگاه عرفا چنان است که حتی اطلاع غیر را بر حال محب نیز نمی پسندد.

(برای تفصیل بیشتر رجوع شود به حافظنامه،غ۸۶ب۲ و نیز منابعی همچون فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی سجادی)./قهر:غضب الهی.

«ن»:تلمیح:به حکایت قارون و ثروت و گنج او./نغمه حروف:در تکرار«ق»و«غ».

بیت ۱۲:حافظ:نام شاعرانه و تخلّص شعری شاعر است که چون بسیاری موارد دیگر بسان انسانی دیگر مورد خطاب او قرار گرفته است(تجرید).نکته قابل توجه آن که معمولاًـ تخلّص شعری در بیت پایانی قرار می گیرد،ولی حافظ شگردی دارد که گویا از خواجوی کرمانی گرفته و به یک ویژگی شعری تبدیل کرده است.او در غزل هایی که به گونه ای به ممدوح اشاره دارد و غزل-قصیده محسوب می شود،ابتدا پرونده غزل را تکمیل می کند(در واقع ابتدا حرف اصلی خودرا می زند)،سپس نام تخلّص را در یک بیت مانده به آخر می آورد و بیتی اضافه-که می تواند در ساختار غزل هم نادیده گرفته شود-می آورد و به ممدوح اشاره ای می کند.این نیز از انقلاب های حافظ در غزل محسوب می شود.(ر.ک:شمیسا،یادداشت ها،ص۷۸-۷۹ و ص ۲۲۶-۲۳۴)./آب حیات:آب حیوان،آب زندگانی،آبی که زندگی جاوید می بخشد.در باب این آبِ افسانه ای حکایتی پرداخته اند که خضر علیه السّلام و اسکندر بازیگران آن هستند.این هر دو به جستجوی آب حیات رفتند.خضر بدان رسید و زندگی جاوید یافت،اما آن دیگر محروم

مانـد.می گوینـد خضـر علیه السّـلام در بیابـان های بی آب گمشـدگان را همراهی و هـدایت می کنـد.در عرفان نیز متناسب با همین مـدعا خضـر و آب حیات و بیابان معنایی متعالی و نمادین یافته انـد:خضـر نمود پیر طریقت است و آب زنـدگی هم آب معارف الهی که خضـر از آن ها سرمست شد و به کمال رسید؛بیابان هم نمود جایگاه گمراهان و سالکان مبتدی است که باید با همراهی خضر،راه سلوک را درنوردند و به سرمنزل مقصود برسند:

قطع این مرحله بی همرهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی

معروف است که آب حیـات در ظلمات قرار دارد.از نظر نمادشناسـی می توان ظلمات و تاریکی را نمود مشـکلات راه عشق و سلـوک دانست و این از آن حکـایت دارد که برای رسـیدن به محبوب بایـد مشـکلات وسـختی هـای بسـیاری را تحمّـل کرد.(قصـص الانبیا،ابواسحاق نیشابوری،ص ۳۳۸-۳۴۲؛حافظنامه،ص ۲۶۳).مشـکلاتی که در بیت اول نخسـتین غزل دیـوان حـافظ بدان اشارت رفته است:

الا یا ایهاالسّاقی ادر کاسا وناولها که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها

در شعر حافظ از آب حیات به«آب خضر»نیز تعبیر شده است:

فرق است از آب خضر که ظلمات جای اوست تا آب ما که منبعش الله اکبر است

منبع:سرچشـمه/خاک:از آنجا که خاک یکی از عناصـر و آخشـیج اربعه است،با آب تقابل دارد،ولی یکی از ویژگی های شعر حافظ سازگاری ناسازها است.در اینجا هم آب از ضد خود(خاک)سرچشـمه می گیرد.از منظری نمادشناختی می توان در لایه زیرین شـعر معنی دیگری نیز جسـتجو کرد و آن اینکه برای رسـیدن به آب معارف و اسرار الهی-که حیات جاوید می بخشد-باید سر بر آستان و خاک درگاه درویشان سایید و از آنجا توشه راه گرفت و به سوی حق

ص:۹۷

حرکت کرد./خاک درِ خلوت درویشان:می توان دو گونه تفسیر کرد:الف)خلوت درویشان که مفهومی معنوی است،به بارگاهی تشبیه شده که درگاهی دارد و بر این اساس این کاربرد مصداقی است از استعاره.ب)به گونه ای دیگر-که آقای کزّازی گفته اند-می تواند خلوت مجاز«نامجای»باشد،از خلوتخانه درویشان(ر.ک:چراغی در باد،ص ۴۷).

«ن»:تقابل:میان خاک و آب./تتابع اضافات:در ترکیب های«آب حیات ازلی»و«خاک در خلوت درویشان».

نکته ۱:مناسب تر می نمود برای آب حیات که جاودانگی می بخشد صفت ابدی می آمد؛زیرا این آب،آبی جاودان کننده است،اما در اینجا گویا حافظ با ازلی خواندن آن به نکته ای دیگر اشاره کرده است:آب حیات همان عشق است،همان عشقی که در نگاه عرفا ازلی است و اما آیا حافظ به تسامح،ازلی را به جای ابدی به کار نبرده است؟

نکته ۲:عبارت«خلوت درویشان»هم در بیت نخست و هم در بیت ۱۲ آمده است.این نیز می تواند نشانی باشد بر این که غزل در همین جا خاتمه یافته و حافظ به عنوان شگردی هنری عبارتی از نخستین بیت را در بیت پایانی آورده،اما پس از آن با افزودن بیتی دیگر رندانه غزل را در مدح ممدوح نمایانده است.

بیت ۱۳:آصف:آصف بن برخیا،وزیر حضرت سلیمان.اما مقصود از آصف عهد کیست؟از مواضعی از سخن حافظ-که فارس و شیراز را ملک سلیمان می داند-برمی آید که شاه شجاع را سلیمان زمان می خواند و وزیر او را آصف روزگار،لیکن در اینجا کدام وزیر او مراد است؟می باید او را از ویژگی هایی که در این بیت به او نسبت داده شده است-صورت خواجگی و بزرگی(وازرت و سیرت درویشانه)-بازشناخت.

ص:۹۸

حافظ در غزل هایی دیگر نیز به آصف اشاره کرده است.درباره کیستی او احتمالاتی داده شده است:الف)قوام الدین محمد صاحب عیار(با حاجی قوام معروف اشتباه نشود)؛ب)خواجه جلال الدین تورانشاه،یکی دیگر از وزرای شاه شجاع.

این هر دو در شعر حافظ با لقب آصف آمده و با خصال نیکو ستوده شده اند.قاسم غنی معتقد است که منظور از آصف در شعر حافظ جلال الدین تورانشاه است و ختمی لاهوری در شرح خود مراد از آصف ثانی را حاجی قوام الدین حسن-که صاحب کرامت بوده-دانسته است.(ر.ک:حافظنامه،ص۲۹۱ و ۴۹۲ و ۷۹۴).

«ن»:تضاد:بین غلام و خواجه از سویی و سیرت و صورت از سوی دیگر./ایهام تضاد:برخی بین لازمه معنای آصف-یعنی مکنت و مکانت و ثروت-و درویش ایهام تضادی دیده اند./نغمه حروف:در تکرار«ر»و دو حرف همصدای«س»و«ص».

«ت»:این بیت گریز حافظ است به مدح و همچنان که آمد،این شگرد حافظ است که گاه بر غزلی مشحون از معارف و نکات عرفانی بیتی می افزاید تا ممدوحی را شاد کرده باشد.ابیاتی چنین را اگر از پیکره غزل بردارند هیچ آسیبی بر غزل وارد نمی آید و از ظرافت های حافظ است که در ابیات مدحی خود را-که در افواه مردم به خواجه مشهور است-غلام می خواند و البته ممدوح را خواجه.(از جمله ر.ک:دیوان حافظ،غ۷،بیت پایانی).

غزل ۱۱(۷۲) (راهی است راه عشق که هیچش کرانه نیست)

اشاره

۱راهی است راه عشق که هیچش کرانه نیست آنجا جز آنکه جان بسپارند چاره نیست

هر گه که دل به عشق دهی خوش دمی بود در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست

۳ما را ز منع عقل مترسان و می بیار کان شحنه در ولایت ما هیچ کاره نیست

ص:۹۹

از چشم خود بپرس که ما را که می کشد جانا گناه طالع و جرم ستاره نیست

۵او را به چشم پاک توان دید چون هلال هر دیده جای جلوه ی آن ماه پاره نیست

فرصت شمر طریقه ی رندی که این نشان چون راه گنج بر همه کس آشکاره نیست

۷نگرفت در تو گریه ی حافظ به هیچ رو حیران آن دلم که کم از سنگ خاره نیست

پرسش های غزل

۱.انواع تشبیه از نظر وجود و عدم وجود ارکان تشبیه را ذکر کنید.اضافه تشبیهی از کدام نوع به شمار می رود؟

۲.مواردی از تشبیه بلیغ را در این غزل بیابید.

۳.درباره ارسال المثل چه می دانید؟آیا می توانید نمونه ای در این غزل بیابید؟

۴.درباره جایگاه استخاره در شعر حافظ و روایات تحقیق کنید.

۵.در باب تقابل عقل و عشق حافظ تحقیق کنید.آیا این تقابل به معنای نفی عقل است؟

۶.انواع عقل در مثنوی را با آنچه حافظ درباره ی عقل آورده قیاس کنید.(برای دیدگاه مولوی از جمله رجوع کنید به فرزانگی و شیدایی از نصر اصفهانی)

۷.چرا حافظ در بیت سوم طلب«می»می کند؟

۸.در مورد رؤیت هلال با چشم پاک در فقه تحقیق کنید.

۹.بیت پنجم را معنی کرده،توضیح دهید چرا تنها با چشم پاک می توان معشوق حافظ را دید؟

۱۰.نمونه های دیگری را در غزل های حافظ به عنوان مؤید بیت پنجم پیدا کنید.

۱۱.رندی در لغت به چه معنی است؟در فرهنگ حافظ چطور؟

۱۲.نسبت میان رند حافظ و پیر مغان چیست؟

۱۳.«گرفتن»در زبان فارسی کهن به چه معانی ای آمده است؟در بیت آخر در کدام معنا آمده است؟

۱۴.مواردی از تشخیص را در این غزل مشخص کنید.

۱۵.نمونه ای از جناس تام را در این غزل بیابید.

غزل ۱۲(۱۰۳) (روز وصل دوستداران یاد باد)

۱روز وصل دوستداران یاد باد یاد باد آن روزگاران یاد باد

کامم از تلخی غم چون زهر گشت بانگ نوش شادخواران یاد باد

۳گرچه یاران فارغند از یاد من از من ایشان را هزاران یاد باد

مبتلا گشتم در این بند و بلا کوشش آن حق گزاران یاد باد

۵گرچه صد رود است در چشمم مدام زنده رود و باغِ کاران یاد باد

راز حافظ بعد از این ناگفته ماند ای دریغا رازداران یاد باد

ص:۱۰۱

درس پنجم

غزل ۱۳(۷۱) (زاهد ظاهرپرست از حال ما آگاه نیست)

۱

زاهد ظاهرپرست از حال ما آگاه نیست در حق ما هر چه گوید جای هیچ اکراه نیست

در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر اوست در صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست

۳تا چه بازی رخ نماید بیدقی خواهیم راند عرصه ی شطرنج رندان را مجال شاه نیست

چیست این سقف بلند ساده ی بسیار نقش زین معمّا هیچ دانا در جهان آگاه نیست

۵این چه استغناست یا رب وین چه قادر حکمت است کاین همه زخم نهان هست و مجال آه نیست

صاحب دیوان ما گویی نمی داند حساب کاندرین طغرا نشان حسبةً لله نیست

۷هر که خواهد گو بیا و هرچه خواهد گو بگو کبر و ناز و حاجب و دربان بدین درگاه نیست

بر در میخانه رفتن کار یک رنگان بود خودفروشان را به کوی می فروشان راه نیست

ص:۱۰۳

۹هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

بنده ی پیر خراباتم که لطفش دائم است ورنه لطف شیخ و زاهد گاه هست و گاه نیست

۱۱ حافظ ار بر صدر ننشیند ز عالی مشربی است عاشق دردی کش اندر بند مال و جاه نیست

بیت ۱:زاهد:از چهره هایی است که حافظ میانه خوشی با او ندارد.مخالفت حافظ با حقیقت زهد نیست؛او با کوتاهی اندیشه،ریاکاری و خشکی های زاهدان که در زمان وی رایج بود،مخالف است(نیز ر.ک:غ۱۹۶،ب۴)./ظاهرپرست:ظاهربین،قشری،کسی که از دین،تنها ظاهر آن را می فهمد و حقیقت و روح و باطن دین را نمی داند،اهل قال./حال:حافظ علاوه بر معنای معمول آن به معنای عرفانی اش نیز نظر داشته است.حال در اصطلاح عرفا عبارت است از هرچه به محض موهبت بر دل سالک از جانب حق بی تعمد سالک وارد می شود و باز به ظهور صفات نفس زائل می گردد.حال دوام ندارد و چون دائمی و ملکه سالک گردد آن را مقام خوانند.عزّالدین کاشانی می گوید:مراد از حال نزدیک صوفیان واردی است غیبی که از عالم علوی به دل سالک فرود آید و در آمد و شد بود تا آنگاه که او را به کمند جذبه الهی از مقام ادنی به اعلی کشد.(رجوع شود به منابعی همچون شرح اصطلاحات تصوف گوهرین،فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی سجادی،مصباح الهدایه و کشف المحجوب)./ما:مقصود سالکان و عارفان است./در حق:درباره/اکراه:ناخوش داشتن،ناپسند داشتن./جای هیچ اکراه نیست:جای هیچ ناراحتی و رنجش و گله نیست.

ص:۱۰۴

«ن»:نغمه حروف:در تکرار«ه»و«ح»(هر دو در زبان فارسی یک صدا دارند)؛در تکرار«ز»و«ظ»و«س»(ز و ظ یک گونه تلفظ دارند و با س قریب المخرجند)و تکرار مصوت بلند«آ».⁄تکریر:در تکرار هجای«زا»و«ظا».

«م»:زاهد که ظاهربین است و اهل قال،از حال عارفان چیزی نمی فهمد؛از همین رو درباره ما هر چه بگوید،جای ناخرسندی و گله و شکایت نیست.

«ت»:از تقابل های شیرین و خواستنی ادب عرفانی،تقابل اهل ظاهر و اهل باطن و به بیانی دیگر زاهد و عارف است و این بیت حکایتی است از همین رویارویی.

بیت ۲:طریقت:در لغت به معنای راه و روش است و اما در اصطلاح اهل تصوف،در کنار شریعت و حقیقت،مثلثی را می سازد که فهم درست آن مانع بسیاری از بدفهمی های مخالفان و نیز سوء استفاده های مدعیان می شود.طریقت،باطن شریعت است.طریقت یعنی مطابق با احکام الهی و شریعت عمل کردن و باطن را از آلودگی ها پیراستن و به نیکی ها آراستن.طریقت سلوک جوانح است و شریعت سلوک جوارح.(رجوع کنید به منابعی چون مرصاد العباد از نجم رازی،مبانی عرفان نظری از رحیمیان،عرفان عملی از یثربی و فرهنگ های عرفانی)⁄سالک:ر.ک:غ۱،ب۴⁄صراط مستقیم:اصطلاحی است برگرفته از قرآن شریف.بارها این تعبیر در کتاب خداوند آمده است(۳۲ بار).آن که هر مسلمانی با آن آشناست،سوره حمد آیه ۵ است.صراط یعنی راه و صراط مستقیم،یعنی راه راست و درست؛کوتاه ترین راه تا مقصود،تا لقاء پروردگار،تا وصال حضرت دوست.

«ن»:تناسب و مراعات النظیر:میان«طریقت»،«سالک»و«صراط»و«راه».⁄تقابل و تضاد:میان«سالک»و«در طریقت و صراط مستقیم بودن»در یک سو و«گمراه»در سوی دیگر.⁄استعاره:استعاره مکنیه در مخاطب قراردادن دل(تشخیص)⁄نغمه حروف:در تکرار«ط»و«ت»،و«س»و«ص»و در تکرار«ر».

«م»:در طریقت عشق و سلوک الی الله هر چه پیش آید،خیر و صلاح سالک است؛ای دل!بدان که طریقت،صراط مستقیم است و در این راه کسی گمراه نمی شود.

«ت»:طریق عرفان راهی است مستقیم و بی انحراف تا وصول به حق.هر حادثه ای در این راه پیش آید،به خیر و صلاح سالک است؛نه اینکه بر اثر گمراهی سالک رخ داده باشد. (۱)

بیت ۳:تا:باید دید،باید در انتظار بود تا معلوم شود،معلوم نیست./رخ:چهره؛مهره ای در شطرنج که آن را«قلعه»نیز می نامند./رخ نمودن:چهره نشان دادن،اتفاق افتادن،پیش آمدن/بیدق:معرب پیاده است که همچون رخ مهره ای است در شطرنج،سرباز نیز نامیده می شود.ضعیف ترین مهره در عرصه شطرنج است./عرصه:میدان./عرصه شطرنج:مقصود صفحه شطرنج است که میدان مبارزه دو پادشاه و نیروهای آنان است./رند:ر.ک:غ۱۹۶،ب۴/عرصه شطرنج رندان:مراد صفحه زندگی رندان است./مجال:محل جولان.مقصود،امکان و فرصت حرکت است.

«ن»:ایهام تناسب:میان«رخ»در معنای غیرمقصود آن و«بیدق»،«شطرنج»،«شاه»و«بازی»./ایهام:در معنای شاه./تناسب و مراعات النظیر:میان«بازی»،«بیدق»،«شطرنج»و«شاه»./کنایه:«بیدق راندن»کنایه است از کاری انجام دادن./تضاد:گونه ای تضاد میان رند و شاه/نغمه حروف:در تکرار مصوت بلند«آ»،«ن»و«ر».

ص:۱۰۶

۱- (۱) .گفتنی است در عرفان هم سخن از صراط مستقیم وجودی-که بر اساس آن همه صراطها حتی صراط ضالین و مغضوبین و...نیز مستقیم است؛چه همه در نهایت سیر به خدا می رسند-رفته است و هم صراط مستقیم سلوکی که تأمین کننده سعادت انسان هاست(ر.ک:حکمت عرفانی،ص۵۵۳ به بعد).

«م»:بایـد منتظر مانـد و دیـد چه پیش می آیـد،آنگـاه منـاسب با آن حرکتی انجام خواهیم داد(یا فعلاً در انتظار اینکه چه اتفاقی افتـد،پیاده ای می رانیم و کاری انجام می دهیم)؛در صـفحه شـطرنج رنـدان و عرصه زنـدگی ایشان جای حرکت و جولان شاه نیست.

«ت»:در مجموع وضع یـک شـطرنج بـاز در بیت وصف شـده است:هنگامی که حرکت مؤثری به نظرش نمی رسـد،ناچار برای گذرانـدن وقت و رسـیدن به فرصت منـاسب پیـاده ای می رانـد و منتظر بـازی حریف می مانـد.می گویـد:پیاده ای می رانیم تا ببینیم وضع بـازی چه می شود.عرصه شـطرنج رنـدان جولانگـاه حرکت شـاه یـا بازی کردن با شاه نیست،فعلاً نمی توان شاه را رانـد.مقصود این که در این روزگـار برای رنـدان آزادمنش امکـان این نیست که بـا شاه بازی کننـد؛یعنی به دسـتگاه سـلطنت تعرض نمایند.با پیادگان خرده پا بازی می کنیم تا چه پیش آید.(ر.ک:شرح غزل های حافظ،هروی،ج۱،ص۳۲۵)

بیت ۴:ساده:بی نقش و نگار،اطلس/سقف بلند ساده بسیارنقش:استعاره مصرّحه از آسمان.

«ن»:اســتعاره:اســتعاره مصــرّحه در«ســقف بلنــد ســاده بســیارنقش»/پـارادوکس:در«ســاده بســیارنقش».‌/نغمــه حروف:در تکرار«س»،تکرار«ن»و تکرار مصوت کوتاه کسره در«سقف بلند ساده بسیار نقش»(تتابع اضافات).

«م»:این سقف بلند که در عین بی نقشی پر از نقش و نگار است چیست؟هیچ دانایی در جهان از این راز و معما آگاهی ندارد.

«ت»:حیرت حافـظ است در برابر عظمت و راز نـاگشودنی هستی.سادگی آسـمان محتملاً مربوط به آسـمان روز است و بسـیار نقشی آن مربوط به شب که ستارگان و صورت های فلکی آن را زینت می بخشند.

ص:۱۰۷

بیت ۵:استغنا:بی نیازی،بی نیاز بودن(شدن).استغنا و بی نیازی حق از صفات اوست.در قرآن بر بی نیازی خداوند بارها تأکید شده است؛از جمله ...اَللّهَ غَنِیٌّ عَنِ الْعالَمِینَ .(آل عمران،۳ و عنکبوت،۲۹).

حافظ نیز به استغنای حضرت حق اشاراتی مکرر دارد؛نمونه را:

بیار باده که در بارگاه استغنا چه پاسبان و چه سلطان چه هوشیار و چه مست

به هوش باش که هنگام باد استغنا هزار خرمن طاعت به نیم جو ننهند

در اصطلاح صوفیان و عرفا استغنا بی نیازی خداوند است از کردار و عبادت بندگان و اگر در مورد عارفان به کار رود،حالتی در آنان که از جز خداوند احساس بی نیازی می نمایند./یا رب:خدایا(برای بیان اعجاب و تعجب و حیرت به کار می رود.)/قادرحکمت:ترکیب وصفی مقلوب:حکمت قادر،حکمت توانایی که بر امور مسلط است.

«ن»:طباق و تضاد:میان«هست»و«نیست».‌/استعاره:استعاره مکنیه در«قادر حکمت».حکمت،انسانی انگاشته شده که قادر و تواناست.(تشخیص)/تناسب و مراعات النظیر:میان استغنا و حکمت که هر دو از صفات الهی اند.گونه ای تناسب نیز میان زخم و آه می توان تصور کرد./نغمه حروف:در تکرار مصوت بلند«آ»،«ه»،«ن»و«ت».‌/تکریر:در تکرار«چه».

«م»:خدایا!این چه بی نیازی و حکمت توانا و بالغه ای است که این همه رنج و درد نهان هست،اما کسی را مجال آه کشیدن و اعتراض نیست.

«ت»:تأکیدی است بر بی نیازی خداوند و وجود حکمت در تمامی عرصه ها،حتی در رنج ها و دردها وبر ناپسندی اعتراض آدمیان.به عبارتی دیگر،حافظ

ص:۱۰۸

دردها و رنج ها و مصیبت ها را نیز بر اساس حکمت بالغه الهی می داند.آقای هروی عدم مجال آه و ارتباط آن با حکمت بالغه و استغنای الهی را این گونه تفسیر کرده اند:«ما بندگان این همه درد پنهانی داریم و امکان این که با آه درد خود را به گوش تو برسانیم نداریم-چه حکمتی است که این همه درد به ما داده ای ولی اجازه نمی دهی که آه و ناله ما به گوشت برسد-اعتنایی به ما نداری».(ر.ك:شرح غزل های حافظ،۳۲۶).

بیت ۶:دیوان:دفتر محاسبه؛دفتر حساب؛دفتری که نام مستمری بگیران کشوری و لشکری را در آن می نوشتند؛وزارت خانه،اداره./صاحب دیوان:رئیس دیوان،متصدی وزات خانه یا وزیر،ناظر مالیه دولت.به قرینه حساب و فضای بیت،مقصود صاحب دیوان استیفاء است.«صاحب دیوان با فك اضافه یا با اضافه و به طور مطلق-یعنی بی اضافه به کلماتی چون اشراف و برید و رسالت و انشاء و مانند آنها-کسی بوده ظاهراً از مأموران دیوان استیفاء که بر خزانه و مالیه و عایدات و خراج و دخل و خرج نظارت می کرده و پرداخت مستمری ها با تصدی یا دخالت یا نظارت وی انجام می گرفته...این اصطلاح با این معنی در قرون بعد نیز متداول بوده و این بیت حافظ نیز ناظر بر همین معنی است».(اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی،حسن انوری، ص ۱۰۱)./حساب:ایهام دارد:۱.علم حساب؛محاسبه ۲.روز حساب،روز رستاخیز./طغرا:«عبارت بوده است از چند خط قوسی تودرتوی متوازی شامل نام و القاب سلطان وقت که در بالای فرامین به طرز مخصوصی رسم می کرده اند و علامت صحه و امضای فرمان بوده است».(دیوان مصحح قزوینی،ص ۳۵۰).طغرا بالای فرمان ها و منشورها بین علامت سلطان و«بسم الله»رسم می شده است.در واقع طغرا حکم امضای پادشاه را داشته است.طغرا به معنی حکم و فرمان نیز آمده است./حسبه لله:برای رضای

ص:۱۰۹

خدا.این عبارت را بالای فرمان ها می نوشتند.

«ن»:تناسب و مراعات النظیر:میان«طغرا»،«نشان»،«حسبه لله»و«صاحب دیوان»./جناس:جناس اشتقاق میان حساب و حسبه./نغمه حروف:در تکرار دو حرف همصدای«س»و«ص»،مصوت بلند«آ»،«ن»و تنوین و تکرار مصوت کوتاه کسره در«صاحب دیوان ما»(تتابع اضافات).

«م»:گوئیا ناظر دخل و خرج مملکت،حساب نمی داند و به روز داوری باور ندارد؛چه در این فرمان و حواله نشان«حسبه لله»نیست.

«ت»:مقصود آنکه کار صاحب دیوان برای رضا و خشنودی خداوند-تنها انگیزه مردان خدا و سالکان طریق-نیست و شاید کنایتی بدین نیز باشد که وجهی که می دهد،رایگان و بلاعوض نیست.

بیت ۷:کبر:تکبر و غرور./ناز:تفاخر؛افاده؛نخوت و بی توجهی./حاجب:دربان،پرده دار که افراد را به حضور پادشاه می برده است.

«ن»:سیاقه الاعداد:در«کبر و ناز و حاجب و دربان»./ترصیع:میان دو قرینه«هر که خواهد گو بیا»و«هر که خواهد گو بگو»در مصراع نخست./نغمه حروف:در تکرار«گ»(تکرار«ک»نیز که با«گ»قریب المخرج است بر تأثیر آن افزوده است)و تکرار مصوت بلند«آ»،«ن»و«و»./جناس:جناس زائد میان«گو»و«بگو»./تکریر:در تکرار هجای«در»و«گو»و واژه«خواهد».

«م»:هر کسی که می خواهد،بیاید و هر چه می خواهد بگوید.در این درگاه خبری از تکبر و ناز و پرده دار و دربان نیست.

«ت»:از منظری عرفانی این درگاه،درگاه الهی است که به روی همگان باز است ومجال راز و نیاز و عرض حاجت بر هر کسی گسترده است.

بیت ۸:یک رنگ:بی ریا،پاک و صمیمی./خودفروش:متکبر،خودپرست.در

اینجا می تواند کنایه از متظاهر و ریاکار و زاهد خودنما و مغرور به عبادات خویش باشد.

«ن»:تضاد و طباق:میان«یک رنگ»و«خودفروش»/نغمه حروف:در تکرار مصوت بلند«آ»و«ن»/تکریر:در تکرار«فروش».

«م»:بر در میخانه عشق رفتن کار مردمان بی ریا و پاک دل است؛خودفروشان متکبر و متظاهر راهی به کوی می فروشان ندارند.

«ت»:میخانه در زبان حافظ نماد پاکدلی و بی ریایی است.جایی که باده از عشق حق می نوشند و از خویشتن رها می گردند؛آنجا که هستی فرد فرو می ریزد و ویران و خراب می شود.(نیز ر.ک:غ۳۷،ب۳؛غ۱،ب۱ و غ۱۱۱،ب۵)پس طبیعی است اگر متظاهران و ریاکاران و منکران را راهی به آنجا نباشد.

بیت ۹:ناساز:بی تناسب،ناهماهنگ/بی اندام:بداندام،ناموزون./تشریف:خلعت،جامه دوخته که بزرگان به کسی هدیه دهند.

«ن»:استعاره:تشریف استعاره مصرّحه است از فیض و عطای الهی./تضاد و طباق:میان«است»و«نیست».نغمه حروف:در تکرار«س»و«ز»که قریب المخرجند و در تکرار مصوت بلند«آ»./تتابع اضافات:در«قامت ناساز بی اندام ما».

«م»:خلعت تو ناقص و کوتاه نیست؛هر عیبی که هست،از قامت نامناسب ماست.

«ت»:فیض الهی کامل و بی نقص است،اما اگر آدمیان از این فیض بی دریغ بهره ای نمی برند،از عدم قابلیت و کاستی در اندازه وجودی و قصور استعدادهای آنهاست.به عبارتی دیگر،خداوند از رحمت و عنایت خویش بر آدمیان دریغ نمی ورزد،اما ما قابلیت بهره بردن از آن را نداریم.

بیت ۱۰:پیر خرابات:همان پیر مغان است.(ر.ک:غ۱،ب۴؛غ۱۴۳،ب۳ و

مقدمه)./شیخ و زاهد:هر دو از چهره های منفی و منفور دیوان حافظند.(ر.ك:غ۷۱،ب۱ و غ۱۹۶،ب۴).

«ن»:تناسب و مراعات النظیر:میان زاهد و شیخ./تضاد و تقابل:میان پیر خرابات،از سویی و زاهد و شیخ از سویی دیگر؛میان هست و نیست؛میان«دائم بودن»و«گاه و بیگاه بودن»./تکریر:در تکرار لطف و گاه./نغمه حروف:در تکرار«س»و«ز»(دو حرف قریب المخرج با صدایی نزدیک به هم)و در تکرار مصوت بلند«آ».

«م»:بنده پیر خراباتم که لطفی همیشگی دارد؛نه زاهد و شیخ که لطفشان گاهی شامل حال است و گاهی نیست.

«ت»:پیر خرابات که از خویش رهیده و مست حق است و واصل به او،چون خداوند که تشریفش بر بالای کسی کوتاه نیست،همواره با نگاه لطف و مهربانی،به مردمان و البته مریدان-حتی اگر گاه خطایی از آنان سر زند-می نگرد،اما زاهدان و مشایخ ریاکار و خودفروش که مغرور خویشتنند و عبادات خویش،طبیعی است اگر گاهی مهربان باشند و گاهی نامهربان و اگر با دیدن خطای دیگران برآشوبند.

بیت ۱۱:صدر:بالای مجلس؛/بر صدر نشستن:ایهام دارد:الف)بر بالای مجلس نشستن؛ب)کنایه از قبول مقام و منصب./مشرب:محل نوشیدن و برداشتن آب؛آبشخور،آشامیدنگاه،مسلك،طریقه دینی و فلسفی./عالی مشرب:بزرگ آیین،بلندنظر،بلند همت./دردی کش:باده نوش،کسی که شراب را تا ته بنوشد حتی ته نشین آن را(باده نوش حرفه ای)،باده نوش فقیر که قدرت خرید شراب صاف را ندارد.در اینجا همان معنای عام باده نوش مراد تواند بود./در بند

چیزی بودن:در خیال چیزی بودن،عزم اقدام چیزی داشتن،توجه و علاقه به چیزی داشتن.

«ن»:کنایه:در«بر صدر نشستن»به معنای قبول مقام و منصب./تناسب و مراعات النظیر:میان صدر و مال و جاه./ایهام:در«بر صدر نشستن»./نغمه حروف:در تکرار«ش»و«ن».

«م»:اگر حافظ بالانشین نیست و پُست و مقامی نمی پذیرد،به علت همت والا و بلندنظری اوست؛عاشقانِ مست و دل از دست داده ای چون حافظ به مال و مقام توجهی ندارند.

«ت»:حافظ از عارفان عاشقی می گوید که سرمست از عشق حقند و بستگی و تعلقی به مال و جاه ندارند؛چه این نعمت ها و فرصت ها در نگاه بلند آنان کوتاه و حقیر شده است.

غزل ۱۴(۷۴) (حاصل کارگه کون و مکان این همه نیست)

اشاره

۱ حاصل کارگه کون و مکان این همه نیست

باده پیش آر که اسباب جهان این همه نیست

از دل و جان شرف صحبت جانان غرض است

غرض این است وگرنه دل و جان این همه نیست

۳ منّت سدره و طوبی ز پی سایه مکش

که چو خوش بنگری ای سرو روان این همه نیست

دولت آن است که بی خون دل آید به کنار

ورنه با سعی و عمل باغ جنان این همه نیست

۵ پنج روزی که درین مرحله مهلت داری

خوش بیاسای زمانی که زمان این همه نیست

ص:۱۱۳

بر لب بحر فنا منتظریم ای ساقی

فرصتی دان که ز لب تا به دهان این همه نیست

۷ زاهد ایمن مشو از بازی غیرت زنهار

که ره از صومعه تا دیر مغان این همه نیست

دردمندی من سوخته ی زار و نزار

ظاهراً حاجت تقریر و بیان این همه نیست

۹ نام حافظ رقم نیک پذیرفت ولی

پیش رندان رقم سود و زیان این همه نیست

پرسش های غزل

۱.«این همه نیست»در ابیات مختلف غزل به چه معنی است؟

۲.میان کون و مکان چه جناسی برقرار است؟

۳.مقصود از کارگه کون و مکان چیست؟چرا؟

۴.چرا حافظ باده طلب می کند؟

۵.صحبت به چه معناهایی به کار می رفته است؟

۶.درباره سدره و طوبی چه می دانید؟

۷.سرو روان چگونه سروی است؟در اینجا استعاره از کیست؟

۸.از بیت سوم چه برداشت عارفانه ای می توان داشت؟

۹.دولت در اصل به چه معنی است؟در ادب کهن پارسی در چه معناهایی به کار می رفته است؟

۱۰.مفهوم بیت چهارم و نسبت آن با مفهوم توکل در اشعار حافظ را مورد بررسی و بحث قرار دهید.

۱۱.مقصود از«این مرحله»در بیت پنجم چیست؟

۱۲.در نگاه عرفا«آسودن خوش»به چه معناست؟

۱۳.در مورد ایهام های موجود در بیت ششم بحث کنید.

۱۴.بحر فنا چه اضافه ای است؟بازی غیرت چطور؟

۱۵.بیت ششم را به چند صورت می توان معنی کرد؟

۱۶.زاهد در شعر حافظ و ادب عارفانه پارسی با چه ویژگی هایی همراه است؟چرا مورد طعن عرفا واقع می شود؟آیا عرفا با زهد مخالفند؟

۱۷.در مورد غیرت در ادب غنایی و عرفانی-بویژه حافظ-تحقیق کنید.

۱۸.رفتن از صومعه تا دیر مغان شما را به یاد کدام حکایت می اندازد؟

۱۹.صومعه در لغت به چه معنی است؟در غزلیات حافظ صومعه چگونه جایگاهی است؟چه مکان های دیگری در ادبیات حافظ با چنین ویژگی هایی همراهند؟

۲۰.آیا می توان حافظ را مخالف با عبادت و مکان های خاص عبادت دانست؟

۲۱.دیر در لغت به چه معنی است؟

۲۲.غرض حافظ از دیر مغان چگونه جایی است؟

۲۳.«سوخته»کنایه از چیست؟

۲۴.نام نیک و اعتبار آن را در غزل حافظ و شاهنامه مقایسه کنید.

۲۵.مقصود حافظ از رند کیست؟

۲۶.بیت آخر را معنی کنید.

۲۷.نمونه هایی از مراعات النظیر را در این غزل بیابید.

۲۸.نمونه ای از تضاد را در این غزل بیابید.

۲۹.نمونه هایی از جناس زاید را در این غزل بیابید.آیا می توان آن ها را مصداقی از گونه یا گونه هایی دیگر از جناس دانست؟

۳۰.نمونه ای از تکرار را در این غزل مشخص کنید.آیا تکرار سبب زیبایی کلام می شود؟بحث کنید.

غزل ۱۵(۱۲۵) (شاهد آن نیست که مویی و میانی دارد)

۱ شاهد آن نیست که مویی و میانی دارد

بنده ی طلعت آن باش که آنی دارد

شیوه ی حور و پری گرچه لطیف است ولی

خوبی آن است و لطافت که فلانی دارد

۳چشمه ی چشم مرا ای گل خندان دریاب

که به امّید تو خوش آب روانی دارد

گوی خوبی که برد از تو که خورشید آنجا

نه سواری است که در دست عنانی دارد

۵دلنشان شد سخنم تا تو قبولش کردی

آری آری سخن عشق نشانی دارد

خم ابروی تو در صنعت تیراندازی

برده از دست هر آن کس که کمانی دارد

۷در ره عشق نشد کس به یقین محرم راز

هر کسی بر حسب فکر گمانی دارد

با خرابات نشینان ز کرامات ملاف

هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد

۹مرغ زیرک نزند در چمنش پرده سرای

هر بهاری که به دنباله خزانی دارد

مدّعی گو لغز و نکته به حافظ مفروش

کلکك ما نیز زبانی و بیانی دارد

ص:۱۱۶

درس ششم

غزل ۱۶(۷۷) (بلبلی برگ گلی خوش رنگ در منقار داشت)

اشاره

۱

بلبلی برگ گلی خوش رنگ در منقار داشت واندرآن برگ و نوا خوش ناله های زار داشت

گفتمش در عین وصل این ناله و فریاد چیست گفت ما را جلوه ی معشوق در این کار داشت

۳ یار اگر ننشست با ما نیست جای اعتراض پادشاهی کامران بود از گدایی عار داشت

درنمی گیرد نیاز و ناز ما با حسن دوست خرّم آن کز نازنینان بخت برخوردار داشت

۵ خیز تا بر کلک آن نقاش جان افشان کنیم کاین همه نقش عجب در گردش پرگار داشت

گر مرید راه عشقی فکر بدنامی مکن شیخ صنعان خرقه رهن خانه ی خمّار داشت

۷ وقت آن شیرین قلندر خوش که در اطوار سیر ذکر تسبیح ملک در حلقه ی زنّار داشت

چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت شیوه ی جنّات تجری تحتها الانهار داشت

بیت ۱:بلبل:پرنده خوش آوازی که در بین ایرانیان مظهر صدای خوش است.در غزل پارسی نماد عاشق است؛عاشقی که معشوق او گل-گل سرخ محمدی-است.

«ن»:ایهام:در«برگ»و در«نوا».برگ(در مصراع دوم)ایهام دارد:الف)برگ گل،گلبرگ ب)توشه و آذوقه.نوا نیز ایهام دارد:الف)پرده موسیقی؛مقام،نوا و آهنگ ب)خوراک،آذوقه و نعمت./تناسب و مراعات النظیر:میان بلبل،منقار و ناله از سویی و میان بلبل و گل از سویی دیگر.نیز میان گل و برگ در

ص:۱۱۷

مصراع دوم،در معنای نخست./سجع:سجع متوازی میان برگ و رنگ. (۱)/جناس:جناس تام میان برگ،در مصراع نخست و برگ در مصراع و در معنی دوم./نغمه حروف:در تکرار«گ»،«ب»،«ن»،«ش»و مصوت«آ».

«م»:بلبلی گلبرگی خوش رنگ به منقار داشت و با وجود داشتن چنین متاعی ارزشمند،ناله های حزین و خوشی سر داده بود.

«ت»:معشوق بلبل،گل است و رسیدن به گل آرزوی او؛اما بلبل با اینکه گلبرگی به نوک گرفته و به عبارتی به وصال محبوب رسیده است،از چیزی می نالد.

بیت ۲:وصل:وصال،پیوند با محبوب./جلوه معشوق:جلوه زیبایی معشوق،تجلی جمال معشوق./داشتن:واداشتن،وادار کردن؛/در این کار داشتن:به این کار واداشتن.

«ن»:پارادوکس:گونه ای تصویر پارادوکسی را در ناله و زاری در عین وصل می توان انگاشت./نغمه حروف:در تکرار مصوت«آ»؛و«ش».‌/تکریر:در تکرار«گفت».

«م»:او را گفتم تو که به وصال محبوب رسیده ای،از چه می نالی و فریاد می کنی؟گفت:جلوه جمال معشوق مرا به این کار واداشته است.

«ت»:اشارتی است بر بی خودی های مستانه و نعره های عاشقانه عارفان در شهود جلوه های حق تعالی.

ص:۱۱۸

۱- (۱) .سجع قائل شدن میان این دو بر این اساس است که قرینه بودن را در سجع شرط ندانیم،اما گویا نظر صائب ترآن است که این شرط رادر سجع یک اصل بدانیم و در این صورت می باید برای این گونه هماهنگی های لفظی فکری کرد و ذیل آرایه جناس جایی برای آن یافت.

بیت ۳:کامران:خوشگذران،موفق،کامیاب،سعادتمند و خوشبخت./عار داشتن:ننگ داشتن،کاری را سزاوار و لایق خود ندانستن.

«ن»:تضاد و طباق:میان پادشاه و گدا./نغمه حروف:در تکرار«ش»،«ر»و مصوت بلند«آ»./تکریر:در تکرار«ست»در ننشست و نیست.

«م»:یار اگر با ما معاشرت نکرد،جای اعتراض و خرده گیری نیست؛او سلطانی بود موفق و خوشگذران و طبیعی است که از نشست و برخاست با گدایانی چون من احساس ننگ و حقارت کند.

«ت»:در دو بیت پیش،از بلبلی گفت که به وصال رسیده و در همان حال می نالد و در این بیت از خود می گوید که محروم از یار است؛به بیانی دیگر از ناز معشوق می گوید و نیاز عاشق.

بیت ۴:درگرفتن:اثر کردن./نیاز:حاجت،احتیاج،خواهش،تمنی،اظهار محبت.«در حافظ غالباً به معنای اظهار بندگی و خاکساری و خشوع است و این معنی امروز در«نذر و نیاز»محفوظ مانده است».(ر.ک:حافظنامه،ص ۶۹۵).

«ن»:استعاره:استعاره مکنیه در«حسن دوست»که انسانی انگاشته شده که ناز و نیاز در او اثر نمی کند.(تشخیص)./تضاد و طباق:میان ناز و نیاز./جناس:جناس زائد و شبه اشتقاق میان ناز و نیاز؛جناس اشتقاق میان ناز و نازنین./نغمه حروف:در تکرار«ز»و«س»(دو حرف قریب المخرج)،مصوت بلند«آ»و«ر».

«م»:ناز و نیاز ما هیچ کدام در معشوق با آن حسن و زیبایی اثر نمی کند؛خوش به حال کسی که در سرنوشت و بخت او بهره ای از زیبارویان نازنین باشد.

«ت»:اشارتی است به دشواری های راه سلوک و استغنای حضرت حق.

بیت ۵:کلک:هر نی میان خالی عموماً و قلم خصوصاً(غیاث اللغات)؛قلم./نقاش:صورتگر،رسّام و در این بیت،رسم کننده مقصود است که برای ترسیم نقش

به پرگار نیاز دارد؛استعاره از خداوند./عجب:عجیب،شگفت انگیز؛زیبا و تحسین برانگیز./پرگار:ابزاری هندسی برای کشیدن دایره و خطوط؛گردون و فلک؛قضا و قدر.در اصل واژه ای یونانی(پریا PERIYA)است که در زبان فارسی به صورت های مختلف همچون پرگال،پرگاره،پرگر،پردال و...نمود یافته است.در زبان عربی نیز به شکل فرجار در آمده است.(فرهنگ معین).

«ن»:استعاره:استعاره مصرّحه در نقاش(استعاره از خداوند)؛«نقش»نیز استعاره مصرّحه است از جلوه های مختلف هستی؛استعاره مکنیه در«جان افشان کردن»:جان به چیزی تشبیه شده است که می توان آن را پاشید./ایهام:در«پرگار»./تلمیح:نقاش خواندن خداوند می تواند اشارتی باشد به آیه شریفه ۲۴،سوره حشر(۵۹): هُوَ اللّهُ الْخالِقُ الْبارِئُ الْمُصَوِّرُ... ؛اوست خدایی که آفریدگار است و صورت بخش./نغمه حروف:در تکرار مصوت بلند«آ»،«ش»،«ن»و«ر»./جناس:جناس اشتقاق میان نقش و نقاش.

«م»:برخیز تا جان خود را به پیشگاه کلک خداوندی تقدیم کنیم که با قلم آفرینش این همه نقش و نگار شگفت انگیز آفرید.

«ت»:دعوتی تواند بود به دیدن صنع حق در مصنوع و قدرت حق در آفرینش؛دعوتی به دیدن وحدت در کثرت.

بیت ۶:مرید:در لغت به معنی خواهنده و پیرو و صاحب ارادت است و نزد صوفیه به کسی اطلاق می شود که برای وصول به حق،به یکی از اولیای او که قطب زمان و پیر وقت باشد،ارادت ورزد و مطیع محض اوامر و نواهی او باشد؛هواخواه،دوستدار.(برای تحقیق در مورد ویژگی های مرید ر.ک:مرصادالعباد،نیز باب دویست و بیست و هشتم فتوحات مکیه و ریاضت سالکین)./شیخ صنعان:قهرمان بلندترین حکایت فرعی منطق الطیر عطار.او که خود راهبر و پیر و مراد

با مریدانی بسیار بود،به عشق دختری ترسا گرفتار شد و یکباره همه چیز خود را از دست داد:هم خمر نوشید و هم زنار بست و ترسایی اختیارنمود و هم خوکبانی کرد،اما سرانجام عنایت حضرت رسول صلّی الله علیه و آله او را از این عقبه رهانید./خرقه:جامه مخصوص درویشان و صوفیان.حافظ از آن به عنوان نماد ریا یاد می کند.خرقه انواعی دارد از جمله:خرقه ارادت،خرقه تشبه(ر.ک:اصطلاحات عراقی)،خرقه توبه،خرقه تبرک،خرقه تصرف و خرقه ولایت(ر.ک:اسرارالتوحید).در منابعی همچون اللمع و کشف المحجوب در باب خرقه و ویژگی های آن،هدف از پوشیدن آن و حتی شیوه دوختن آن مطالبی آمده است(نیز ر.ک:جامه زهد،علی محمد سجادی)./رهن:گرو/خمّار:می فروش/راه عشق:همان طریق الی الله مقصود است که جز با پای عشق پیمودنی نیست.

«ن»:تناسب و مراعات النّظیر:میان مرید و عشق و شیخ و خرقه؛میان شیخ صنعان و خمّار و خرقه و مرید و عشق؛میان بدنامی و خانه خمّار./نغمه حروف:در تکرار کسره در«مرید راه عشق»و«رهن خانه خمّار»(تتابع اضافات)؛در تکرار«ر»،«خ»،«ش»و مصوت بلند«آ».

«م»:اگر رهرو راه عشق و سلوک الی الله هستی،بیمناک از بدنامی و رسوایی مباش؛چه رهروی چون شیخ صنعان خرقه را در میخانه گرو نهاد و رسوایی را به جان خرید و سپس عاشقانه به طریقت گام نهاد.

«ت»:تأکیدی است بر این آموزه عرفانی که در سلوک الی الله می باید از نام و ناموس گذشت،در فکر قبول و رد مردمان نبود و آماده ی هر گونه اتهام و ملامتی بود.حافظ در غزلی دیگر نیز به این مضمون و حکایت شیخ صنعان اشاره دارد:

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما چیست یاران طریقت بعد از این تدبیر ما

ص:۱۲۱

ما مریدان روی سوی قبله چون آریم چون روی سوی خانه خمّار دارد پیر ما

در خرابات طریقت ما به هم منزل شویم کاین چنین رفته است در عهد ازل تقدیر ما

گفتنی است سالکـان را چهـار مـانع و عایق بزرگ در راه است:۱.نفس و هواهای آن؛۲.خلق و حرف های آنان؛۳.دنیا و جلوه های آن؛۴.شیطان و وسوسه هایش.(ر.ک:منهاج العابدین از غزالی و صراط از علی صفایی).در این میان خلق از نگاه بسیاری بزرگ ترین مانع است.(ر.ک:کشف المحجوب،ص۷۷و ۹۱).

بیت ۷:وقت:هم می توان آن را به معنی معمول آن-که در زبان امروز در تعابیری چون:خوش وقتم،رایج و متداول است-گرفت و هم در معنای عرفانی آن.در کتاب مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه در باب وقت آمده است:«صوفیان لفظ وقت را بر سه معنی اطلاق کنند:گاهی وقت گویند و مرادشان وصفی بود که بر بنده غالب بود،مانند قبضی یا بسطی یا حزنی یا سروری و صاحب این وقت را از غایت غلبه حال و امتلاء از آن،ادراک حال دیگر نتواند کرد...و گاهی اطلاق لفظ وقت کنند و مرادشان بر حالی بود که بر سبیل هجوم و مفاجات از غیب روی نماید وبه غلبه تصرف،سالک را از حال خود بستاند و منقاد و مستسلم حکم خود گرداند و این وقت،خاصه سالکان است و اشارت بدوست آنچه گفته اند:«الصوفی ابن وقته»...واما مراد از وقت به معنی سوم،زمان حال است که متوسط بود میان ماضی و مستقبل.گویند«فلانٌ صاحب الوقت»یعنی اشتغال به ادای وظایف زمان حال و اهتمام به چیزی که اهم و اولی بود در آن زمان او را از تذکر ماضی و تفکر مستقبل مشغول می دارد و اوقات را ضایع نمی گذاردو...»(عزالدین کاشانی،صص۹۷-۹۹).ابن سینا در تعریف وقت می گوید:سالک پس از پرداختن به

ص:۱۲۲

ریاضت به جایی می رسد که با ربایش هایی از تابش نور حق که همراه لذت اند،درگیر می شود.گویی برقی می درخشد و خاموش می گردد.این حالت را عرفا«وقت»می نامند(عرفان عملی،یحیی یثربی،۳۴۳)./شیرین:شیرین حرکات،خوش صفت/قلندر:درویش لاابالی و بی قید و شوریده حال؛مقصود از شیرین قلندر شیخ صنعان است./اطوار:جمع طور:وضع و حال و مرحله؛مقصود از اطوار سیر،حالات گوناگون سالک است در سلوک عارفانه خویش در مراحل مختلف این سیر./تسبیح:خدای را به پاکی یادکردن؛ذکر تسبیح ملک:ذکر و وردی که ملائک در هنگام تسبیح خدا بر زبان می آورند./زنّار:«زنار از یونانی جدید zonavi از یونانی zonarion مصغر zone به معنی کمربند و منطقه...زنار کمربندی بوده که ذمّیان نصرانی در مشرق زمین به امر مسلمانان مجبور بوده اند داشته باشند تا بدین وسیله از مسلمانان ممتاز گردند،چنانکه یهود مجبور بوده اند عسلی(وصله های عسلی رنگ)بر روی لباس خود بدوزند.در کتاب های فارسی گاه زنار به کستی(کشتی،به ضم کاف)زرتشتیان اطلاق شده است».(حاشیه برهان قاطع،محمد معین).در زبان عرفا و ادب صوفیانه زنّار نماد کفر است.

«ن»:تضاد:میان«ذکر»و«تسبیح»از سویی و«زنّار»از سویی دیگر./نغمه حروف:در تکرار«ر»،تکرار«س»و«ذ»و«ز»(ذ و ز یک صدا دارند و با س قریب المخرجند)؛تکرار کسره.

«م»:وقت و حال آن درویش پاک و متعالی خوش باد که در مراحلی از سلوک به رسم کافران زنّار بسته بود؛اما چون ملائک،خدا را تسبیح می گفت و او را به پاکی می ستود.

«ت»:تصویری است از سالکی پاک و مخلص که در عین ظاهری ملامت برانگیز و کفرپیشه،به ذکر و یاد حق مشغول است و این تصویر تأکیدی است بر همان

ص:۱۲۳

نکته که در بیت پیش آمد و این که ظاهر مهم نیست.

بیت ۸:حوری:زن بهشتی/حوری سرشت:کسی که سرشت و ذاتش چون زنان بهشتی است؛کسی که او را چون زیبارویان بهشتی سرشته اند؛کنایه از زن بسیار زیباروی./جنات تجری تحتهاالانهار:باغ هایی که زیر آنها جوی ها روان است.برگرفته از قرآن مجید است.در کتاب خدا بارها-نزدیک به ۳۰ بار-مضمونی چنین با اندکی تفاوت آمده است؛از جمله:سوره های بقره/۲۵،آل عمران/۱۵،۱۹۵ و ۱۹۸ و نساء/۵۷ و ۱۳.

«ن»:تشبیه:در تشبیه مرکّبی که یک سوی آن قصر یار است و اشک های جاری حافظ و سوی دیگر،باغ های بهشتی که در زیر درختان آن جوی ها روان است و در تشبیه معشوق به حوری(حوری سرشت)./نغمه حروف:در تکرار«ش»،تکرار«ز»،«ظ»و«س»(حروف همصدا و قریب المخرج)و تکرار کسره.

«م»:چشم حافظ زیر بام کاخ آن یار که به زیبایی و لطافت زنان بهشتی است،آنچنان سخت گریست که به باغ های بهشت می مانست که زیر درختان آن جوی های آب روان باشد.

غزل ۱۷(۸۸)

۱شنیده ام سخنی خوش که پیر کنعان گفت فراق یار نه آن می کند که بتوان گفت

حدیث هول قیامت که گفت واعظ شهر کنایتی است که از روزگار هجران گفت

۳نشان یار سفر کرده از که پرسم باز که هرچه گفت برید صبا پریشان گفت

فغان که آن مه نامهربان مهر گسل به ترک صحبت یاران خود چه آسان گفت

۵من و مقام رضا بعد از این و شکر رقیب که دل به درد تو خو کرد و ترک درمان گفت

غم کهن به می سالخورده دفع کنید که تخم خوشدلی این است پیر دهقان گفت

ص:۱۲۴

۷گره به باد مزن گرچه بر مراد رود که این سخن به مثل باد با سلیمان گفت

به مهلتی که سپهرت دهد ز راه مرو ترا که گفت که این زال ترک دستان گفت

۹مزن ز چون و چرا دم که بنده ی مقبل قبول کرد به جان هر سخن که جانان گفت

که گفت حافظ از اندیشه ی تو آمد باز من این نگفته ام آن کس که گفت بهتان گفت

پرسش های غزل

۱.کنعان کجاست؟با رجوع به فرهنگ ها و دایره المعارف ها و نیز قاموس کتاب مقدس در این باره تحقیق کنید.

۲.پیر کنعان کنایه از کیست؟

۳.بر اساس بیت دوم در مورد اهداف واعظان و مشایخ و زاهدان-در سنت ادب عرفانی-از سویی و عارفان از سویی دیگر بحث کنید.

۴.اگر مقصود حافظ از یار در بیت سوم حضرت حق باشد،برای سفر کردن یار چه توجیهی می توان اندیشید؟

۵.برید یعنی چه؟«برید صبا»چگونه اضافه ای است؟

۶.صبا در سنت ادب پارسی با چه ویژگی هایی همراه است؟

۷.در مورد ایهام در«پریشان گفت»توضیح دهید.

۸.میان مه و مهر در بیت چهارم چه آرایه ای برقرار است؟

۹.در مورد مقام رضا در عرفان اسلامی تحقیق کنید.(به منابعی همچون اللمع،مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه،عوارف المعارف،رساله قشیریه و کشف المحجوب رجوع کنید (۱).

۱- (۱) .به منابعی همچون:درآمدی بر عرفان عملی در اسلام از سیدحسین سیدموسوی،مبانی عرفان از یحیی کبیر و عرفان عملی از سیدیحیی یثربی نیز می توان رجوع کرد.

۱۰.در مورد تفاوت حال و مقام در عرفان اسلامی تحقیق کنید. (۱)

۱۱.در مورد سیر تاریخی معنای رقیب تحقیق کنید.(رجوع شود از جمله به حافظ جاوید از هاشم جاوید و شرح قصاید سعدی از بهاءالدین اسکندری).

۱۲.رقیب در نگاه عرفانی چه معنایی تواند داشت؟

۱۳.«تخم خوشدلی»اضافه تشبیهی است یا استعاری؟توضیح دهید.

۱۴.دهقان در زبان کهن پارسی به چه معنا به کار می رفته است؟دهقانان به چه ویژگی هایی شناخته می شدند؟

۱۵.«گره به باد زدن»کنایه است یا استعاره مرکب؟چه کنایات و یا استعارات دیگری به این معنی سراغ دارید؟

۱۶.چه ارتباطی میان باد و حضرت سلیمان بوده است؟

۱۷.در مورد داستان حضرت سلیمان در قرآن،تفاسیر و کتاب مقدس تحقیق کنید.

۱۸.زال و دستان در لغت به چه معنی هستند؟در شاهنامه زال و دستان که بوده اند؟

۱۹.میان زال و دستان چه آرایه ای برقرار است؟

۲۰.در مورد ایهام در واژه ی مقبل(بیت ۹)توضیح دهید.

۲۱.میان مقبل و قبول چه آرایه ای دیده می شود؟

۲۲.آمدن«گفت»در ابتدای بیت آخر و انتهای آن اصطلاحاً چه نامیده می شود؟

۲۳.تکرار«گفت»در بیت آخر(چهار بار)در اصطلاح بدیعیان چه نامیده می شود؟آیا این آرایه مایه ی زیبایی بیت شده است؟

۲۴.نمونه هایی از استعاره را در غزل بیابید.

۲۵.مواردی از مراعات النظیر را در غزل مشخص نمایید.

ص:۱۲۶

۱- (۱) .منابع یادشده در سؤال ۹ در این مورد نیز می توانند راهگشا باشند.

۲۶.چند نمونه از تضاد در غزل می بینید؟

۲۷.نمونه هایی از نغمه حروف را در غزل مشخص سازید.

غزل ۱۸(۱۵۹) (نقد صوفی نه همه صافی بی غش باشد)

۱نقد صوفی نه همه صافی بی غش باشد ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد

صوفی ما که ز ورد سحری مست شدی شامگاهش نگران باش که سرخوش باشد

۳خوش بود گر محک تجربه آید به میان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد

خط ساقی گر از این گونه زند نقش بر آب ای بسا رخ که به خونابه منقش باشد

۵نازپرورد تنعم نبرد راه به دوست عاشقی شیوه ی رندان بلا کش باشد

غم دنیای دنی چند خوری باده بخور حیف باشد دل دانا که مشوش باشد

۷دلق و سجاده ی حافظ ببرد باده فروش گر شرابش ز کف ساقی مهوش باشد

ص:۱۲۷

درس هفتم

غزل ۱۹(۱۱۱) (عکس روی تو چو در آینه ی جام افتاد)

اشاره

۱عکس روی تو چو در آینه ی جام افتاد عارف از خنده ی می در طمع خام افتاد

حسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد این همه نقش در آیینه ی اوهام افتاد

۳این همه عکس می و نقش نگارین که نمود یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد

غیرت عشق زبان همه خاصان ببرید کز کجا سرّ غمش در دهن عام افتاد

۵من ز مسجد به خرابات نه خود افتادم اینم از عهد ازل حاصل فرجام افتاد

چه کند کز پی دوران نرود چون پرگار هر که در دایره ی گردش ایام افتاد

۷در خم زلف تو آویخت دل از چاه زنخ آه کز چاه برون آمد و در دام افتاد

آن شد ای خواجه که در صومعه بازم بینی کار ما با رخ ساقی و لب جام افتاد

۹زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت کآنکه شد کشته ی او،نیک سرانجام افتاد

هر دمش با من دل سوخته لطفی دگر است این گدا بین که چه شایسته ی انعام افتاد

۱۱ صوفیان جمله حریفند و نظرباز ولی زین میان حافظ دلسوخته بدنام افتاد

بیت ۱:عکس:تصویری که از شیء یا شخص در آب و آیینه و جز آن می افتد./عکس روی تو:مخاطب،معشوق ازلی است،و تصویر چهره او پرتو و تجلی اوست./چو:چون،وقتی،هنگامی(که)/آینه جام:اضافه تشبیهی است؛جام می به آینه مانند شده است.این جام است که رازهای غیب را آینه وار

ص:۱۲۹

می نمایاند.از سویی دیگر،آینه جام مفید معنای شیشه ای بودن جام است.این جام،دل عارف تواند بود که تجلیات شهودی خداوند در آن پرتو می افکند./خنده می:استعاره از لرزش شراب است؛نیز آن را کنایه از موج زدن و ریخته شدن می از صراحی به ساغر دانسته اند.به هر معنا که باشد،حافظ بارها از آن با تعابیر مختلف یاد کرده است؛از جمله:

یاد باد آنکه چو یاقوت قدح خنده زدی در میان من و لعل تو حکایت ها بود

بیا که توبه ز لعل نگار و خنده ی جام حکایتی است که عقلش نمی کند تصدیق

«ن»:تشبیه:در«آینه جام»./استعاره:استعاره مکنیه(تشخیص)در«خنده می»./تناسب و مراعات النظیر:میان جام و می./نغمه حروف:در تکرار مصوت«آ»بویژه در پایان مصراع نخست و در فاصله ای اندک از یکدیگر و در تکرار مصوت کوتاه کسره./تتابع اضافات:در«عکس روی تو». (۱)/جناس:جناس مضارع و خط میان جام و خام

«م»:وقتی تصویر چهره ات در جام چون آینه افتاد،عارف از پرتو و درخشش باده به طمع خام افتاد.

«ت»:درک تصویر مطلوب حافظ در این بیت خالی از دشواری نیست.در توضیح آن آمده است:«در تصور شاعر لرزش شراب در دهان گشاد جام،خنده می است و چون وقتی معشوق جام را به لب می برد،عکس چهره اش بر سطح جام می افتد و با این لرزش آمیخته می گردد،به نظر می آید معشوق است که می خندد،پس عارف به اشتباه می افتد،خنده می را لبخند رضایت معشوق گمان می کند و به طمع وصال می افتد.(شرح غزل های حافظ،هروی،ج۲،ص۴۷۰)

۱- (۱) .مصداقی است ازتکرار مصوت کوتاه کسره.

خداونـد را دو تجلی است:۱.تجلی وجودی ۲.تجلی شـهودی.تجلی وجودی همـان جلوه گری اوست در پهنـای وجود،تجلی و جلوه گری ای که سبب شد این همه آثار جامه وجود بپوشد؛اما تجلی شهودی،تجلی خداوند است بر دل سالک،پرده برگرفتن خـداست و از جلوه جمـال و جلال خود به سالـک چشانـدن.به نظر می رسـد حافـظ در این بیت به تجلی دومین اشاره دارد و جـام،دل عـارف اسـت؛دلی کـه از بـاده عشق الهی سـرشار است.گـاه کـه خداونـد پرده برگیرد و پرتـو جمـالی بر ایـن دل افکنـد،عـارف از دیـدن پرتو الهی گرفتـار طمعی خام می شود.این طمع خام می توانـد طمع خام وصال و اتحاد با حق باشـد یا خیـال باطـل دست یـابی به اسـرار وجود.و اگر این تجلی را تجلی وجودی بـدانیم،آنگاه«معنای این بیت و دو بیت بعـدی اشاره دارد به اینکه تجلّی خداونـد-که خود جلوه دیگری از عشق است-مبـدأ آفرینش است و در تجلی او تکرار نیست؛یعنی با آنکه تجلیـات او بی نهـایت و مـدام اسـت،ولی هر یـک کارسـاز و مؤثر است و تکراری نیست.در بیت اول می گویـد:جلـوه تـو در اعیان(جام)و تجلی تو بر ماسوا و اینکه معشوقانه جلوه گری کردی و معنای عشق(می)را به اهل معرفت چشانـدی،باعث شد که عارف(عاشق،اهل معرفت،انسان)در این طمع بیفتـد که خود را از طریق عشق با تو متحد ببیند؛یعنی قائل به اتحاد عشق و عاشـق و معشوق شود.به تعبیر دیگر عکس روی معشوق شـباهتی با چهره ی عاشق داشت(خلق الله آدم علی صورته)؛لذا از خنده می-یعنی از سـرمستی عشق-عارف(انسان،سالک)در طمع خام-یعنی ادعای وحدت و اتحاد-افتاد؛چرا که فرق و فاصـله ای در میان نمی دید».(ر.ک:حافظنامه،ص۴۸۶؛نیز ر.ک:غ۱۵۲،ب۱ و غ۱۸۳،ب۲).

بیت ۲:حسن:زیبایی،جمال/اوهام:جمع وهم:پندارها،خیالات،تخیلات.

«ن»:نماد:آینه نماد است از دل عارف و هستی./تشبیه:در آیینه اوهام:اوهام

ص:۱۳۱

به آینه تشبیه شده است.دور نیست اگر آینه را نمادی از ذهن و اندیشه و مغز آدمی بدانیم؛جایی که اوهام در آن شکل می گیرد./نغمه حروف:در تکرار مصوت کوتاه کسره در حسن روی تو(تتابع اضافات)و در تکرار«ر»و«ن».

«م»:تنها با یک بار تجلی جمال تو در آینه هستی(یا دل عارف)این همه تصویر وخیالات گونه گون در آیینه تخیلات آدمیان شکل گرفت.

«ت»:اگر آینه را هستی بدانیم،آنگاه بیت چنین توضیح می یابد که جمال تو تنها یک بار جلوه کرد (۱)و این جلوه گری سبب به وجود آمدن عالم کثرت شد؛یعنی همین جهان هستی با این همه پدیده های گوناگون.اما این تکثرات چیزی جز جلوه وجود و هستی خداوند نیستند؛هر چه هست،وجود واحد و منبسط خداوند است و کثرات تنها حاصل نگاه کثرت بین آدمیان و وهم و تخیل آنان است.به عبارتی دیگر کثرت،وهم است و اصالت و واقعیت ندارد؛آنچه هست،جلوه ای است یگانه از وجود واحد و منبسط خداوند. (۲)

و اگر آینه را دل عارف بدانیم،مراد آن تواند بود که با یک بار جلوه تو بر

۱- (۱) .البته در عرفان سخن از تجدد امثال است.بر اساس این باور خلقت بر پایه آفرینش های لحظه به لحظه،مدام و پی درپی مثل ها شکل گرفته است و بنابراین حضرت حق مدام در حال تجلی های متوالی است؛با این حال تمام هستی جلوه ای مختصر از آن حقیقت وجود است.

۲- (۲) .گزارشی که آمد تنها یکی از گونه های وحدت وجود است.در باب وحدت می توان از وحدت ماده،وحدت حقیقت،وحدت شهود،وحدت وجود و موجود،وحدت موجود،وحدت شؤونی،وحدت سنخی،وحدت شخصی،وحدت سریانی،وحدت اطلاقی و وحدت وجود و کثرت موجود سخن گفت.(ر.ک:وحدت وجود از علی مدرس مطلق،مبانی و اصول عرفان نظری از یدالله یزدان پناه و مبانی عرفان نظری از سعید رحیمیان).

قلب عارفان هرکس به فراخور انبساط وجودی و استعداد باطنی خویش به درک و تفسیری از آن نایل گردید.به بیانی دیگر،هر کدام به گونه ای دیگر تو را می فهمند و فهم آنان چیزی جز وهم و تخیل آنان نیست.

بیت ۳:عکس می:تصویری که در می می افتد؛مقصود همان تجلیات حضرت حق است./نگارین:زیبا و آراسته/نمودن:جلوه کردن،ظاهر شدن./ساقی:ساقی ازلی(خداوند)مراد است؛کسی که باده عشق و معرفت به سالکان می پیماید.(ر.ک:غ۱،ب۱).

«ن»:نماد:«عکس می»نمادی است از تجلیات حق.ساقی نیز نمادی از حضرت حق./نغمه حروف:در تکرار«ن»در مصراع نخست؛بویژه که در ابتدای واژه ها آمده است و در تکرار«ر»در مصراع دوم.

«م»:این همه تصاویری که در شراب افتاده و نقش های آراسته و زیبایی که آشکار شده است،تمامی پرتو و انعکاس روی ساقی است که در جام افتاده است.

«ت»:به نظر می رسد تجلی مورد بحث در این بیت همان تجلی وجودی است و بر این اساس عکس می و نقش نگارین،نقش ها و آثار گوناگون هستی است؛همین کثرات موجود در عالم آفرینش که تعیناتی از وجود حقند.و اگر تجلی مورد بحث،تجلی شهودی باشد،مقصود از این نقش های نگارین،تصورات مختلفی است که از پروردگار و جمال او در اذهان سالکان شکل گرفته است.در برخی نسخه ها به جای نگارین،مخالف آمده است که این با فرض دوم سازگارتر می نماید.

بیت ۴:غیرت:رشک و حسد،حمیت.در اصطلاح بیزاری معشوق است از اینکه عاشق جز او را نیز به دل راه دهد.عاشق نیز غیور است و غیرتمند؛چه نمی پسندد معشوق جز او را عاشق گیرد.(ر.ک:غ۴۹،ب۱۱)./خاصان:برگزیدگان،

نزدیکان،در اینجا مقصود نزدیکان و اولیای حق است./زبان بریدن:کنایه از خاموش و ساکت کردن/غم:مقصود غم عشق است./عام:هر کسی به جز اولیای خدا وعارفان حق؛کسانی که آگاهی و معرفت به حقایق الهی ندارند؛نیز مردم عوام.

«ن»:استعاره:استعاره مکنیه در استناد غیرت و بریدن زبان به عشق(تشخیص).عشق،انسانی انگاشته شده است که غیرت می ورزد و زبان می برد./مجاز:در صورتی که عشق را به معنای معشوق بگیریم،کاربرد مجازی است؛نیز اگر غم را در معنای عشق بگیریم،کاربردی مجازی خواهد بود./نغمه حروف:در تکرار مصوت«آ».

«م»:غیرت و حمیت عشق الهی زبان همه ی برگزیدگان و اولیای الهی را برید،به این جرم که چرا راز غم عشق او را فاش ساخته و در دهان عوام افکنده اند.

«ت»:خداوند غیور است و نمی پسندد راز عشق او ورد زبان هر کسی گردد.از همین روست که هر کس به قرب حق نایل شود و از خاصان و برگزیدگان گردد،زبانش از سخن در باب عشق الهی بازمی ماند و به قول سعدی:«آن را که خبر شد خبری باز نیامد».نیز از جنید نقل کرده اند که:«من عرف الله،کَلّ لسانه»؛هرکه خدا را شناخت،زبانش گنگ می گردد.

بیت ۵:مسجد:مسجد،صومعه،دیر و خانقاه در ادبیات عرفانی معمولاً جایگاه ایمان ظاهری و زهد خشک ریایی و فارغ از عشق و لطافت روحانی است./خرابات:میکده،در ادب عرفانی جایگاه عشق،معرفت و فنا و نقطه مقابل مسجد و صومعه و...است.درباره ریشه این کلمه دو نظر وجود دارد:

الف)از ریشه خرابه آمده است.از آنجا که در بلاد مسلمین،خرید و فروش و مصرف خمر ممنوع بوده،باده در خرابه های بیرون شهر توسط غیرمسلمانان یا مسلمانان غیرپای بند به اصول شرعی،خرید و فروش و مصرف می شده است و از همین رو کم کم خرابات به معنی میکده و شراب خانه به کار رفته است.واژه خرابات

کم کم به ادب عرفانی نیز راه یافت؛چه:الف)خرابات محل شرب باده و مست و خراب شدن بوده و در عرفان و تصوف نیز سخن از فنا و خراب شدن از اوصاف بشری می رفته است؛ب)شراب و باده در ادب عرفانی نمود معرفت و عشق و سکر و مستی های عارفانه و فنا بوده است و طبیعی است که وقتی سخن از باده و شراب رود از ملزومات آن همچون ساقی و میکده و خرابات نیز سخن گفته شود:

خراباتی شدن از خود رهایی است خودی کفر است اگر خود پارسایی است

نشانی داده اندت از خرابات که:التوحید اسقاط الاضافات

(گلشن راز،شبستری)

ب)برخی ریشه آن را از خورخورشید قدّس سره آباد می دانند و آن را بازمانده آیین ها و اماکن و شعائر مهرپرستی می دانند که بعدها به فرهنگ اسلامی-ایرانی نیز وارد شده است.(ر.ک:فرهنگ اشعار حافظ،۱۳۷۳،ص ۱۷۹-۱۹۸؛سبک شناسی،ملک الشعرا بهار،ج۲؛تاریخ سیستان،محمدتقی بهار،پاورقی ص ۱۲۰؛حافظنامه،ص ۱۵۱)./ازل:روز ازل؛همان روز که خداوند از انسان ها پیمان بر عشق و عبودیت خویش گرفت: ...أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ... .(اعراف/۱۷۲)و انسان ها پاسخ مثبت دادند که:بلی (۱)(نیز ر.ک:غ۲۲،ب۱۰).نیز روزی تواند بود که مشیت الهی سرنوشت آدمیان را رقم زده است.

«ن»:تضاد:میان مسجد و خرابات.نیز گونه ای تقابل میان ازل و فرجام./تلمیح:در اشاره به آیه شریفه ۱۷۲،سوره اعراف./نغمه حروف:در تکرار مصوت

ص:۱۳۵

۱- (۱) . وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی شَهِدْنا... :و آنگاه که پروردگار تو از فرزندان آدم،از پشت هایشان،نسل و نژاد آن ها را برگرفت و آن ها را بر خودشان گواه کرد که:آیا من پروردگار شما نیستم؟گفتند:چرا؛گواهی دادیم.

«آ»و مصوت کوتاه«ِ»در مصراع دوم.

«م»:من به اراده و اختیار خویش از مسجد به خرابات نرفتم،بلکه از روز ازل،تقدیر سرانجامی چنین برایم رقم زده بود.

«ت»:رفت و آمد میان مسجد و خرابات و از این به آن رفتن و از آن به این رفتن،حکایتی است که حافظ در جاهای دیگر نیز بدان اشارت کرده است:

گر ز مسجد به خرابات شدم خرده مگیر مجلس وعظ دراز است و زمان خواهد شد

یاد باد آنکه خرابات نشین بودم و مست وآنچه در مسجدم امروز کم است آنجا بود

خرابات در نگاهی عارفانه جایی است که باده عشق الهی می پیمایند؛جایی که خویشتن-یعنی انانیت ها-فرو می ریزد؛آنجا که دیواره های«من»ویران و خراب می گردد و سالک عارف در حق فانی می شود.خرابات،خانه طریقت است و عرصه حقیقت.از آن سوی،مسجد جایی است که تنها به ظاهر شریعت توجه می شود؛مکانی فارغ از حیاتی معنوی وبه دور از عشق و محبت حق.(نیز ر.ک:غ۱،ب۱؛غ۳۷،ب۳؛غ۷۱،ب۸ و غ۱۸۴،ب۱)

بیت ۶:دوران:ایهام دارد:الف)روزگار و زمانه ب)گردیدن،چرخش.

«ن»:تشبیه:در تشبیه گردش ایام و رفت و آمد روزان و شبان به دایره.دایره علاوه بر گردش،مفید تکرار مکررات نیز تواند بود،حاکی از آنکه روزگار و گردش آن حکایت مکرر رویدادهای مشابه و زندگی های تکراری است.نیز در تشبیه انسان گرفتار در دستان روزگار به پرگار./کنایه:«در گردش ایام افتادن»کنایه است از به وجود آمدن و پا به عرصه حیات نهادن./ایهام:واژه دوران به دو معنای یادشده ایهام دارد./تناسب و مراعات النظیر:میان دایره،پرگار،دوران و گردش.نیز میان ایام،گردش و دوران./نغمه حروف:در تکرار«د»،«ر»و مصوت بلند«آ»./جناس:جناس اشتقاق میان دایره و دوران.

ص:۱۳۶

«م»:کسی که پا به عرصه وجود نهد،در دایره گردش روزگار گرفتار می آید و چون شاخه پرگار چاره ای جز پیروی از آن ندارد.

«ت»:مدعای بیت ادامه مضمون بیت قبل است و تأکید بر جبر روزگار و سرنوشت.

بیت ۷:خم زلف:پیچ و تاب و خمیدگی و انحنای زلف/زنخ:زنخدان،چانه.مرحوم دهخدا میان زنخدان و زنخ فرق گذاشته است./چاه زنخ:فرورفتگی و گودی چانه.

«ن»:استعاره:چاه استعاره مصرّحه است از گودی چانه و دام نیزاستعاره مصرّحه از خم زلف./نغمه حروف:در تکرار«خ»،«ز»؛تکرار«د»در مصراع دوم و تکرار مصوت بلند«آ»./تکریر:در تکرار«چاه»و در تکرار«آه»در«چاه»و«آه».

«م»:دل که افتاده در چاه زنخدان تو بود،چنگ در خم زلف تو آویخت تا رها گردد؛اما در دام پیچ و تاب و شکن زلف تو گرفتار شد.افسوس که از چاه برون آمد و در دام گرفتار آمد!

«ت»:مقصود آن که دل عارف اسیر جلوه های جمال حق و مدام در بند آنان است و در همان حال،اشارت است به دشواری های راه عشق که پایانی بر آن نیست.نیز بیت را اشاره به هبوط انسان دانسته اند از بهشت جوار خداوند به عالم خاک به طمع جاودانگی.(ر.ک:حافظنامه،ص ۴۸۷)

بیت ۸:شدن:رفتن،گذشتن/خواجه:خطابی است احترام آمیز:آقا،سرور،وزیر./صومعه:عبادتگاه راهب(ترسایان و جز آنان)در بالای کوه وتپه؛دیر؛عبادتگاه مسیحیان.در فرهنگ واژگان حافظ جایی است چون مسجد،جایی که از عشق و خلوص و یکرنگی خبری نیست./بازم بینی:باز مرا ببینی.

«ن»:نماد:ساقی نمادی است از حضرت حق و پیر راه.نیز جام نمادی است

ص:۱۳۷

از الطاف و نعمات الهی و معرفت و عشق حضرت دوست و عنایات و همت و نظر پیر راه./نغمه حروف:در تکرار مصوت بلند«آ»/تکریر:در تکرار«با»./جناس:جناس زاید میان«باز»و«با».

«م»:ای خواجه!آن روزگار گذشت که بار دیگر مرا در صومعه و عبادتگاه ببینی؛زیرا از این پس سر و کار من با جمال ساقی است و لب پیمانه می.

«ت»:همان تقابل همیشگی مسجد و میخانه،زهد و عشق،ریا و خلوص،و متشرع و عارف است در بیانی زیبا و هنرمندانه.حافظ که گام به راه عشق و سلوک به سوی حق گذاشته و باده از جام معرفت و عشق می نوشد و جلوه محبوب را می نگرد،دیگر به رفتار زاهدانه و عبادت های خشک و بی روح التفاتی نخواهد کرد.

بیت ۹:غم:همان غم عشق است که در بیت چهارم از آن سخن رفت.غم عشق به سبب آسیب ها و گزش ها و رنج های آن به شمشیر مانند شده است./که(در کان):زیرا./نیک سرانجام افتادن:عاقبت به خیر شدن،سرانجامی نیک داشتن.

«ن»:تضاد:نوعی تقابل میان رقص کنان رفتن و شمشیر غم./تشبیه:تشبیه غم به شمشیر در شمشیر غم.گفتنی است می توان شمشیر را متعلق به غم دانست و در این صورت با کاربردی استعاری(مکنیه،تشخیص)روبه رو هستیم./تلمیح:ممکن است تلمیحی داشته باشد به حکایت حلاج که دست افشان و عیاروار به سوی دار می رفت(ر.ک:تذکره الاولیاء عطار)./نغمه حروف:در تکرار«ر»،«ش»و مصوت بلند«آ»و در تکرار«ک»و«ن».

«م»:در زیر شمشیر عشق محبوب می باید شاد و دست افشان رفت؛چه هر که کشته عشق او گردد،سرانجامی نیک خواهد داشت.

«ت»:دعوتی است به اینکه می باید سختی های راه عشق را با شادی و سرور تحمل کرد؛چه این سختی ها سالک را گام به گام از خود می ستانند و رها می سازند

ص:۱۳۸

و به وصال و فنای فی الله نزدیک تر می سازند. (۱)

بیت ۱۰:دم:لحظه./هر دمش:هر دم او را./دل سوخته:سوخته دل،غمگین،آزرده،مظلوم./گدا:فقیر،تهی دست.عاشق سالک،فقیر و نیازمند معشوق(حضرت حق)است؛سالک سراپا نیاز و فقر است و محبوب سراپا غنا و بی نیازی و ناز.(نیز ر.ک:غ۴۹،ب۱ توضیح درویش)./چه:چگونه./انعام:احسان؛عطا،بخشش و دهش.

«ن»:تناسب و مراعات النظیر:میان گدا و انعام./کنایه:گدا کنایه است از عاشق نیازمند./نغمه حروف:درتکرار«د»،«ت»و«ط»(با توجه به هم صدایی«ت»و«ط»و قریب المخرج بودن آنها با«د»).

«م»:هر لحظه در حق من دلسوخته و عاشق لطفی دیگر می نماید؛این عاشق نیازمند را بنگر که چگونه سزاوار لطف و احسان او شده ام.

«ت»:اشارتی است به الطاف مدام الهی در حق عاشق سالک.دور نیست که این الطاف همان گزش های شمشیر غم دوست باشد؛چه بلاهای حق تازیانه های سلوکند.با همین رنج ها و ابتلاها است که سالک در خویش فرو می ریزد و به شکستگی و عجزی می رسد که سرانجامش وصال و لقاء است. (۲)

بیت ۱۱:صوفی:پیرو طریقت تصوف.(نیز ر.ک:غ۷،ب۱)./نظرباز:کسی که به نگریستن به چهره زیبارویان عادت دارد.در نگاه عارفانه،نظرباز کسی است که در تمامی جلوه های هستی،حق را می نگرد؛کسی که در کثرات،وحدت را می بیند.این چنین نظربازی در فرهنگ حافظ از لوازم رندی است:

ص:۱۳۹

۱- (۱) .در مورد ارزش بلا و اثرات آن رجوع شود به کتاب هایی همچون«صراط»و«فوز سالک»از مرحوم علی صفایی حائری.

۲- (۲) .در باب عجز به عنوان یکی از مراحل سلوک رجوع شود به کتاب های صراط و اخبات از علی صفایی حائری.

عاشق و رند و نظربازم ومی گویم فاش تا بدانی که به چندین هنر آراسته ام

(برای رند ر.ک:غ۱۹۶،ب۴).

«ن»:تناسب و مراعات النّظیر:میان«حریف»و«نظرباز».‏/نغمه حروف:در تکرار«ن»و مصوت بلند«آ»؛تکرار«ز»و«ظ»(آمدن«ص»و«س»که صدایی نزدیک به«ز»دارند،تکرار«ز»و«ظ»را مؤثرتر ساخته است).

«م»:همه صوفیان باده نوش و نظربازند،اما در این میان،تنها حافظ عاشق و سوخته دل رسوا و بدنام شده است.

غزل ۲۰(۹۴)

۱زان یار دلنوازم شکری است با شکایت گر نکته دان عشقی بشنو تو این حکایت

بی مزد بود و منّت هر خدمتی که کردم یا رب مباد کس را مخدوم بی عنایت

۳رندان تشنه لب را آبی نمی دهد کس گویی ولی شناسان رفتند ازین ولایت

در زلف چون کمندش ای دل مپیچ کانجا سرها بریده بینی بی جرم و بی جنایت

۵چشمت به غمزه ما را خون خورد و می پسندی جانا روا نباشد خونریز را حمایت

در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود از گوشه ای برون آی ای کوکب هدایت

۷از هر طرف که رفتم جز وحشتم نیفزود زنهار از این بیابان وین راه بی نهایت

ای آفتاب خوبان می جوشد اندرونم یک ساعتم بگنجان در سایه ی عنایت

۹این راه را نهایت صورت کجا توان بست کش صدهزار منزل بیش است در بدایت

هرچند بردی آبم روی از درت نتابم جور از حبیب خوش تر کز مدّعی رعایت

۱۱ عشقت رسد به فریاد ار خود بسان حافظ قرآن ز بر بخوانی در چارده روایت

پرسش های غزل

۱.در بیت نخست،تکرار«ش»و ایجاد موسیقی خاص لفظی توسط آن،از

مصادیق کدام آرایه محسوب می شود؟

۲.شکر با شکایت را سبب چیست؟

۳.شکر با شکایت از مصادیق تضاد است یا پارادوکس؟

۴.آمدن شکایت و حکایت در بیت نخست شما را به یاد چه بیتی از چه کسی می اندازد؟

۵.منت به چه معانی ای می آید؟در اینجا به چه معنی آمده است؟در زبان امروز به چه معنی می آید؟

۶.بیت سوم شما را به یاد کدام حادثه بزرگ تاریخی می اندازد؟

۷.با توجه به واژه«ولی»و با عنایت به فضای بیت سوم،آیا می توان حافظ را شیعه دانست؟ (۱)

۸.شاهد یا شواهدی دیگر در غزل های حافظ بر شیعه بودن او بیابید.

۹.میان ولی و ولایت چه آرایه ای برقرار است؟

۱۰.در مورد جایگاه ولی و ولایت در اندیشه عرفا تحقیق کنید.

۱۱.در مورد مفهوم لغوی رند و سیمای او در غزل حافظ تحقیق کنید.

۱۲.آب در بیت سوم استعاره از چه تواند بود؟

۱۳.زلف در سنت کهن ادب پارسی به چه چیزهایی مانند شده است؟

۱۴.وجه شبه در تشبیه زلف به کمند چیست؟

۱۵.در سنت ادب پارسی دل عاشق را در چه جاهایی می توان یافت؟

۱۶.آیا می توان«مپیچ»در بیت چهارم را مصداقی از ایهام دانست؟

۱- (۱) .در باب مذهب حافظ می توان به منابعی همچون«درآمدی بر دین شناسی حافظ»از رضا بابایی رجوع کرد.

۱۷.«به»به چه معانی ای می آمـده است؟در بیت پنجم چه معنی می دهد؟آیا می توان مدعی شد دایره معنایی حروف اضافه در زبان امروز پارسی نسبت به گذشته تنگ تر شده است؟

۱۸.شب سیاه در بیت ششم استعاره از چیست؟

۱۹.در مورد ترکیب«کوکب هدایت»و استعاری و یا تشبیهی بودن آن بحث کنید.

۲۰.«کوکب هدایت»متأثر از کدام آیه شریفه تواند بود؟

۲۱.در مورد معانی مختلف وحشت تحقیق کنید.در بیت هفتم مقصود کدام معنی است؟

۲۲.«زنهار»از نظر دستوری چه نوع کلمه ای است؟موارد کاربرد آن چیست؟

۲۳.مقصود از«راه بی نهایت»در بیت هفتم چه راهی است؟

۲۴.«جوشیدن اندرون»کنایه است یا استعاره؟از چه؟

۲۵.دربیت هشتم«ساعت»به چه معنی به کار رفته است؟

۲۶.در مورد نکات بلاغی بیت هشتم بحث کنید.

۲۷.در مـورد مقامـات،منـازل و وادی هـای سـلوک الی الله تحقیـق کنیـد.(بـا رجـوع بـه کتـاب هـایی چـون منطـق الطیر،منـازل السائرین،صد میدان،مقامات اربعین،مصـباح الهدایه و مفتاح الکفایه،عوارف المعارف،اللمع و مقاله سلوک عارفان از بهاءالدین اسکندری).

۲۸.به نظر شما جایگاه مناسب تر بیت هشتم کجاست؟پس از بیت هفتم یا پس از بیت نهم؟

۲۹.در مورد انواع«را»در زبان کهن پارسی و مصادیق آن در این غزل تحقیق کنید.

۳۰.«صورت بستن»یعنی چه؟

۳۱.آب در بیت دهم به چه معنی است؟

ص:۱۴۲

۳۲.در مورد«مدعی»در غزل حافظ و دیدگاه های مطرح در این باره تحقیق کنید.

۳۳.در مورد عشق در غزل حافظ تحقیق کنید.

۳۴.«ت»در عشقت(بیت آخر)مضاف الیه کدام واژه است؟این جابه جایی ضمیر اصطلاحاً به چه نام هایی خوانده می شود؟

۳۵.درباره اختلاف نسخه های مصراع اول بیت آخر و معانی مختلف آن تحقیق کنید.

۳۶.مقصود از چهارده روایت قرآن چیست؟

۳۷.تأکید حافظ در بیت آخر بر چیست:عشق یا قرآن؟

۳۸.استعاره های غزل را مشخص نمایید.

۳۹.به نظر شما آیا تکرار هجای«سا»در ساعتم و سایه در بیت هشتم در ایجاد موسیقی لفظی مؤثر بوده است؟آن را ذیل چه آرایه ای می توان گنجاند؟

۴۰.در مورد تناسب ها و تضادهای آمده در غزل بحث کنید.حافظ در این غزل در کدام یک هنرمندانه تر عمل کرده است؟

۴۱.آیا می توان نمونه هایی از پارادوکس را در این غزل یافت؟

غزل ۲۱(۱۶۶) (روز هجران و شب فرقت یار آخر شد)

۱روز هجران و شب فرقت یار آخر شد زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد

آن همه ناز و تنعم که خزان می فرمود عاقبت در قدم باد بهار آخر شد

۳شکر ایزد که به اقبال کله گوشه ی گل نخوت باد دی و شوکت خار آخر شد

صبح امید که بد معتکف پرده ی غیب گو برون آی که کار شب تار آخر شد

۵آن پریشانی شب های دراز و غم دل همه در سایه ی گیسوی نگار آخر شد

باورم نیست ز بد عهدی ایام هنوز قصه ی غصه که در دولت یار آخر شد

۷ساقیا لطف نمودی قدحت پر می باد که به تدبیر تو تشویش خمار آخر شد

در شمار ارچه نیاورد کسی حافظ را شکر کان محنت بی حد و شمار آخر شد

درس هشتم

غزل ۲۲(۱۴۳) (سال ها دل طلب جام جم از ما می کرد)

اشاره

۱سال ها دل طلب جام جم از ما می کرد وانچه خود داشت ز بیگانه تمنَا می کرد

گوهری کز صدف کون و مکان بیرون است طلب از گم شدگان لب دریا می کرد

۳مشکل خویش برِ پیر مغان بردم دوش کو به تأییدِ نظر حلّ معما می کرد

دیدمش خرّم و خندان قدح باده به دست واندرآن آینه صد گونه تماشا می کرد

۵گفتم این جام جهان بین به تو کی داد حکیم گفت آن روز که این گنبد مینا می کرد

بیدلی در همه احوال خدا با او بود او نمی دیدش و از دور خدا را می کرد

۷این همه شعبده ی خویش که می کرد اینجا سامری پیش عصا و ید بیضا می کرد

گفت آن یار کزو گشت سردار بلند جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد

۹فیض روح القدس ار باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد

گفتمش سلسله ی زلف بتان از پی چیست گفت حافظ گله ای از دل شیدا می کرد

این غزل فضایی به صراحت عارفانه دارد،فضایی که در آن به نکاتی کلیدی و محوری در اندیشه عرفانی-همچون قرب حق به آدمی و رابطه خودشناسی و خداشناسی-اشاره می رود.

بیت ۱:دل:در عرفان مرتبتی بلند دارد،معدن اسرار است و جایگاه معارف الهی و عرش خداوند(«قلب المؤمن عرش الله الاکبر»،انسان کامل،ص ۲۳۷؛لا یسعنی

أرضـی ولا سـمائی ویسعنی قلب عبدی المؤمن؛احادیث مثنوی و احیاءالعلوم،ج۳،ص۱۲)./جام جم:جام جمشید؛از نظر تاریخی جـامی است که تـا قرن شـش به کیخسـرو منسوب بوده است.نشـانه هـای این جام را در شاهنامه فردوسـی و در داسـتان بیژن و منیژه،آنجا که سـخن از جام گیتی نما یا جهان بین رفته است،می توان سـراغ گرفت.(ر.ک:فرهنگ اساطیر،یاحقی؛داستان بیژن و منیژه در شاهنـامه-شاهنامه:۴۳۵).در شاهنـامه ذکری از انتسـاب جـام به جمشـید نیامـده است،ولی چـون شـهرت جم بیش از کیخسـرو بوده و همچنین به جهت پیدایش شراب به وسیله جمشید و به جهت تناسب لفظی جام با جم،کم کم جام کیخسرو به جام جم تبـدیل شـده است.از جهتی دیگر چون پدر جمشـید از پرورندگان گیاه«هوم»بوده و کم کم آثار هوم در باده و انگور دیـده شـده،انگـور بـه جـای هـوم آمـده و بـه جم نسـبت داده شـده و جـام بـاده نیز به او منسـوب گردیـده است.(ر.ک:جهـان فروری،ص ۳۴ و نیز:لغت نامه دهخدا،حافظنامه،آیینه جام و مکتب حافظ).

جـام جم در غزل حافـظ گـاه به معنـای جـام بـاده است و گـاه اسـتعاره از دل صـافی عارف؛چه این جام نمود اسـرار و معارف است،جامی است که حقایق عالم و حوادث آینـده را در آن می توان مشاهـده کرد و دلی نیز که صـیقل خورده باشـد و زنگار زدوده،جلوه گـاه معـارف و اسـرار ربـانی است و جایگـاه تجلیـات الهی.وامـا آدمیـان،غافل از قابلیتی که در درون آن ها نهفته است،جامی خیالی را می جویند که در افسانه ها در باره اش شنیده اند.

«ن»:اسـتعاره مکنیه:دل به گونه انسانی تصویر شده است که طلب می کند و تمنا می نماید(تشـخیص)./تناسب یا تقابل:بیگانه و مـا از جهتی تنـاسب دارنـد؛چون مـا همـان بیگانه برای دل است و افزون بر آن«ما»می توانـد در اینجا حکایت از حالت آگاهی ذهن باشد که احیاناً حقیقت را از طریق خردورزی می جوید،به تعبیری ما در

اینجا عقل تواند بود و در این صورت نوعی تقابل عقل و عشق را نیز می توان مشاهده کرد؛با این حساب،دل با بیگانه و ما،تقابل و تضاد دارد.(ر.ک:غزلیات حافظ،حسن انوری)./جناس:جناس زائد و شبه اشتقاق میان جام و جم.از آنجا که این دو پشت سر هم آمده اند،مصداقی از جناس مزدوج نیز هستند./نغمه حروف:در تکرار«ل»در آغاز مصراع نخست،در تکرار«د»و مصوت بلند«آ».

«ت»:حافظ دل را چون سالکی پرسش گر و جویای حقیقت می داند که از توجه به درون و سیر انفسی غافل است و به بیرون و سیر آفاقی متوجه و نمی داند جام جهان بین و اسرارنگر بواقع در درون خود انسان و در ژرفای دل است و شاید بتوان این بیت را حکایت تقابل عقل و عشق،استدلالات عقلانی و طریق تصفیه دل و انعکاسات ربانی دانست که طریق نخستین طریقی است بیگانه که راه به جایی نمی برد و دومین،راهی است که حجاب ملک و ملکوت را از برابر دیدگان آدمی برمی دارد:

زملك تا ملكوتش حجاب برگيرند هرآنكه خدمت جام جهان نما بكند

سنایی نیز نزدیک به این مضمون گوید:

قصّه جام جم بسی شنوی اندر آن بیش و کم بسی شنوی

به یقین دان که جام جم دل توست مستقر سرور و غم دل توست

چون تمنا کنی جهان دیدن جمله اشیا در آن توان دیدن

(مکتب حافظ،ص۱۶۲)

و رباعی منسوب به نجم الدین رازی و بابا افضل نیز به همین مضمون اشاره دارد:

ای نسخه ی نامه ی الهی که تویی وی آینه ی جمال شاهی که تویی

بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست از خود بطلب هرآنچه خواهی که تویی

(مرصادالعباد،صص۲و۵۵۲)

ص:۱۴۷

نکته ۱:گفتنی است که در ادب فارسی،سه ترکیب نزدیک به هم هست که معمولاً- نمود و نماد آینده نگری و خبر از دوردست ها و رازبینی است و گاه به جای هم نیز به کار می روند:جام جم،آینه اسکندر و خاتم سلیمان.

حتی گاه این سه با هم آمیخته می شوند؛از جمله آنکه خاتم جم گفته می شود و جام جم همراه با آیینه یا خاتم می آید:

آیینه ی سکندر جام جم است بنگر تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا

دلی که غیب نمای است و جام جم دارد زخاتمی که دمی گم شود چه غم دارد

حافظ در مواردی بسیار از این جام گفته است،گاه با تعبیر جام جم و گاه با تعابیری دیگر چون جام جهان بین،جام جهان نما،جام کیخسرو،جام گیتی نما و جام عالم بین:

هرآن که راز دو عالم ز خطّ ساغر خواند رموز جام جم از نقش خاک ره دانست

روان تشنه ی مارا به جرعه ای دریاب چو می دهند زلال خضر ز جام جمت

خیال جام خضر بست و جام کیخسرو به جرعه نوشی سلطان ابوالفوارس شد

گرت هواست که چون جم به سرّ غیب رسی بیا و همدم جام جهان نما می باش

گفتم این جام جهان بین به تو کی داد حکیم گفت آن روز که این گنبد مینا می کرد

به سرّ جام جم آنگه نظر توانی کرد که خاک میکده کحل بصر توانی کرد

جام جهان نماست ضمیر منیر دوست اظهار احتیاج خود آنجا چه حاجت است

نکته ۲:جام جمشید یا کیخسرو،دارای هفت خط بوده است و این هفت خط که همانند خطوط بروج فلکی ترسیم می شده،به گونه ای با نجوم درآمیخته بوده و با نگاه به این خطوط به اسراری دست می یافتند و از آینده خبر می دادند.این هفت خط را«خطوط عدل»و این جام را«جام عدل»نیز می گفتند.هفت خط جام عبارت بوده اند از:خط جور،بغداد،بصره،ازرق،ورشکر،کاسه گر و فرودینه.

ص:۱۴۸

(ر.ک:اصطلاحات دیوان خاقانی،سجّادی؛رساله شماره هفت،معین؛تحلیل هفت پیکر نظامی،معین و فرهنگ اساطیر،یاحقّی).این بیت حافظ:

پیر میخانه همی خواند معمایی دوش از خط جام که فرجام چه خواهد بودن

از همین پندار حکایت می کند.

بیت ۲:گوهری:«ی»وحدت برای تفخیم است.این گوهر ارزشمند همان جام جم در بیت پیش است که دل به دنبال آن بوده است؛گوهری آن قدر وسیع و گسترده که صدف هستی هم گنجایی آن را ندارد،گوهری که در واقع قابلیت های پنهان خود دل است،دلی که اگر صیقل خورد و مزکی گردد تا مرزهایی فراتر از تخیل دامن می گسترد و دلی می شود که به تعبیر صاحب گلشن راز منزل خداوند است:

بدان خردی که آمد حبّه ی دل خداوند دو عالم راست منزل

(گلشن راز)

گمشدگان لب دریا:مقصود کسانی است که هنوز بویی از عشق نشنیده اند و وارد دریای حقایق نشده و ره گم کرده اند.کسانی که راه را با عقل و استدلال می پیمایند و به علوم ظاهری بسنده کرده اند.

«ن»:تفخیم:«ی»در گوهری،یای وحدت برای تفخیم است./اضافه تشبیهی:صدف کون و مکان./نغمه حروف:واج آرایی در«ک»و«گ»در بیت قابل توجه است./تتابع اضافات:در«گم شدگان لب دریا».

«ت»:این گوهر مقصود و درشت تر از هستی را کسی به دست می آورد-و یا به بیانی دیگر این قابلیت نهفته آدمی در وجود کسی به فعلیت می رسد-که غوّاص دریای حقایق باشد،کسی که از مشکلات سلوک نهراسد و غریق بحر خدا شود و البته کسانی این گوهر را می شناسند و از این راز باخبرند که خود

ص:۱۴۹

تجربیـاتی چنین ژرف داشـته و آشـنایان بحر خـدا گشـته انـد،امـا دل حافـظ به اشـتباه آن را نزد نااهلان و مـدعیان بی خبر می جوید.گفتنی است سفر دریا در اصطلاح عرفا نمود سلوک راه عشق است و سفر خشکی نمود کسب علوم ظاهری.

بیت ۳:بر:پیشِ،نزد./پیر مغان:آرمان پیر حافظ که پیوندی از پیر ایران پیش از اسلام و پس از آن و از اسطوره های ساخته ذهن حافـظ اسـت.(ر.ک.جـام جهـان بیـن،اسـلامی نـدوشن؛مکتـب حافـظ،مرتضـوی؛حافظنـامه،خرمشـاهی و نیز ر.ک:مقـدمه و غ۱،ب۴)./دوش:دیشب.اصولاًـ در عرفـان،شب،زمـان دریـافت حقایق است؛زمانی که ستارگان معرفت در دل عارف طلوع می کنند؛حافظ نیز زمانی که از دریافت های عرفانی و شهودی خویش-واقعی یا شاعرانه-سخن می گوید،از دوش یاد می کند:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند واندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند

تأییـد:نیرو دادن،نیرومنـد کردن،توانـا گردانیـدن،توفیـق دادن،توفیـق./بـه تأییـد:بـا تأییـد،بـا یـاری./نظر:می توانـد ایهـام داشــته باشد:الف)نگاه ظاهری و اشارات چشم بدون حرف زدن.ب)بینش و معرفت و شناخت و بصیرت.حسن انوری بر این باور است که:سه توجیه می توان برای«نظر»در این بیت آورد:نگاه،اندیشه و علم نظر.

از بتان آن طلب ار حسن شناسی ای دل کاین کسی گفت که در علم نظر بینا بود

(ر.ک:غزلیات حافظ،انوری،ص۶۴ و حافظنامه،مباحث نظر و ایهام های آن،ص۷۰۵ و ۷۳۹).

«ن»:ایهام تناسب:بین«بر»و«دوش»/نغمه حروف:در تکرار«ش»،«ر»و مصوت کوتاه کسره.

ص:۱۵۰

«ت»:حافظ سالکی است عاشق که در جستجوی جام جم است،در پی گوهری است تا آن را فرادست آورد.او برای رسیدن به این مقصود،به راه بلد و راهنمای طریقت خویش-پیر مغان-رجوع و مشکل خویش را مطرح می کند.مشکل حافظ همان مشکل دل است که به دنبال جام جمی است که خود دارد،ولی بدان توجه نمی کند.

هروی در شرح خود در توضیح این بیت بر آن است که:تمنای دل و اینکه خرد من در برابر این تمنا عاجز مانده بود،برایم مشکل به وجود آورده بود.برای حل آن به پیر مغان-که وجودی روشن بین و هادی جویندگان راه حقیقت است-رجوع کردم و او به کمک نظرها و آراء و عقاید خویش معما را حل کرد.(غ ۱۴۰،ب۳،ص۶۰۵-۶۰۶)

بیت ۴:آینه:مقصود همان قدح باده است و گفتنی است که آینه در اینجا یادآور نظریه تجلی شهودی نیز هست و اشارتی است بدان که این راه با زدودن و صیقلی کردن دل آینه وش از کدورت ها و زرنگارها،پیمودنی است./صدگونه:صد عدد تکثری است و صدگونه تماشا اشارت است به کثرت آگاهی ها و اطلاعات پیر مغان؛راه رفته ای که به اسرار این راه آگاه است./تماشا:مصدر باب تفاعل است که باید«تماشی»باشد از ریشه مشی؛معنی اصلی کلمه باهم راه رفتن است،ولی چون در این گشت و گذار به دیدن گل و مظاهر طبیعت هم پرداخته می شود،به مجاز ملازمت،در فارسی امروز بیشتر به معنای دیدن مناظر یا نگاه کردن مطلق به کار می رود.کم و بیش در شعر حافظ این کلمه چهار معنی دارد:الف)گشت و گذار و تفرّج؛ب)دیدن؛ج)تأمّل و اندیشه و عبرت؛د)سرگرمی و مشغولی.(ر.ک:حافظنامه،ص ۵۲۸)

«ن»:اضافه تشبیهی:آینه جام./مجاز:صد در«صد گونه»مجاز است از

ص:۱۵۱

کثرت و بسیاری./صفت شمار یا تنسیق الصّفات:در مصراع نخست.

«ت»:پیر مغان و سالک واصل،با حالتی که قدح باده در دست دارد و در این آینه جام نگاه می کند،اسرار را آشکار می سازد و معمّای مطرح شده از طرف حافظ(سالک)را بیان می کند.گویا حلّ این مشکل برای این پیر بسیار آسان است و او خرّم و خندان توصیف می شود؛بر خلاف استدلالیانی که بخواهند این مشکل را حل کنند،ولی نمی توانند و از این روی خندان نخواهند بود.خرّم و خندان می تواند اشاره به حالت بسط عارفانه هم باشد.

بیت ۵:جام جهان بین:(ر.ک:جام جم در بیت اول همین غزل)./حکیم:از اسماء وصفات خداوند است که در قرآن کریم بارها آمده و خداوند مکرر به داشتن این صفت توصیف شده است.در اینجا نیز مقصود از حکیم حضرت حق است.گفتنی است در دیوان حافظ،حکیم به معنی فیلسوف و فرزانه یا پزشک بارها به کار رفته است،ولی در معنی مورد نظر در این بیت،تنها همین یک بار آمده است(ر.ک:حافظنامه،ص ۵۶۸)./گنبد مینا:گنبد آبگینه ای و شیشه ای،آسمان فیروزه رنگ و آینه مانند./کردن:آفریدن،ساختن.این فعل در این معنا بارها در متون ادب فارسی به کار رفته است:

خدایی که از خاک مردم کند عجب دارم ار مردمی گم کند

(سعدی)

دستخوش جفا مکن آب رخم که فیض ابر بی مدد سرشک من درّ عدن نمی کند

(حافظ)

«ن»:تقابل:میان«این»و«آن»./استعاره:گنبد مینا استعاره از آسمان آبی وآینه مانند./نغمه حروف:در تکرار«ن»و دو حرف قریب المخرج«گ»و«ک»./تکریر:در تکرار«این».

ص:۱۵۲

«ت»:چنین می نماید که خواجه که در جستجوی جام است و در این راه به اشتباه به بیگانگان گم شده مراجعه کرده و اینک برای حل معما به نزد پیر مغان رفته است،با دیدن مطلوب خویش در دستان او دیگر معمای خویش را از یاد می برد و یا حل شده می بیند و به سؤالی دیگر بسنده می کند.

بیت ۶:بیدل:دلداده،عاشق و شیدا./خدا را:برای خدا،شمارا به خدا.را به معنی حرف اضافه«قسم به،یا برای»است.برخی بدون توجه به این نکته،نسخه را به«خدایا»تغییر داده اند که درست به نظر نمی رسد.در نسخه اساس غنی و قزوینی هم به همین شکل«خدا را»آمده است.گفتنی است که این بیت در نسخه اساس خانلری وجود ندارد و در نسخه بدل ها آمده است و البته در همان جا«خدا را»ثبت شده است؛نه«خدایا».گرچه برخی از نظر ادبی تناسب«خدایا»و«خدا با»در مصراع اول را دلیلی بر ترجیح آن می دانند.حافظ در جایی دیگر نیز«خدا را»به همین معنی آورده است:

دل می رود ز دستم صاحبدلان خدا را دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا

«ن»:تلمیح:به آیاتی همچون ...أَیْنَ ما کُنْتُمْ... و نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیْهِ... ./نغمه حروف:در تکرار«د».

«ت»:مفهوم مصراع نخست نزدیک است به مضمون آیه شریفه: وَ هُوَ مَعَکُمْ أَیْنَ ما کُنْتُمْ... (حدید/۴)و نیز: ...وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ (ق/۱۶)و این مضمونی است که سرایندگان بسیاری از آن سخن گفته اند. (۱)

۱- (۱) .در این میان سروده سهراب سپهری با آن زبان و بیان خاصش حال و هوایی دیگر دارد: و خدایی که در این نزدیکی است/لای این شب بوها/پای آن کاج بلند/روی آگاهی آب/روی قانون گیاه/من مسلمانم/قبله ام یک گل سرخ/جانمازم چشمه/مهرم نور/دشت سجاده من...(هشت کتاب،ص۲۷۲)

جـان کلاـم در بیت آن که گر چه خداونـد از رگ گردن به مـا نزدیک تر است،ولی ما توجه نـداریم و از راه های دیگر او را می جوییم و می کوشـیم با اسـتدلال های منطقی و فلسـفی و با پای چوبین اسـتدلالیان خـدا را ثابت کنیم وحال آنکه با اندک تأمّلی خدا را می توان در درون خود یافت؛به بیانی دیگر این امر امری وجدانی است و نیازی به استدلال ندارد. (۱)

بیت ۷:سامری:مردی از بنی اسـرائیل و معاصـر حضرت موسی علیه السّلام که در غیاب آن حضرت که به کوه طور و به میقات بـا حق رفته بود،مردم سـاده دل را به پرسـتش گوساله ای زرّین،دعوت کرد و بسـیاری به او ایمان آوردنـد.به داسـتان سامری و گوسـاله او بارهـا در قرآن کریم اشاره شـده است،از جمله:سوره اعراف،آیات ۱۴۸ به بعـد و سوره طه،آیات ۸۶-۹۷.بر اساس آنچه در قرآن و تفاسـیر آمـده است هنگـامی که خداونـد سی شب (۲)با موسـی علیه السّـلام میقات نهاد(اعراف/۱۴۲)و برای مناجات و مراقبه بر فراز کوه سینا رفت و در آنجا احکام ده گانه به صورت لوح بر او نازل شد(اعراف/۱۴۵ و ۱۵۴)و خداوند با او سخن گفت(اعراف/۱۴۳)،در غیبت او،بنی اسـرائیل به شـیادی به نام سامری گرویدند که از ذوب زینت های زرّین آنان بتی به شـکل گوسـاله ساخت کهماننـد گاو از خود بانگ برمی آورد(اعراف/۱۴۸).چون موسـی بـاز گشت و قوم خویش را گمراه یافت،

ص:۱۵۴

۱- (۱) .سـعدی نیز از مضـمونی شبیه به همین بیت حافظ سـخن گفته است: دوست نزدیک تر از من به من است وینت مشکل که من از وی دورم چه کنم با که توان گفت که او در کنار من و من مهجورم (گلستان،خطیب رهبر،۱۶۴)

۲- (۲) .وعده خدا با موسـی*سی شب بود که سپس به چهل شب افزایش یافت.سامری از همین نکته برای فریب مردم استفاده کرد.

الواح را به زمین کوفت و با هارون،برادر و وزیر خود،درشتی(اعراف/۱۵۱)و سپس با سامری محاجّه کرد.موسی سامری را نفرین کرد و سامری ملعون و مطرود بنی اسرئیل شد و در شقاوت و شوربختی عمر گذراند.موسی نیز گوساله زرّین را سوزاند و خاکسترش را به دریا ریخت(طه/۹۸).(ر.ك:تفاسیر قرآن و قصص انبیاء و نیز حافظنامه؛ص۱۸۶-۱۸۹)./عصا:مقصود عصای حضرت موسی است که به اژدها تبدیل شد و در حضور فرعون و ساحران زبردست او ریسمان های آنان را که به شعبده و سحر به ظاهر به مارهایی تبدیل شده بودند فروبلعید.(من جمله رجوع کنید به:اعراف/۱۱۱-۱۲۰)./ید بیضا:در لغت به معنای دست سفید و براساس قرآن کریم و کتاب مقدس از معجزات حضرت موسی بود.چون آن حضرت دست در گریبان می کرد و برمی آورد دستان او سفید و درخشان می شد.(ر.ك:طه/۲۲ و ۲۳؛اعراف/۱۰۸ و شعراء/۳۳)

حافظ بارها به شیوه ای هنرمندانه به جنبه های گوناگون قصّه موسی اشاره کرده است؛نمونه را:

شب تار است و ره وادی ایمن در پیش آتش طور کجا موعد دیدار کجاست

لمع البرق من الطور و آنست به فلعلّی لک آتٍ بشهابٍ قبسی

یعنی بیا که آتش موسی نمود گل تا از درخت نکته توحید بشنوی (۱)

بانگ گاوی چه صدا بازدهد عشوه مخر سامری کیست که دست از ید بیضا ببرد (۲)

«ن»:تقابل:میان سامری و عصا وید بیضا از سویی و میان شعبده و عصا و ید بیضا از سویی دیگر./تناسب:میان سامری و شعبده./تلمیح:به معجزات

ص:۱۵۵

۱- (۱) .سه بیت متأثر و بر گرفته اند از سوره قصص/۲۲-۳۰.

۲- (۲) .اشاره به سوره اعراف/۱۴۹.

حضرت موسی و جریان گوساله سامری.

«ت»:به نظر می رسد فاعل در مصراع نخست همان عقل است که از دریافت شهودی حقیقت ناتوان است و راهی به ادراک حق،آن سوی حجاب ها و فاصله ها ندارد.پای چوبین او و نمایش های استدلالی و فلسفی او در برابر عارفانی که حضور حق را همه جا دیده اند و حقیقت را در تجلیات خداوند و فارغ از حجاب ها و یا بسیاری از حجاب ها دیده اند،به شعبده بازی های سامری و امثال او در برابر موسی و معجزات الهی او می ماند.

در واقع این بیت نیز حکایتی است از تقابل عقل و عشق،صحو و سکر و هشیاری و ناهشیاری که در منظومه فکری حافظ جایگاهی ویژه دارد.

نکته:این بیت نیز در نسخه اساس خانلری دیده نمی شود و اما در نسخه بدل های آن به دو شکل آمده است:یکی به همان شکلی که در نسخه قزوینی آمده است و دیگری بدین صورت:

آن همه شعبده ی عقل که می کرد آنجا ساحری پیش عصای ید بیضا می کرد

در نسخه بدل های قزوینی به جای شعبده خویش«شعبده عقل»هم ضبط شده است.

بیت ۸:آن یار:مقصود حسین بن منصور حلّاج،از بزرگان و پاک بازان عرفای اهل سکر است.اصالتاً از اهالی بیضای فارس و شاگرد جنید بغدادی،ابوالحسین نوری،سهل تستری و عمرو بن عثمان مکّی بود.او به وحدت وجود و عدم دوگانگی بین عاشق و معشوق قائل بود و از این جهت بانگ«انا الحق»می زد.ظاهربینان سخن او را دعوی الوهیت و اباحه دانستند و پس از سال ها زجر و زندان و بارها محاکمه،در بغداد محکوم به اعدام کرده و به دار آویختند و جسدش را سوزاندند و خاکسترش را به دجله ریختند(۳۰۹ ه.ق).گرچه به او

ص:۱۵۶

تهمت زدنـد که به اسـقاط شـرایع و وسایط قائل شـده و حج و نماز نمی گزارد،ولی آنچه درباره او نقل شده حکایت از علاقه وافر وی به نماز دارد؛چنانکه خواجه عبدالله انصاری گوید:«وی با آن همه دعاوی شبان روزی هزار رکعت نماز می کرد و آن شب که دیگر روز آن را بکشته اند،پانصد رکعت نماز کرده بود».(ر.ک:طبقات الصوفیه،ص ۳۸۱).

یکی از نزدیکـان حلّـاج به نام«ابراهیم حلوانی»که بیست سال در خـدمت او بود،از او نقل می کنـد:«هیـچ نماز واجب را بـدون غسل و وضو نخوانـدم و اکنون که هفتاد ساله ام،در مـدت پنجاه سال به انـدازه هزار سال نماز خوانـده ام؛آن هم نمازی که هر یـک قضـای نمـاز قبلی بـود».(ر.ک:اخبارالحلّـاج،ص ۱۹-۲۰).(برای شـرح مفصـل تر احـوال و آراء حلاـج،ر.ک:طبقـات الصوفیه،قوس زندگی حلاج،به قلم لویی ماسینیون،دایره المعارف اسلام؛حافظنامه،ص ۵۷۰).

گرچه حلاـج از تعصّب ظاهربینـان جـان به در نبرد،در نظر اهـل عرفان و معنی و حتی عامّه مردم،مقامی ارجمنـد یافت.حلاج و قصه اناالحق او در ادب پارسی و شعر شعرا مقامی بلند و ویژه پیدا کرده است:

در آ در وادی ایمن که ناگه درختی گویدت انی اناالله

انا الحق کشف اسرار است مطلق جز از حق کیست تا گوید انا الحق

روا باشد انا الحق از درختی چرا نبود روا از نیک بختی

جز از حق نیست دیگر هستی الحق هوالحق گو و گر خواهی انا الحق

جناب حضرت حق را دویی نیست در آن حضرت من و ما و تویی نیست

(گلشن راز،شبستری)

رموز سرّ انا الحق چه داند آن غافل که منجذب نشد از جذبه های سبحانی

حافظ

ص:۱۵۷

حلّاج بر سر دار این نکته خوش سراید از شافعی نپرسند امثال این مسائل

(حافظ)

چو منصور از مراد آنان که بردارند بردارند بدین درگاه حافظ را چو می خوانند می رانند

(حافظ)

اگر راه حقت باید ز خود خود را مجرّد کن

از ایرا خلق و حق نبود به هم در راه ربّانی

زبهر این چنین راهی دو عیار از سر پاکی

یکی زایشان انا الحق گفت و دیگر گفت سبحانی

(دیوان سنایی)

چنان بی خود شدند از خود که اندر وادی وحدت

یکی مست انا الحق گشت و دیگر غرق سبحانی

(دیوان عطار)

(ر.ک:حافظنامه،غ۱۹۱،ب۱).

«ن»:تلمیح:به داستان سر به دار شدن حلاج./تفخیم و بزرگداشت:در تصریح نکردن به نام حلاج./تقابل:میان«آن»و«این»./نغمه حروف:در تکرار«ر»و«آ».

«ت»:بیت اشارتی است به کتمان سر که از آموزه های مکرر و مؤکد عارفان بوده است.از پیامدهای افشای سر،شوراندن نامحرمان است،همچنان که در حکایت حسین منصور حلاج که بی پروا از یافته های شهودی خویش و اندیشه وحدت وجود می گفت،می توان دید.گفتنی است افشای اسرار به نامحرمان،غیرت حق را-که غیر را در این حریم نمی پسندد-نیز بر می انگیزد.«اناالحق»گفتن حلاج،گرچه حکایت از حقیقتی می کرد و به زبان عارفان و مطابق با ذوق آنان به فنا و وحدت وجود اشاره داشت،اما او بی پروایی کرد و این لطیفه را به

نامحرمان گفت و مخدّره غیب را به نااهلان نمود، (1)و همین سببی شد که غیرت حق او را به دار مجازات کشد و کشته بی صبری و غضب نامحرمان سازد.از این رو است که در طریقت عرفان،اسرار حق را باید با محرمان این عروس غیبی در میان نهاد.

بیت ۹:فیض:مصدر و واژه ای تازی است(فاض،یفیض،فیضاً،فیضاناً)به معنی روان شدن و سرازیر شدن آب و جز آن و مجازاً سرازیر شدن جود و عطا و بخشش است(لسان العرب).در اصطلاح به معنی بخشش و عطایی که بدون عوض و غرض انجام شود؛آنچه از انوار غیب بر دل سالک افتد؛بخشش بی علّت از سوی کرم الهی(ر.ک:غزلیات حافظ،انوری،ص ۶۵).

فیض در مکتب ابن عربی اصطلاحی مهم و فنی است و به دو نوع اقدس و مقدس تقسیم می گردد.(برای توضیح بیشتر در باب این دو فیض و تفاوت آن ها،ر.ک به منابعی همچون تجلی و ظهور در عرفان نظری از سعید رحیمیان؛مبانی و اصول عرفان نظری از یدالله یزدان پناه و حکمت عرفانی از علی امینی نژاد)./روح القدس:روح الامین،نام دیگر جبرئیل و فرشته وحی،جان و روح پاک و مقدس،در مسیحیت یکی از اقانیم ثلاثه(اب،ابن و روح القدس)است.در ادب عرفانی گاه به نفس و دم و القای ربّانی اطلاق می شود.در قرآن مجید به تأییدات خداوندی بر عیسی از سوی روح القدس اشاره شده است: ...وَ آتَیْنا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ الْبَیِّناتِ وَ أَیَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ... .(بقره/۸۷ و ۲۵۳ و مائده/۱۱۰)./مسیحا:لقب حضرت عیسی علیه السّلام از پیامبران اولوالعزم و صاحب کتاب آسمانی انجیل.شادروان غنی گوید:«الف»

۱- (۱) .از خواجه عبدالله انصاری نقل شده است که:آنچه منصور حلّاج گفت،من هم گفتم.او آشکارا گفت،من نهفتم.(ر.ک:سخنان پیر هرات،ص ۷۲).

مسیحا در آخر کلمه در زبان سریانی علامت اسم و در حکم«ال»در عربی است.(ر.ک:حواشی غنی،ص ۵۳؛حافظنامه،ص۱۲۵)؛مسیحا کلمه ای مأخوذ از عبری-ماشیاخ-به معنی نجات دهنده است.(لغت نامه،دهخدا).

حضرت مسیح علیه السّلام معجزات بسیار داشت،معجزاتی که می توان آنها را به سه دسته تقسیم کرد:الف)برخی فقط در کتاب مقدس آمده است؛مثل:تبدیل آب به شراب،صید ماهی کثیر،خشکاندن درخت انجیل،طوفان را فرونشاندن و بیرون کردن دیو از دیوانگان.ب)بعضی فقط در قرآن آمده است؛مانند:تکلم در گهواره،مسخ،اِخبار از غیب و آفریدن پرنده.ج)برخی نیز مشترک بین قرآن کریم و کتاب مقدس است؛مانند:مائده،شفا،زنده کردن مردگان،راه رفتن بر روی آب.(درباره نمودهای گوناگون عیسی در کتب مقدس و بازتاب آن در ادب فارسی به کتاب فرهنگ تلمیحات،شمیسا و کتاب چهره مسیح در ادب فارسی،قمر آریان مراجعه شود).حافظ در مواردی دیگر نیز به حضرت مسیح اشاره کرده است:

در آسمان نه عجب گر به گفته ی حافظ سرود زهره به رقص آورد مسیحا را

گر روی پاک و مجرّد چو مسیحا به فلک از چراغ تو به خورشید رسد صد پرتو

«ن»:استعاره:در انسان انگاشتن«فیض»(استعاره مکنیه/تشخیص)./تناسب و مراعات النظیر:میان روح القدس و مسیحا./جناس:جناس اشتقاق میان بکنند و می کرد./نغمه حروف:در تکرار«ر»،«د»و«ن».

«ت»:حافظ بر آن است که فیض و رحمت الهی همواره بر انسان های پاک و عیسی گونه جریان و سیلان دارد و مختص عیسی علیه السّلام نبوده است.اگر اکنون هم فیض الهی توسط روح القدس بر اولیا تعلق پذیرد،می توانند معجزات عیسی گونه را از خود نمایان سازند.

بیت ۱۰:سلسله:زنجیر،زلفان حلقوی و پیچ در پیچ و کمندگونه معشوق را

ص:۱۶۰

به سلسله تشبیه شده که در شعر حافظ«جای دل های عزیز است»:

به ادب نافه گشایی کن از آن زلف سیاه جای دل های عزیز است به هم برمزنش

شیدا:در اصل به فتح شین و در تداول به کسر آن،سرگردان،مجنون،شوریده،آشفته و شیفته.این واژه به نظر می رسد برگرفته از شید باشد./شید:حیله و مکر و زرق و سالوس؛بلند و افراشته.در عربی به معنی شیطان هم آمده است(فرهنگ معین).در زبان اکدی«شدو»نام عفریتی است(دیو ماده)و در عبرانی«شدو»و در آرامی«شدا»به معنی دیو است و شیدا دیوانه و لایعقل را گویند.(لغت نامه،دهخدا).

«ن»:تشبیه:در سلسله زلف./تناسب:بین زلف و سلسله از سویی و میان سلسله و شیدا از سویی دیگر؛از آنجا که زلف در شعر حافظ و دیگر غزل سرایان«جای دل های عزیز است»میان دل و زلف نیز تناسبی دیده می شود./استعاره:بتان استعاره مصرحه است از زیبارویان./تتابع اضافات:در سلسله زلف بتان./تکریر:در تکرار«گفت».

«ت»:در بیت پایانی نیزهمچون بیت نخستین سخن از دل است؛دل حافظ که شیدای معشوق است و در زلف گره گیر نگار گرفتار شده است،اما مقصود حافظ و ارتباط این بیت با فضای حاکم با غزل چیست؟واقع آن است که به صراحت و قاطعیت نمی توان سخنی گفت.«زلف»در عرفان نمود کثرات عالم است؛چه همان گونه که زلف چهره را می پوشاند،کثرات عالم نیز مانع دیدن وحدت و یکتایی خداوند است.بر این اساس شاید مراد آن باشد که:مشکل حافظ و سالکان دیگر این است که نتوانسته اند از کثرات عالم بگذرند و به وجود محض و یکدست الهی و فنای در آن برسند و یکتایی خدا را آن سوی تعینات و

کثرات عالم ببینند.(برای تفاسیر و برداشت های دیگر ر.ک:به غزلیات حافظ،انتشارات پیام نور،انوری،ص۶۶-۶۷).

نکته ۱:در نسخه های مختلف این غزل،چینش و توالی ابیات یکسان نیست و گاه در بعضی واژه ها نیز تفاوت هایی به چشم می خورد که به برخی از آنها اشاره کردیم،ولی باید در نظر داشت که دراکثر نسخه ها،بعد از بیت چهارم این بیت اضافه شده است:

آن که چون غنچه دلش(لبش)راز حقیقت بنهفت ورق خاطر از آن نسخه محشّا می کرد

درباره این اختلافات نسخه ها و توالی ابیات مراجعه شود به نسخه های حافظ:تصحیح قزوینی و غنی،غزل شماره ۱۴۳ و خانلری،غزل شماره ۱۳۶،ص۲۸۹.

نکته ۲:یکی از ویژگی های سخن حافظ تکرار مضمون است،ولی او این تکرار را با تغییر در تعبیر جبران می کند.یکی از دلایل این تکرارها شاید این باشد که او یک مفهوم را از زاویه های گوناگون می بیند و بیان می کند.دلیل دیگر این است که گاه حافظ مفهومی را به شکل کلی بیان می کند و سپس مصادیق آن را می آورد و این موضوع تکراری جلوه می کند؛ولی همان گونه که گذشت،تکرارهای حافظ به دلیل تعابیر گوناگون و هنرمندانه ملال آور نیست.دراین غزل هم در بیت نخست،سخن از دل بود و جام جم و بیگانه،سپس همان مضامین در بیت دوم به گوهر و صدف و گمشدگان لب دریا و سپس به آینه و قدح باده و جام جهان بین تعبیر شده است.

غزل ۲۳(۱۳۸)

۱یاد باد آن که زما وقت سحر یاد نکرد به وداعی دل غمدیده ی ما شاد نکرد

آن جوانبخت که می زد رقم خیر و قبول بنده ی پیر ندانم ز چه آزاد نکرد

ص:۱۶۲

۳کاغذین جامه به خوناب بشویم که فلک ره نمونیم به پای علم داد نکرد

دل به امید صدایی که مگر در تو رسد ناله ها کرد درین کوه که فرهاد نکرد

۵سایه تا باز گرفتی ز چمن مرغ سحر آشیان در شکن طره ی شمشاد نکرد

شاید ار پیک صبا از تو بیاموزد کار زانکه چالاک تر از این حرکت باد نکرد

۷کلک مشاطه ی صنعش نکشد نقش مراد هرکه اقرار بدین حسن خداداد نکرد

مطربا پرده بگردان و بزن راه عراق که بدین راه بشد یار و ز ما یاد نکرد

۹غزلیات عراقی است سرود حافظ که شنید این ره دلسوز که فریاد نکرد

پرسش های غزل

۱.بیت اول را از نظر بدیع لفظی مورد بررسی قرار دهید.

۲.بخت نیک در زبان فارسی با چه صفاتی همراه می شود؟

۳.مصراع نخست بیت دوم در نسخه های مختلف به چه صورت آمده است؟کدام یک ترجیح دارد؟چرا؟

۴.«رقم خیر و قبول زدن»به چه معنی است؟

۵.میان پیری و«آزاد کردن بنده»چه رابطه ای است؟

۶.از«جامه ی کاغذین»چه استفاده ای می شده است؟رابطه این جامه با«علم داد»چیست؟

۷.آیا می توان شستن جامه با خونابه(اشک خونین)را مصداقی از پارادوکس دانست؟

۸.تفاوت میان معنای صدا در زبان کهن پارسی و زبان امروز چیست؟

۹.«این کوه»استعاره از چیست؟

۱۰.رابطه فرهاد و کوه در چیست؟

۱۱.«مرغ سحر»کنایه از چه پرنده ای است؟

۱۲.در سنت ادب پارسی چه چیزهایی به شمشاد مانند می شده است؟

۱۳.«مشاطه صنع»یعنی چه؟

۱۴.«مشاطه صنع»استعاره از کیست؟

۱۵.مصراع نخست بیت هفتم را معنی کنید.

۱۶.مقصود از«حسن خداداد»چیست؟آیا حافظ شبیه به این ترکیب را در جای دیگری هم دارد؟

۱۷.«پرده بگردان»یعنی چه؟

۱۸.میان بار و باد در بیت هشتم چه آرایه ای برقرار است؟

۱۹.درباره ایهام در«غزلیات عراقی»توضیح دهید.

۲۰.ره در اصطلاح موسیقی به چه معنی است؟

۲۱.مقصود از«این ره»چیست؟

۲۲.نمونه هایی از مراعات النظیر را در غزل بیابید.

۲۳.نمونه هایی از استعاره مکنیه را در این غزل مشخص کنید.

۲۴.نمونه ای از صنعت طباق را در غزل پیدا نمایید.

غزل ۲۴(۱۶۹) (یاری اندر کس نمی بینیم یاران را چه شد)

۱یاری اندر کس نمی بینیم یاران را چه شد

دوستی کی آخر آمد دوستداران را چه شد

آب حیوان تیره گون شد خضر فرّخ پی کجاست

خون چکید از شاخ گل باد بهاران را چه شد

۳کس نمی گوید که یاری داشت حقِّ دوستی

حق شناسان را چه حال افتاد یاران را چه شد

لعلی از کان مروت برنیامد سال ها

تابش خورشید و سعی باد و باران را چه شد

ص:۱۶۴

۵

شهرِ یاران بود و خاک مهربانان این دیار

مهربانی کی سر آمد شهریاران را چه شد

گوی توفیق و کرامت در میان افکنده اند

کس به میدان در نمی آید سواران را چه شد

۷صد هزاران گل شکفت و بانگ مرغی برنخاست

عندلیبان را چه پیش آمد هزاران را چه شد

زهره سازی خوش نمی سازد مگر عودش بسوخت

کس ندارد ذوق مستی میگساران را چه شد

۹حافظ اسرار الهی کس نمی داند خموش

از که می پرسی که دور روزگاران را چه شد

ص:۱۶۵

درس نهم

غزل ۲۵(۱۵۲) (در ازل پرتو حسنت زتجلی دم زد)

۱در ازل پرتو حسنت زتجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

جلوه ای کرد رخت دید ملک عشق نداشت عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد

۳عقل می خواست کزان شعله چراغ افروزد برق غیرت بدرخشید و جهان بر هم زد

مدّعی خواست که آید به تماشاگه راز دست غیب آمد و بر سینه ی نامحرم زد

۵دیگران قرعه ی قسمت همه بر عیش زدند دل غمدیده ما بود که هم بر غم زد

جان علوی هوس چاه زنخدان تو داشت دست در حلقه ی آن زلف خم اندر خم زد

۷حافظ آن روز طرب نامه ی عشق تو نوشت که قلم بر سر اسباب دل خرّم زد

بیت ۱:ازل:زمانی بی آغاز،آغاز آفرینش،آغاز غیرزمانی./حسن:زیبایی،جمال./دم زدن:سخن گفتن./تجلی:در لغت به معنی جلوه کردن و آشکار شدن است و در اصطلاح از مهم ترین واژگان کلیدی تصوف و عرفان است.تجلی را تقسیمات مختلفی است از جمله تجلی وجودی و شهودی. (۱)تجلی وجودی ظهور حضرت حق است در صور اعیان موجودات و به عبارتی دیگر

۱- (۱) .در این تقسیم بندی و توضیحات آمده غرض پرهیز از پیچدگی و غموض بوده است.از همین منظر و در نگاهی دقیق تر می توان تجلی را به تجلی عینی،تجلی وجودی شهودی،تجلی شهودی و تجلی علمی اعتقادی تقسیم کرد.

عالم خارجی، (۱)و تجلی شهودی تجلی اوست بر دل عارف و مشاهده آنان صفات جمال و جلال الهی را. (۲)در این جا مقصود تجلی وجودی و یا مرحله ای از آن است.(نیز ر.ك:غ۱۱۱،ب۱ و غ۱۸۳،ب۲)./دم زدن:سخن گفتن،صحبت کردن.

«ن»:استعاره:استعاره مکنیه در اسناد دم زدن به پرتو حسن و در اسناد آتش افروزی به عشق(تشخیص)./تناسب:با توجه به ادبیات عرفا،میان ازل،حسن،پرتو،تجلی و عشق؛و نیز عشق و آتش./نغمه حروف:در تکرار«ز»در مصراع نخست و نیز در تکرار«ش»در مصراع دوم.

«ت»:فهم این غزل که جهان نگری حافظ و نگاه انسان شناختی او را در هنرمندانه ترین بیان به تصویر کشیده است،جز با فهم نگاه عرفا در این باب میسر نیست،از این رو در آغاز گریزی نیست از آن که به اجمال و گذرا به نکاتی اشاره گردد:۱.خداوند زیبا است و زیبایی را دوست می دارد و از همین رو عاشق نگریستن زیبایی ها و کمال های خویش است؛۲.خداوند را دو کمال است:کمال ذاتی و اسمائی؛۳.کمال ذاتی حق متوقف برهیچ نمود و ظهوری نیست:خداوند جمال و کمال ذاتی خویش را در آینه ذات بدون حضور غیر می نگرد و در این شهود به غیر افتقاری نیست؛۴.اما کمال اسمائی موقوف است بر ظهور اثر. (۳)این ظهور-یعنی ظهور ذات مقدس حق در شئونات

ص:۱۶۸

۱- (۱) .به عبارتی دقیق تر تجلی مؤثر و کارگشا در تکوین و خلق عالم در قوس نزول و حصول عوالم مترتب با درجات مختلف.

۲- (۲) .این تجلی را که در قوس صعود تأثیری شگرف دارد،تجلیات عروجی نیز نامیده اند.

۳- (۳) . لیک در ضمن آن کمال دگر دید موقوف بر ظهور اثر پیش اهل شعور و دانایی لقب آن کمال اسمائی (هفت اورنگ و سلسله الذهب جامی،دفتر دوم)

مختلف و صور و تعینات گوناگون-را جلاء (۱)و شهود آن را استجلاء نامیده اند.به عبارتی دیگر جلاء یعنی ظهور حق در اطوار مختلف وجود و مراتب گوناگون کون و مجالی و صور مختلف آفرینش-عوالم روح و مثال و حس و...-و استجلاء یعنی شهود خداوند خویشتن را در همین مراتب یاد شده؛۵.از این منظر آنچه حضرت حق را به آفرینش می انگیزد،عشق به شهود کمال اسمائی خویش است و بنابر این انگیزه و چرایی آفرینش،عشق حق است به دیدن محاسن و زیبایی های خود؛(۲)۶.این عشق سرچشمه تمامی عشق ها و محبت ها است،هرکجا محبتی است و عشق و مودتی،تعیناتی است از همین عشق؛ ۷.با این تلقی از آفرینش و چرایی آن،عشق در تمامی مظاهر آفرینش جاری و ساری است؛۸.با وجود سریان عمومی عشق،از نگاهی دیگر عرفا عشق را خاص انسان (۳)دانسته اند و یا کمینه در سنجش آدمی و ملک،فرشتگان

۱- (۱) .جلاء را گاه کمال جلاء و استجلاء نامیده اند(ر.ک:اشعه اللمعات،لوامع،لوایح،نقد النصوص و سلسه الذهب،همه از جامی).در برخی منابع کمال جلاء را کمال ظهور حق در انسان کامل و کمال استجلاء را جمع حق بین شهود نفس خود به نفس خود در نفس خود دانسته اند(ر.ک:مصباح الانس قونوی و کشاف تهانوی).نیز جلاء را«ظهور و جلوه ذات خداوند برای خودش و در خودش»و استجلاء را«ظهور و جلوه ذات حق برای خودش و در تعینات خلقی»تعریف کرده اند(ر.ک:حکمت عرفانی،اصطلاحات الصوفیه کاشانی،هزار و یک نکته حسن زاده آملی و تمهید القواعد صائن الدین ترکه اصفهانی).

۲- (۲) .این مدعا مستند شده است به آنچه حدیث خوانده شده است:«کنت کنزا مخفیا و احببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف».

۳- (۳) .برخی منابع عرفانی امانتی را که خداوند برهستی عرضه می دارد و تنها انسان حامل آن می گردد،عشق دانسته اند.

را بی بهره از عشق دانسته اند. [(۱)](ر.ک:مقاله های«جامی ومشکل عشق»،فصل نامه ادبیات عرفانی و اسطوره شناختی و نیز«جامی و حدیث مکرر عشق»،مجله ادب فارسی هر دو از بهاءالدین اسکندری).

براساس توضیحاتی که در مقدمه آمد،بیت نخست می تواند اشارتی باشد به تجلی وجودی خداوند و سریان عمومی عشق در تمامی هستی. [(۲)]اما از نگاهی دیگر شاید بتوان آن را بر آگاهی حضرت حق بر کمال اسمائی خویش و عشق او به ظهور و بروز و شهود آن حمل کرد،عشقی که انگیزه آفرینش می گردد و جهانی را می آفریند وبه تعبیری در عالم آتشی به پا می کند.این معنای دوم با مضمون بیت بعد همخوانی بیشتری دارد،چه به دنبال و بلافاصله پس از ادعای سریان عشق در تمامی هستی،مستثنی کردن فرشتگان و آن گاه اختصاص آن به آدمی شاید به دور از منطق-حتی منطق شعر-باشد؛مگر آنکه عالم در بیت نخست شامل فرشتگان نگردد.

بیت ۲:جلوه کردن:خود را نشان دادن./مَلَک:فرشته./عین آتش شدن:مانند آتش شدن،درست مانند آتش شدن.عین چیزی شدن،شدت شباهت را نشان

ص:۱۷۰

۱- (۱) .عطار از معدود کسانی است که فرشتگان را نیز صاحب عشق می داند اما معتقد است آنان درد ندارند: قدسیان را عشق هست و درد نیست درد را جز آدمی در خَورد نیست منطق الطیر

۲- (۲) .درآغاز بی زمان،خداوند که حسن بی پایان دارد،به اقتضای حب ذاتی و جمال جلوه جویش که آینه می جست و می خواست که از کنز مخفی به مرحله شناختگی برسد،تجلی ذاتی یافت و فیضان اقدس،صورت علمی یا اعیان ثابته ماهیات جمله ممکنات،از جمله عشق را پدید آورد و سپس با تجلی دوم عشق پیدا شد...و درهمه هستی سریان یافت و هستی را بیکباره در آتش خود...شعله ور ساخت.»(حافظنامه،ص۶۰۳).

می دهد،به گونه ای که چیزی از جنس چیزی دیگر گردد و تفاوتی میان آن دو متصور نشود.

«ن»:تقابل و تضاد:گونه ای تقابل میان ملک و آدم./تلمیح:می توان بیت را اشاره ای دانست به آیه شریفه عرض امانت: إِنّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ فَأَبَیْنَ أَنْ یَحْمِلْنَها وَ أَشْفَقْنَ مِنْها وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ إِنَّهُ کانَ ظَلُوماً جَهُولاً (احزاب/۷۲)./نغمه حروف:در تکرار«ش»بویژه که در واژه های پشت سر هم آمده است؛و در تکرار«ر».

«م»:حاصل کلام آنکه رخ حضرت حق جلوه ای می کند،اما فرشتگان که از عشق خبر ندارند مجذوب آن نمی شوند،این بی اعتنایی سبب می شود تا غیرت خداوند تحریک گردد و آتش عشق به خود را برجان آدم زند و به بیانی دیگر موجودی بیافریند که عشق به حضرت حق را می فهمد.

بیت ۳:چراغ افروختن:روشن کردن چراغ،کنایه از بهره بردن.

«ن»:استعاره:استعاره مکنیه(تشخیص)در تعبیر«عقل می خواست»؛شعله نیز استعاره مصرحه است از عشق؛«برق غیرت»را هم می توان مصداقی از استعاره مکنیه دانست:می شود غیرت را چیزی مانند خورشید یا چراغ تصور کرد که شعله ای از آن بر جهان تابیده است./تشبیه:برق غیرت را اضافه تشبیهی نیز می توان پنداشت./تناسب:میان شعله،چراغ،برق و درخشیدن./کنایه:چراغ افروختن کنایه است از بهره مند شدن./نغمه حروف:در تکرار«ر».

«م»:عقل می خواست از شعله عشق چراغی روشن کند و بهره ای ببرد،اما آذرخش غیرت الهی درخشید و جهان را بر هم زد.

«ت»:عقل که توان محدودی در معرفت دارد و البته در سنت ادبی،در تقابلی دیرین با عشق است،می خواهد از این شعله کسب فیض کند؛به عبارتی

ص:۱۷۱

او نیز می خواهد در معرفت حضرت حق شریک گردد،اما عقل ناتوان است و پاهایش چوبین و بی تمکین؛پس غیرت الهی که هر کس و ناکس را به حریم خویش راه نمی دهد و عقل را نامحرم می داند،می آشوبد و جهان را بر هم می زند و عقل را به حرم معرفت و وصال راه نمی دهد.

بیت ۴:مدّعی:ادّعا کننده.حافظ معمولاً کسی را مدعی می خواند که مدعی عشق است ولاف آن را می زند،اما بویی از عرفان و عشق نبرده است.مدعی در این جا می تواند همان عقل جزئی نامحرم باشد.برخی نیز آن را مَلَک یا شیطان دانسته اند./تماشاگه راز:جایی که می توان رازهای الهی را مشاهده کرد./دست غیب:همان غیرت الهی است که نامحرمان را در حریم عشق و رازورزی وصال نمی پسندد.

«ن»:تناسب:میان دست و سینه./استعاره:استعاره مکنیه(تشخیص)در مدعی و نامحرم،اگر مقصود از این دو عقل باشد.نیز استعاره مکنیه در دست غیب./نغمه حروف:در تکرار«س»و«ز»و نیز«د»و«ت».(این حروف دو به دو با هم قریب المخرج هستند).

«م»:مدعی بر آن بود که برای دیدن اسرار به تماشاگه راز آید،اما او نامحرم بود و شایسته اسرار نبود،پس دست غیب بیرون آمد و بر سینه اش زد و او را از آن حریم راند.

«ت»:مدعی همان عقل نامحرم است که شایسته دیدن اسرار نیست و دست غیب که غیور است و بیگانه را در حریم حرم نمی پسندد،او را می راند.گفتنی است سودی مدعی را شیطان دانسته است.

بیت ۵:دیگران:برخی این دیگران و بیگانگان با عشق الهی را اشاره به ملائکه و نیز همه موجوداتی که از پذیرفتن امانت سر باز زدند،دانسته اند،اما به نظر می رسد رواتر آن باشد که همه بیگانگان با عشق-از جمله بسیاری از

انسان ها-مراد باشد./قسمت:سرنوشت،تقدیر.

«ن»:استعاره:استعاره مکنیه(تشخیص)در دل غمدیده./تضاد:میان عیش و غم./جناس:جناس لاحق میان هم و غم؛جناس اشتقاق و ملحق به زاید میان غم و غمدیده،و جناس زاید میان هم و همه./نغمه حروف:در تکرار«ق»، (۱)«د»و«ر».

«م»:همه نصیب دیگران از سرنوشت شادی و خوش گذرانی بود؛در این میان دل غمدیده ما بود که بهره اش جز غم نبود.

«ت»:این غم غم عشق است؛غمی که شیرین است و عارف آن را بر تمامی شادی های حقیر و زودگذر دنیای مادی ترجیح می دهد؛غمی که با امید وصال همراه است؛غمی که به آدمی معنای انسان بودن می دهد.

بیت ۶:علوی:آسمانی،بالایی،علوی هم با ضمه و هم با کسره عین تلفظ می شود./جان علوی:روح آسمانی که از عالم بالا و عالم امر و ملکوت می آید؛جانی که نفحه الهی است./چاه زنخدان:فرورفتگی و گودی چانه./زلف خم اندر خم:در سنت شعر پارسی زلف زیبا و خواستنی زلفی است که شکن بر شکن و تابدار باشد.افزون بر آن از آنجا که زلف چون طنابی برای رفتن به چاه زنخدان دانسته شده است،در تناسب با طناب و ریسمان یادآور تابیدگی ها و خمیدگی های آن نیز هست.

«ن»:تشبیه:تشبیه زنخدان به چاه./استعاره:استعاره مکنیه در تشبیه زلف به طنابی که بدان به چاه روند و درآیند./نغمه حروف:در تکرار«ز»و«س»(دو

ص:۱۷۳

۱- (۱) .امروز در لهجه بسیاری از مردم«ق»و«غ»همانند و یا نزدیک به هم تلفظ می گردند و بنابراین در این بیت می باید از تکرار«ق»و«غ»سخن گفت،اما در شیراز و مناطقی از فارس این دو کاملاً متمایز از هم تلفظ می گردند.در زمان حافظ مردم شیراز این دو حرف را چگونه تلفظ می کرده اند،خدا می داند.

حرف قریب المخرج)و تکرار«خ».⁄تکریر:در تکرار«خم».

«م»:جان آسمانی آرزوی رسیدن به زنخدان تو را داشت؛پس به زلف پیچیده و تاب دار تو دست زد و آویخت تا خود را به ژرفای این چاه برساند.

«ت»:جان علوی که از عالم وحدت و یگانگی و وصال دور افتاده بود و در اسفل السافلین و دام جهان و قفس تن گرفتار آمده بود،آرزوی دیدار زیبایی ها و جمال حق را داشت،اما این راه با گام های عقل پیمودنی نیست،پس به عشق و عرفان روی آورد.

در این تصویرسازی به نکاتی باید توجه داشت:الف)رفتن به چاه زنخدان در ظاهر رفتن از فراز به فرود است،اما در این جا نمادی است از شهود صفات جمالی حق؛یعنی سلوک در قوس صعودی و شهود تجلی حق.ب)جلوه ای مؤثر و زیبا از هنر حافظ را در این تصویرسازی می توان مشاهده کرد:برای رفتن به چاه نیاز به طناب است،عاشق نیز برای رفتن به چاه زنخدان یار،متوسل به گیسوی تابدار و طناب مانند او می گردد.

بیت ۷:طرب:شادی،شادمانی و نشاط.⁄طرب نامه:نامه ای که حاکی از شادی وشوق باشد؛شادی نامه،کتاب شادی.⁄اسباب:وسایل ابزار و آلات.⁄قلم بر چیزی زدن:کنایه از محو و نابود کردن.

«ن»:پارادوکس:میان«طرب نامه نوشتن»و«قلم بر سر اسباب دل خرّم زدن».⁄تناسب و مراعات النّظیر:میان طرب و خرّم.⁄کنایه:در قلم بر چیزی زدن.⁄تشبیه:در طرب نامه عشق.

«م»:حافظ زمانی نامه عشق تو را نوشت که به همه آنچه دل را شادی می بخشد،پشت پا زد.

«ت»:راه عشق به حق راهی است که سالک به شادی ها و سرورهایی

ص:۱۷۴

غیرقابل وصف دست می یابد؛اما راز سلوک در این راه،گذشتن از شادی های حقیر و کم مایه دنیوی و مادی است.با گذشتن از همین شادی های حقیر و تن دادن به سختی ها و رنج های سلوک است که می توان به خرّمی های بلند و وصف ناپذیر دست یافت.

غزل ۲۶(۱۵۴) (راهی بزن که آهی بر ساز آن توان زد)

اشاره

۱راهی بزن که آهی بر ساز آن توان زد شعری بخوان که با او رطل گران توان زد

بر آستان جانان گر سر توان نهادن گلبانگ سربلندی بر آسمان توان زد

۳قدّ خمیده ی ما سهلت نماید اما بر چشم دشمنان تیر از این کمان توان زد

در خانقه نگنجد اسرار عشقبازی جام می مغانه هم با مغان توان زد

۵درویش را نباشد برگ سرای سلطان ماییم و کهنه دلقی کاتش در آن توان زد

اهل نظر دو عالم در یک نظر ببازند عشق است و داو اول بر نقد جان توان زد

۷گر دولت وصالت خواهد دری گشودن سرها بدین تخیل بر آستان توان زد

عشق و شباب و رندی مجموعه ی مراد است چون جمع شد معانی گوی بیان توان زد

۹شد رهزن سلامت زلف تو وین عجب نیست گر راهزن تو باشی صد کاروان توان زد

حافظ به حقّ قرآن کز شید و زرق باز آی باشد که گوی عیشی در این جهان توان زد

پرسش های غزل

۱.راه در بیت نخست به چه معناست؟در مورد اصطلاحات موسیقی در غزل حافظ تحقیق کنید.(به منابعی همچون«حافظ و موسیقی،ملّاح»رجوع کنید).

۲.آیا میان زدن در مصراع نخست و دوم بیت اول جناس برقرار است؟چرا؟

۳.میان راه و آه چه جناسی دیده می شود؟

۴.در مورد ایهام در«ساز»توضیح دهید.

۵.آیا می توان بیت دوم را مصداقی از پارادوکس دانست؟

۶.معانی مختلف سهل چیست؟کدام معنی در بیت سوم مناسب است؟

۷.مقصود از«جام می مغانه»چیست؟

۸.بیت چهارم را با نگاهی عرفانی تفسیر کنید.

۹.برگ در زبان کهن پارسی چه معانی ای دارد؟در این غزل به چه معنی آمده است؟

۱۰.لباس مخصوص صوفیان و درویشان چه نام هایی داشته است؟

۱۱.مقصود از«اهل نظر»کیانند؟چه نسبتی میان اهل نظر و رند و پیر مغان در غزل حافظ برقرار است؟

۱۲.در مورد مفهوم نظر و نظربازی و ایهام های آن در شعر حافظ تحقیق کنید.

۱۳.با توجه به بیت ششم موانع سلوک چه هستند؟

۱۴.در مورد انگیزه های مختلف عبادت و سلوک در نگاه حافظ و نیز در گفتارهایی از امام علی علیه السّلام و امام صادق علیه السّلام تحقیق کنید.

۱۵.«داو بر چیزی زدن»یعنی چه؟

۱۶.درباره اصطلاحات نرد و شطرنج در شعر حافظ تحقیق کنید.

۱۷.در مورد ایهام های بیت هشتم بحث کنید.

۱۸.سلامت و عافیت در غزل حافظ به چه معناست؟

۱۹.قرآن در نگاه حافظ چه جایگاهی دارد؟

۲۰.با توجه به بیت پایانی،چرا حافظ خود را اهل ریا و زرق دانسته است؟نمونه هایی دیگر از این مضمون سازی را در شعر حافظ بیابید.

۲۱.«گوی چیزی زدن»به چه معناست؟

۲۲.«گوی عیش»چه نوع اضافه ای است؟

۲۳.نمونه هایی از تناسب و مراعات النظیر را در این غزل ذکر نمایید.

۲۴.نمونه ای از صنعت سیاقه الاعداد(نام شمار)را در غزل بیابید.

۲۵.چه نمونه هایی از جناس و انواع آن در غزل سراغ دارید؟

غزل ۲۷(۱۷۸) (هرکه شد محرم دل در حرم یار بماند)

۱هرکه شد محرم دل در حرم یار بماند وانکه این کار ندانست در انکار بماند

اگر از پرده برون شد دل من عیب مکن شکر ایزد که نه در پرده ی پندار بماند

۳صوفیان وا ستدند از گرو می همه رخت دلق ما بود که در خانه ی خمّار بماند

محتسب شیخ شد و فسق خود از یاد ببرد قصه ی ماست که در هر سر بازار بماند

۵هر می لعل کزان دست بلورین ستدیم آب حسرت شد و در چشم گهربار بماند

جز دل من کز ازل تا به ابد عاشق رفت جاودان کس نشنیدیم که در کار بماند

۷گشت بیمار که چون چشم تو گردد نرگس شیوه ی تو نشدش حاصل و بیمار بماند

از صدای سخن عشق ندیدم خوش تر یادگاری که در این گنبد دوّار بماند

۹داشتم دلقی و صد عیب مرا می پوشید خرقه رهن می و مطرب شد و زنّار بماند

برجمال تو چنان صورت چین حیران شد که حدیثش همه جا در در ودیوار بماند

۱۱ به تماشاگه زلفش دل حافظ روزی شد که باز آید و جاوید گرفتار بماند

ص:۱۷۷

درس دهم

غزل ۲۸(۱۶۱) (کی شعرتر انگیزد خاطر که حزین باشد)

۱کی شعرتر انگیزد خاطر که حزین باشد یک نکته ازین معنی گفتیم و همین باشد

از لعل تو گر یابم انگشتری زنهار صد ملک سلیمانم در زیر نگین باشد

۳غمناک نباید بود از طعن حسود ای دل شاید که چو وابینی خیر تو درین باشد

هر کو نکند فهمی زین کلک خیال انگیز نقشش به حرام ار خود صورتگر چین باشد

۵جام می و خون دل هریک به کسی دادند در دایره ی قسمت اوضاع چنین باشد

در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود کاین شاهد بازاری و ان پرده نشین باشد

۷آن نیست که حافظ را رندی بشد از خاطر کاین سابقه ی پیشین تا روز پسین باشد

این غزل ازجمله غزل های حافظ است که از وحدت موضوع برخوردار است و محور عمودی آن نسبتاً قوی است.وزن غزل«مفعول مفاعیلن،مفعول مفاعیلن،بحر هزج مثمّن اخرب»است که با موضوع و مضمون غزل تناسب دارد و هجاهای بلند آن امکان مناسبی برای بیان غم و اندوه به شاعر می دهد.

بیت ۱:شعر تر:شعرتازه و آبدار و لطیف،شعر شاد و طربناک،سلیس و روان و دور از تعقید./از این معنی:در این باره،از این موضوع،درباره شرایط به وجود آمدن شعر لطیف و سلیس.

ص:۱۷۹

«ن»:استفهام انکاری:در مصراع اول/تقابل:بین شعر تر و حزین./تکریر:در تکرار«زین»در حزین و ازین.

«م»:از انسان و خاطر غمگین نباید انتظار شعر شاد و طرب انگیز داشت.گرچه در باره این موضوع فقط اشارتی شد،اما نکته اصلی هم همین است.مصراع نخست به گونه ای دیگر نیز معنی شده است:کی شعر آبدار می تواند خاطری را که افسرده است برانگیزد و به نشاط آورد.(ر.ک:شرح غزل های حافظ،هروی،ص۶۸۷).

بیت ۲:لعل:سنگ قیمتی معروف که آن را معرّب لال فارسی-به معنی سرخ-دانسته اند و بهترین نوع آن در بدخشان (۱)حاصل شود.در شعر و ادب پارسی بیشتر رنگ سرخ آن مورد توجه گویندگان و سرایندگان است.در اینجا استعاره از لب است.بنا به بررسی خرّمشاهی،لعل در شعر حافظ علاوه بر معنی اصلی،به معانی دیگری هم به کار رفته است:

الف)استعاره از شراب:

صوفی از پرتو می راز نهانی دانست گوهر هر کس ازین لعل توانی دانست

ب)استعاره از لب،یا به شکل تشبیه و صفت برای لب:

یاد باد آنکه چو یاقوت قدح خنده زدی در میان من و لعل تو حکایت ها بود

ج)به صورت مشبهٌ به،برای اشک یا استعاره از آن:

من که از یاقوت و لعل اشک دارم گنج ها کی نظر در فیض خورشید بلند اختر کنم

زنهار:امان،پناه.انگشتری زنهار:پادشاهان چون می خواستند کسی را امان دهند

ص:۱۸۰

۱- (۱) . سال ها باید که تا یک سنگ اصلی زافتاب لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یم-ن (دیوان سنایی)

تا مردم مزاحم او نشونـد،انگشتری یا تیری به وی می دادند.(لغت نامه و آنندراج).حافظ لب محبوب را مانند لعلی می داند که نگین انگشتری امـان را از آن سـاخته انـد و با آن به آرامش خاطر و پناهگاه امن دست می یابـد./انگشتری زنهار از لعل کسـی یافتن:از طریق سـخنان آرام بخش کسـی و یا با بوسه شفابخش او امان و پناه یافتن؛حافظ در جایی دیگر و در مضمونی دیگر و اما کم و بیش نزدیک،شفای ضعف دل خویش را درلبان محبوب می داند:

علاج ضعف دل ما به لب حوالت کن که این مفرِّح یاقوت در خزانه ی توست

ومی بایـد توجه داشت که بوسه از لبـان محبوب،حکـایت از وصـال و پیونـد معشوق دارد و این نهـایت آرزوی عـارف سالک است و منتهای خواست او./سلیمانم:ضمیر«م»در اینجا در واقع مضافٌ الیه نگین بوده است که به اقتضای وزن شعر،جابه جا شده است(پرش ضـمیر).(صد ملک سـلیمان در زیر نگین من باشد).نوعی از لعل به«لعل سلیمانی»مشهور بوده است و شاید شاعر در آوردن لعــل و ســلیمان در ایــن بیــت متــوجه ایــن نکتــه نیز بــوده اســت.(ر.ک:تنســوخ نــامه ایلخــانی،ص۷۱؛غزلیات حافظ،انوری،ص۵۷۵)

ملک سلیمان،علاوه بر معنای اصلی آن،در شعر حافظ گاه به معنی سرزمین فارس و شیراز هم به کار رفته است:

دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت رخت بربندم و تا ملک سلیمان بروم

(ر.ک:حافظنامه،ص۲۸۷)

زیر نگین بودن:کنایه از زیر فرمان بودن،در اختیار بودن.

«ن»:اسـتعاره:لعـل اسـتعاره مصـرحه است از لب./مجـاز:نگین مجـاز از فرمـان و دسـتور./کنـایه:در«زیر نگین بودن».‏/تناسب:بین لعل،انگشتر،سلیمان و نگین./مبالغه و اغراق:در مصراع دوم.

ص:۱۸۱

«ت»:حافظ با اشاره به داستان حضرت سلیمان علیه السّلام و اقتدار بی نظیر و مثال زدنی آن حضرت و ارتباط آن با نگین او،در مبالغه ای دلنشین و شاعرانه انگشتری زنهار یار را بارها برتر از خاتم سلیمان علیه السّلام می داند و به بیانی دیگر وصال محبوب را بسیار ارزشمندتر از اقتدارهای دنیوی می خواند.از منظری دیگر می توان این بیت را اشاره به ولایت تکوینی اولیای خدا دانست:سالکی که به وصال و پیوند با حق برسد و تحت ظل عنایت او قرار گیرد به قدرتی می رسد که می تواند در جهان خارج تصرف کند،اقتداری حتی برتر از اقتدار پیامبری چون سلیمان علیه السّلام.

بیت ۳:طعن:طعنه،زخم زبان.طعن در زبان عربی در اصل به معنی نیزه زدن است و با این تناسب سخنان تند و گزنده را-که چون نیشی در جان می خلد و مانند نیزه ای بر آدمی زخم می زند-به آن تشبیه کرده اند و«طعن»را مجازاً در معنای متداول امروز به کار برده اند./وادیدن:بازبینی کردن،دوباره تأمل کردن و اندیشیدن.

«ن»:تلمیح:مضمون مصراع دوم تلمیحی تواند بود به آیه ۲۱۶ سوره بقره: ...وَ عَسی أَنْ تَکْرَهُوا شَیْئاً وَ هُوَ خَیْرٌ لَکُمْ... :و بسا چیزی را ناخوش دارید حال آنکه به خیر شماست./تشخیص:در کاربرد«ای دل».

بیت ۴:کلک:قلم نی،کلک خیال انگیز:قلمی که سخنان و اشعار خیال انگیز می نویسد و می سراید.با توجه به برخی ابیات دیگر حافظ«کلک خیال انگیز»می تواند استعاره از صنع الهی و از هنر آفرینش خداوند نیز باشد:

کلک مشّاطه ی صنعش نکشد نقش مراد هرکه اقرار بدین حسن خداداد نکرد

هزار نقش برآید ز کلک صنع و یکی به دلپذیری نقش نگار ما نرسد

خیز تا بر کلک آن نقّاش جان افشان کنیم کاین همه نقش عجب در گردش پرگار داشت

بنابراین کلک خیال انگیز را می توان از مصادیق ایهام و موهم دو معنی دانست:

الف)سخنان و اشعار حافظ.ب)قلم خلقت و آفرینش./نقشش به حرام:نقش بستن و نقّاشی کشیدن برای او حرام باد.(حتّی اگر او نقّاش ماهر چین(مانی)باشد.)به نظر می رسد معنی اصلی عبارت همین باشد،گرچه احتمالات دیگری هم داده اند؛از جمله:

۱.نقشش به حرام یعنی نقشش حرام و نابه جا(ر.ك:زریاب خویی،ص۳۷۴).۲.نقش به حرام یعنی:الف)کاهل و هیچ کاره(برهان قاطع)؛ب)ناسپاس و پیمان شکن؛ج)حرامزاده(حواشی غنی،ص۳۰۴)(ر.ك:حافظنامه،ص۶۲۹؛آیینه جام،ص۳۷۴؛شرح غزل های حافظ،ص۶۸۹؛شرح خطیب رهبر،ص۲۱۸).و ذکر این نکته خالی از لطف نیست که در یکی از نسخه بدل های حافظ خانلری«نقشش نخرم»آمده است (۱)(دیوان،غ۱۵۷،ص۳۳۱).

همان گونه که پیشتر هم آمد،یکی از ویژگی های مهم شعر حافظ ایهام است و از ویژگی های ایهام های حافظ آن است که گاه بیش از دو معنی را القا می کند.افزون بر آن در ایهام های او گاه تشخیص معنی دور و نزدیک دشوار و دیریاب است.در این بیت نیز در تشخیص معنی دور و نزدیک،شارحان اختلاف کرده اند:برخی معنی اول«کلک خیال انگیز»را قلم و کلک خیال انگیز حافظ دانسته اند و برخی قلم صنع الهی.

«ن»:استعاره:در کلک خیال انگیزبه معنای آفرینش الهی./مجاز:مجاز به علاقه

ص:۱۸۳

۱- (۱) .استاد محمدمهدی فولادوند همین ضبط را صحیح می دانند و توضیحاتی دارند که شنیدنی است:«یعنی هر کس اثر خامه قدرت الهی را نبیند هرچند صورتگر چین باشد من خریدار نقش او نیستم...در تفسیر سودی نیز درست آمده،منتها اضافه شده است که گاهی در لهجه عامیانه شیراز«نخَرَم»را با افزودن الف اشباع«نخرام»گویند.متأسفانه در نتیجه اهمال کاتب نخرام یا نخرم تبدیل به«بحرام»شده»(حافظ دل ها نه نسخه بدل ها،ص۲۲).

آلیت در کلک خیال انگیز،به معنی سخن و شعر./ایهام:در کلک خیال انگیز./تلمیح:به چیره دستی چینیان در نقاشی.نیز اشاره ای به حرمت گونه هایی از نقاشی در اسلام تواند داشت./نغمه حروف:در تکرار«ن»،«ر»و«ک».

بیت ۵:جام می و خون دل:«جام می»نمود شادی و شادمانی های زندگی و«خون دل»نمود سختی ها و دشواری های آن است.

«ن»:اضافه تشبیهی:دایره قسمت می تواند اضافه تشبیهی باشد.با این فرض قسمت و تقدیر به حلقه و دایره ای تشبیه شده است،حلقه ای که به اختیار آدمیان نیست و هرکسی در جایی از آن قرار دارد./تقابل:میان جام می وخون دل.

«ت»:در این بیت و بیت بعد،حافظ یکی از دغدغه های مهم کلامی را مطرح کرده است.این دغدغه قضا و قدر و میزان اختیار آدمی در دایره قسمت است،همان قسمتی که کلک صنع الهی آن را رقم می زند.جلوه ای از تمایل جبرگرایانه حافظ را در این بیت و بیت بعد می توان دید.(نیز ر.ک:غ۳۷،ب۸)

بیت ۶:گلاب:نمود پرده نشینی است؛زیرا در صندوقچه عطّاران و در شیشه و گلابدان و در پرده و پستوها است./گل:گل سرخ،گل سرخ محمدی.نمود کسی که آزادانه در همه جا ظاهر می شود،شاهد و زیبارویی که در کوچه و بازار نمایان و آشکار و جلوه گر است./شاهد:زیبارو.از آن جهت که نمود و شاهدی بر جمال الهی است.

«ن»:لف و نشر:«این»اشاره به گل است و«آن»اشاره به گلاب(لف و نشر نامرتب)./تقابل:بین شاهد بازاری و پرده نشین./تناسب:میان گل و گلاب.

بیت ۷:را:برای فک اضافه آمده است:رندی از خاطر حافظ بشد(برفت)./روز پسین:روز قیامت./رندی:ر.ک:غ۱۹۶،ب۴.

«ن»:تقابل:بین پسین و پیشین./نغمه حروف:در تکرار«س».

ص:۱۸۴

غزل ۲۹(۱۶۷) (ستاره ای بدرخشید و ماه مجلس شد)

اشاره

۱ستاره ای بدرخشید و ماه مجلس شد دل رمیده ی ما را رفیق و مونس شد

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت به غمزه مسئله آموز صد مدرس شد

۳به بوی او دل بیمار عاشقان چو صبا فدای عارض نسرین و چشم نرگس شد

به صدر مصطبه ام می نشاند اکنون دوست گدای شهر نگه کن که میر مجلس شد

۵خیال آب خضر بست و جام اسکندر به جرعه نوشی سلطان ابوالفوارس شد

طرب سرای محبت کنون شود معمور که طاق ابروی یار منش مهندس شد

۷لب از ترشح می پاک کن برای خدا که خاطرم به هزاران گنه موسوس شد

کرشمه ی تو شرابی به عاشقان پیمود که علم بی خبر افتاد و عقل بی حس شد

۹چو زر عزیزوجود است نظم من آری قبول دولتیان کیمیای این مس شد

زراه میکده یاران عنان بگردانید چرا که حافظ ازین راه رفت و مفلس شد

پرسش های غزل

۱.«ماه مجلس شدن»کنایه از چیست؟

۲.بیت دوم اشاره به چه کسی تواند بود؟

۳.«بو»در غزل حافظ در چه معانی ای می آید؟

۴.آیا در کاربرد«بو»در بیت سوم ایهامی دیده می شود؟توضیح دهید.

۵.در مورد انواع گل های ادب فارسی تحقیق کنید.این گل ها مشبهٌ به چه چیزهایی واقع شده اند؟(به منابعی همچون گل و گیاه در ادبیات منظوم فارسی،غلامحسین رنگچی رجوع شود.)

۶.مصطبه در لغت به چه معنی است؟در اینجا مقصود چیست؟

۷.«خیال چیزی بستن»به چه معنی است؟

۸.درباره خضر،اسکندر و آب حیات در سنت ادب پارسی چه آمده است؟

۹.در مورد جام اسکندر چه می دانید؟

۱۰.در برخی نسخ به جای جام اسکندر جام کیخسرو آمده است:

الف)درباره جام کیخسرو و انعکاس آن در غزل حافظ تحقیق کنید.

ب)به نظر شما کدام یک در اینجا مناسب ترند:جام اسکندر یا جام کیخسرو؟

۱۱.ابوالفوارس در لغت به چه معنی است؟در این غزل مقصود کیست؟در غزل های دیگر حافظ مراد از ابوالفوارس کیست؟

۱۲.بیت پنجم را معنی کنید.

۱۳.«طرب سرای محبت»کنایه است یا استعاره؟از چه؟

۱۴.میان طاق و مهندس چه آرایه ای برقرار است؟

۱۵.درباره نقش ضمیر«ش»در منش و مرجع آن توضیح دهید.

۱۶.در مورد آبادی طرب سرای محبت توسط ابروی یار توضیح دهید.

۱۷.«موسوس شدن»یعنی چه؟

۱۸.تکرار«ش»در مصراع نخست بیت هشتم در اصطلاح چه نامیده می شود؟

۱۹.«عزیزوجود»یعنی چه؟

۲۰.در مورد ایهام آمده در بیت نهم توضیح دهید.

۲۱.«عنان گردانیدن»کنایه از چیست؟

۲۲.بیت آخر را عارفانه معنی کنید.

۲۳.کدام بیت در این غزل حکایت از تقابل دیرینه عقل و عشق دارد؟

۲۴.نمونه هایی از استعاره مکنیه را در غزل مشخص نمایید.

۲۵.بارزترین نمونه مراعات النظیر در این غزل کدام بیت است؟

۲۶.نمونه هایی از استعاره مصرحه را در غزل پیدا کنید.

ص:۱۸۶

غزل ۳۰(۱۸۷) (دلا بسوز که سوز تو کارها بکند)

۱دلا بسوز که سوز تو کارها بکند نیاز نیم شبی دفع صد بلا بکند

عتاب یار پری چهره عاشقانه بکش که یک کرشمه تلافی صد جفا بکند

۳ز ملک تا ملکوتش حجاب بردارند هر آنکه خدمت جام جهان نما بکند

طبیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک چو درد در تو نبیند که را دوا بکند

۵تو با خدای خود انداز کار و دل خوش باش که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند

زبخت خفته ملولم بود که بیداری به وقت فاتحه ی صبح یک دعا بکند

۷بسوخت حافظ و بویی به زلف یار نبرد مگر دلالت این دولتش صبا بکند

ص:۱۸۷

درس یازدهم

غزل ۳۱(۱۸۳) (دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند)

۱دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند واندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

بیخود از شعشعه ی پرتو ذاتم کردند باده از جام تجلی صفاتم دادند

۳چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی آن شب قدر که این تازه براتم دادند

بعد از این روی من و آینه ی وصف جمال که در آنجا خبر از جلوه ی ذاتم دادند

۵من اگر کامروا گشتم و خوشدل چه عجب مستحق بودم و این ها به زکاتم دادند

هاتف آن روز به من مژده ی این دولت داد که بدان جور و جفا صبر و ثباتم دادند

۷این همه شهد و شکر کز سخنم می ریزد اجر صبری است کزآن شاخ نباتم دادند

همت حافظ و انفاس سحرخیزان بود که ز بند غم ایام نجاتم دادند

از غزل هایی است که حافظ به صراحت از تجربیات ژرف عرفانی خویش می گوید،از لحظات ناب تجلی حق بر سالکی که در انتظار جلوه گری و وصال دوست رنج ها کشیده است و غصه ها خورده است.گرچه شعر حافظ همه بیت الغزل معرفت است،اما مرحوم استاد دکتر محمد معین این غزل و غزل های«دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند»،«در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد»و«سال ها دل طلب جام جم از ما می کرد»را غزل های عرشی این نبوغ جاودان شعر پارسی شمرده است.در واقع این عرشیات کلید ورود به دنیای اندیشه حافظ است(ر.ک:حافظنامه،ص ۶۷۰).

بیت ۱:دوش:در لغت به معنای دیشب و شبِ گذشته است،اما در ادبیات حافظ گاه زمانی است بی زمان(نیز ر.ک:غ۱۴۳،ب۳)./آب حیات:آب زندگانی،آبی که عمری جاودان می بخشد.(نیز ر.ک:غ۴۹،ب۱۲ و غ۳۵،ب۲).

«ن»:تناسب و مراعات النظیر:میان دوش،سحر و شب؛و میان شب،دوش و ظلمت./ایهام تناسب:میان ظلمت(که در اینجا یادآور مکانی است مو هوم که گفته اند آب حیات در آنجا یافت می شود)و آب حیات./نماد:آب حیات نماد است از تجلیات حق و اسرار و معارف الهی و..../سجع متوازی:میان نجات و حیات./نغمه حروف:در تکرار«د»،«ن»و مصوت بلند«آ».

«م»:دیشب گاهِ سحر مرا از غصه رهایی دادند و در آن تاریکی شب آب زندگانی به من نوشاندند.

«ت»:حافظ که در طریق سلوک رنج ها کشیده است و غصه وصال و دیدار حق بر دلش سنگینی کرده است،اینک هنگام سحر و راز و نیازها و تأملات عارفانه آن در تجلی حضرت محبوب،آب زندگانی دیگری نوشیده است و از آن بار گران فراق نجات یافته است.

بیت ۲:بیخود:مدهوش،مست و بی خویش./شعشعه:پرتو و روشنی،درخشندگی./پرتو ذات:مقصود تجلی ذاتی حق تواند بود.گفتنی است که«عارفان ذات را بر خداوند اطلاق می کنند؛زیرا مرتبه احدیت،ذاتی است»(فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی)./تجلی:در لغت به معنای جلوه کردن و آشکار شدن است و در ادب عارفانه از واژگان کلیدی است.تجلی به انواعی تقسیم می گردد،از جمله:۱.تجلی وجودی؛۲.تجلی شهودی و نیز ۱.تجلی ذاتی؛۲.تجلی صفاتی؛۳.تجلی افعالی.تجلی وجودی عبارت است از جلوه نمایی حق که از رهگذار آن هستی جامه وجود می پوشد.به بیانی دیگر،در نگاه عرفا تمامی

هستی با تمامی تنوع آن جلوه حق است و نمودی از او.تجلی شهودی ظهور حق است بر دل عارف که خود به انواع ذاتی و صفاتی و افعالی (1)تقسیم می گردد.(نیز ر.ک:غ111،ب1 و غ152،ب1).

«ن»:تشبیه:جام تجلی صفات را می توان تشبیه انگاشت./نغمه حروف:در تکرار«ز»و«ذ»(هردو در تلفظ فارسی زبانان یک آوا دارند)؛در تکرار مصوت بلند«آ»و مصوت کوتاه کسره(تتابع اضافات)و«د»./تکریر:در تکرار«از»./سجع:سجع متوازی میان میخانه و پیمانه.

نکته:این بیت از ابهام به دور نیست.ظاهراً در مصراع نخست از تجلی ذاتی سخن رفته است و در مصراع دوم از تجلی صفاتی و بروز این هردو تجلی در زمانی مشخص غریب می نماید.دور نیست که پرتو ذات در واقع صفات حضرت حق باشد و شعشعه این پرتو،تجلیات صفات.

«م»:مرا از فروغ نور ذات حق مست و مدهوش ساختند و پیمانه ای از جلوه های صفات حق به من پیمودند.

«ت»:چنین می نماید که حافظ در شهود تجلی ذات حق و در هیبت این دیدار نخست به فنای کلی رسیده باشد و سپس از صفات حق و جلوه جمال او باده ای به او نوشانده باشند و او را به انس و سکری حلاوت بخش برده باشند و اگر پرتو ذات،صفات حق باشد،حافظ تنها از تجلی صفاتی حق بر خویش سخن می گوید.

با توجه به آن که به تصریح منابع معتبر عرفانی از قبیل مصباح الهدایه کاشانی اول تجلی برسالک تجلی افعالی است و آنگاه تجلی صفاتی و سپس تجلی ذات

ص:191

1- (1) .رجوع کنید به منابعی همچون:مرصادالعباد،شرح گلشن راز لاهیجی،تجلی و ظهور در عرفان نظری و مبانی عرفان نظری هر دو از سعید رحیمیان،مبانی اصول عرفان نظری از یدالله ایزدپناه و فرهنگ های مربوط به اصطلاحات عرفانی.

و بـدین ترتیب وصول به مقام تجلی ذات را بـدون تجلی صـفات غیر ممکن دانسـته اند و با توجه به آن که این ترتیب در بیت نخست غزل رعـایت نشـده است،علی اکبر رزّاز در توجیه آن آورده است:«ممکن است برای خواننـده این تصور پیش آیـد که تجلی ذات و صـفات دو مقوله مسـتقل و ممتازند و مضمون دو مصراع ارتباطی با هم ندارند.به نظر می رسد محدودیت وزن و قافیه و تنگی مجال در بیت اول موجب شـده است که شاعر نتوانـد ترتیب تجلیات را رعایت کند و به ارتباط میان آن ها اشاره نمایـد،امـا در بیت چهارم غزل مجال بیشتری یافته است،ترتیب وقوع تجلیات و ارتباط(رابطه علیت)میان آن ها را کاملا روشـن سـاخته است.در واقع مفهـوم بیت چهـارم این است که:از این پس روی در آیینه وصـف جمـال،که صـفات حق در آن متجلی است خواهد داشت،زیرا در آنجا از جلوه ذات باخبرش کرده اند،تلویحا به این معنی اشارت دارد که بیخودی شاعر در شعشـعه پرتو ذات،حاصل باده ای است که از جام تجلی صفات نوشیده است».(شرح اشارات حافظ،صص۱۶۱-۱۶۲).

بیت ۳:شب قـدر:عزیزترین شب های خـدا؛شبی که به تصـریح خداونـد در سوره مبارکه«قـدر»از هزار ماه برتر است.این شب با همه گرانی قـدر،مرموز و دست نایـافتنی است.آن را در دهه آخر مـاه رمضـان و در یکی از شب های فرد دانسـته انـد.روزهای دیگری از قبیل عرفه نیز بر این سـیاهه اضافه شـده است و به هر حال،تقـدیر و اراده خداونـد چنین بوده است که مسـلمین شـب هایی را به امید شب قدر خویش بیدار بمانند و به احیای عبودیت و تجدید پیمان بندگی بپردازند.حافظ این شب را در جاهایی دیگر نیز دست مایه پرداخت های هنری خود کرده است:آن شب قدری که گویند اهل خلوت امشب است...،شب قدری چنین عزیز و شریف...،در شب قدر ار صبوحی کرده ام عیبم مکن.../برات:در اصل از براءت

ص:۱۹۲

عربی به معنی بریءالذمه گردیدن از دین است.فارسی زبانان آن را به معنای حواله و نیز وارد معنوی به کار برده اند.شب پانزدهم از ماه شعبان را شب برات یا لیله الصک(صک در واقع معرب چک فارسی است و مترادف با برات)می خوانند؛چه عبادت در آن شب برائت از دوزخ را به دنبال دارد.اینکه حافظ برات را در جنب شب قدر یاد کرده شاید ناظر به این سابقه است که طبق روایتی که عکرمه نقل کرده است شب قدر همانا لیله البرائه(شب برات و نیمه شعبان)است.ابوالفتوح نیز می گوید:روایت کرد ابوالضحی از عبدالله(بن)عباس که او گفت خدای تعالی حکم ها در نیمه شعبان فصل کند و در شب قدر به فرشتگان سپارد.(ر.ک:حافظنامه،ص ۶۷۲).

«ن»:استعاره:شب قدر استعاره مصرّحه است از شب تجلی حق بر حافظ،تازه برات استعاره مصرحه است از سند رهایی از غم و غصه و یا سند رهایی از بار گناهان و رستگاری./تناسب و مراعات النظیر:میان سحر و شب./ایهام تناسب:میان شب قدر و برات(که یادآور لیله البرائه و شب برات است)./موازنه:گونه ای موازنه میان دو پاره مصراع نخست./نغمه حروف:در تکرار«د»و تکرار مصوت بلند«آ»./تکریر:در تکرار«شب».

«م»:چه سحر با شگون و لحظه خجسته و مبارکی بود،آن شب قدری که این سند تازه را به من عطا کردند.

«ت»:در آن سحرگاه تجلی،جلوه حق،حافظ را از سال ها اندوه جدایی و فراق نجات داده است و این جلوه وصال،حواله رستگاری با خود داشته است.آن شب و آن سحرگاه،شب قدر حافظ بوده است؛شبی که ارزشش از عمری دراز بیشتر است،شبی که تمام هستی آدمی در آن معنا می گیرد.

بیت ۴:آینه وصف جمال:آینه ای که زیبایی و جمال معشوق را نشان می دهد،

آینه ای که چهره زیبای یار را می توان در آن دید.این آینه را برخی استعاره از دل عارف دانسته اند که جلوه جمال خدا را در آن توان دید و نیز برخی جهان و هستی را که مصنوع دست خالق است و جلوه صنع و قدرت او،آینه جمال حق گفته اند./جلوه ذات:تجلی ذات.

«ن»:استعاره:آینه وصف جمال،استعاره مصرحه است از دل زدوده از زنگار آلودگی ها و یا جهان هستی./نغمه حروف:در تکرار مصوت بلند«آ»و«ن».

«م»:زین پس تنها به آینه ای خواهم نگریست که جمال زیبای معشوق را جلوه گر سازد و تجلی گاه او باشد؛چه آنجا به من خبر و امید تجلی ذات حق را دادند.

«ت»:در بیت دوم حافظ از شعشعه پرتو ذات سخن گفته است و در اینجا از آینه ای می گوید که در آنجا خبر از جلوه ذات می دهند.این بیت چنین القا می کند که حافظ به مرحله شهود تجلی ذات نرسیده است.بر این اساس:

۱.ممکن است در بیت دوم،پرتو ذات،صفات حق باشد و شعشعه پرتو ذات،تجلی و جلوه صفات حق؛

۲.مقصود از خبر از جلوه ذات دادن،وقوع تجلی ذاتی حق در همان شب قدر حافظ باشد نه خبر از آنچه واقع خواهد شد؛

۳.حافظ در پی تکرار تجربه شهود تجلی ذاتی حق است.والله اعلم.

بیت ۵:کامروا:کسی که به کام و خواسته و مراد خود رسیده باشد؛کامیاب؛موفق./خوش دل:دلخوش،خرسند و شادمان؛مسرور.مرحوم غنی آن را به معنای سعادتمند دانسته است(ر.ک:حافظنامه،ج۲،ص ۶۷۲)./مستحق:ایهام دارد:الف)آن که استحقاق دارد؛لایق؛شایسته؛ب)فقیر؛محتاج.هنوز نیز در برخی مناطق فارس-همچون ارسنجان-به فقیر،مستحق می گویند./زکات:در

ص:۱۹۴

فقه آنچه به حکم شرع،درویش و مستحق را دهند(لغت نامه دهخدا).

«ن»:تناسب و مراعات النظیر:میان کامروا و خوش دل و نیز میان زکات و مستحق(در معنی دوم)./ایهام:در مستحق./نغمه حروف:در تکرار«د»و«ت»(دو حرف قریب المخرج)؛تکرار«ک»و«گ»(این دو نیز قریب المخرجند)و تکرار مصوت بلند«آ».

«م»:من اگر به خواسته ام رسیدم و شادمان و دلخوش گشتم،جای شگفتی نیست؛چه مستحق بودم و این ها را به عنوان زکات به من عطا کردند.

«ت»:گویا مناسب تر آن باشد که مستحق را به معنای درویش و بی چیز،کسی که استحقاق زکات را دارد گرفت،نه به معنای لایق و شایسته؛چه در این معنای دومین،نشانه های ادعا و غرور نهفته است که با ادب سلوک که وصال را نه نتیجه کوشش سالک و شایستگی او،که عنایت و لطف حق می دانند،نمی خواند.

بیت ۶:هاتف:آوازدهنده؛آوازدهنده ای که خود او دیده نشود؛فرشته ای که از عالم غیب آواز دهد./دولت:سعادت و اقبال و بخت؛نعمت./ثبات:پایداری،استواری،استقامت.

«ن»:تناسب:میان هاتف،مژده و دولت از یک سو و میان جور و جفا و صبر و ثبات از سوی دیگر./نغمه حروف:در ترکیب متوالی«جور و جفا»و«صبر و ثبات»تکرار صدای«ج»،«س»و«و»هم آوایی مؤثر و گوش نوازی ایجاد کرده است.در ضمن تکرار مصوت بلند«آ»و«د»در بیت قابل ملاحظه است.

«م»:سروش غیب زمانی به من مژده وصل دوست و جلوه های او را داد که در برابر جور و جفای او به من صبر و تحمل عطا کردند.

«ت»:صبر از مفاهیمی است که هم در قرآن هم در سنت و هم در ادبیات

ص:۱۹۵

عرفانی بر آن تکیه و تأکید بسیار شده است. (۱)بدون صبر بر بلاها و مصائب و دشواری های راه،رسیدن به قرب و رضوان حق شدنی نیست.حافظ نیز در این بیت رسیدن به وصال حق و دیدن جلوه صفات و جمال او را نتیجه صبر و پایداری بر دشواری های هجران و سختی های سلوک که از آن به جور و جفای محبوب یاد می کند می داند.

بیت ۷:شهد:عسل،شیرینی.شهد و شکر در اینجا استعاره مصرحه است از معانی و مضامین شیرین و جذاب و زیبا./صبر:۱.شکیبایی؛۲.دارویی تلخ و زردرنگ که از ریشه گیاهی با همین نام گرفته می شود.در معنای دوم با شهد و شکر ایهام تضاد دارد./شاخ نبات:آنچه به صورت شاخ در کوزه های نبات بر رشته ها بسته شود.نباتی که در ظروف نبات بر گرد نخ و رشته ای که در آن می نهند متبلور می گردد،شکلی شبیه به شاخ می یابد؛از همین رو آن را شاخ نبات می نامیده اند.بسیاری شاخ نبات را نام محبوب حافظ دانسته اند،اما به نظر می رسد افسانه ای بیش نباشد.دکتر حسینعلی هروی احتمال می دهند شاخ نبات در اینجا،شاخه گیاه باشد و بر این باورند که اگرچه هنوز در عصر ما«نبات خانم»نام یک زن شناخته می شود،ولی شاخ نباتی که در بیت آمده با شاخه گیاه-نباتات-مناسبت دارد و مراد از آن همان نی قلم است که با آن می نویسند.پس در اینجا شاخ نبات،شاخه گیاه است نه نام یک زن.بر این اساس شاعر می گوید این که سخن من تا این حد شیرین شده بدین جهت است که در کار نوشتن شتاب زدگی

ص:۱۹۶

۱- (۱) .از جمله در اللمع که سخن از مقامات هفتگانه سلوک است،صبر مقام پنجم شمرده شده است.این مقامات عبارتند از:توبه،ورع،زهد،فقر،صبر،توکل و رضا).(نیز ر.ک:غ۳۷،ب۸).

نکرده ام،پس اجر خود را که کلام شیرین است از این شاخه نبات-قلم خود-دریافت داشته ام.مقایسه شود با:

کلک حافظ شکرین میوه نباتی است بچین که در این باغ نبینی ثمری بهتر از این

نیز در غزلی دیگر آورده است:

حافظ چه طرفه شاخ نباتی است کلک تو کش میوه دل پذیرتر از شهد و شکر است

در این بیت نیز شاعر کلک خود را نبات یعنی گیاه معرفی کرده است.(ر.ک:شرح غزل های حافظ،ج۲،صص ۶۵-۷۶۴؛اسلامی ندوشن،ماجرای پایان ناپذیر حافظ).

«ن»:تناسب و مراعات النظیر:میان شهد و شکر./استعاره:شاخ نبات استعاره مصرحه از محبوب تواند بود و اگر مقصود از آن قلم نی باشد،می توان آن را مجاز به علاقه ماکان دانست.شهد و شکر نیز استعاره مصرحه است از معانی و مضامین جذاب و زیبا./ایهام تضاد:صبر در معنای دارویی تلخ با شهد و شکر ایهام تضاد دارد./نغمه حروف:در تکرار«ش»،در تکرار«د»و«ت»(دو حرف قریب المخرج)؛نیز در تکرار دو حرف قریب المخرج«س»و«ز»و تکرار مصوت بلند«آ».

«م»:این همه مضامین و معنای شیرین و جذاب که از سخن من می ریزد،پاداش صبر و تحملی است که از آن شاخ نبات به من دادند.

«ت»:افزون بر توضیح دکتر هروی در تفسیر این بیت،با توجه به فضای غزل که فضایی یکدست است و تا بیت آخر این هماهنگی نمودی آشکار دارد،شاخ نبات را می توان همان محبوب و معشوق ازلی شاعر دانست،محبوبی که شاعر در فراق او و اشتیاق وصالش غم روزگاران بر دل داشته و اینک در پرتو جلوه حضرت دوست از غصه فراق رهایی یافته است.

ص:۱۹۷

بیت ۸:همت:اراده قوی؛عزم جزم؛کوشش و سعی؛بلندنظری؛در نزد صوفیان توجه قلب و قصد دل به جمیع قوای روحانی به جانب حق برای حصول کمال خود یا دیگری.حافظ بارها همت را،در این معنای آخر،به کار برده است.

ای توانگر مفروش این همه نخوت که تو را سر و زر در کنف همت درویشان است

حافظ اگر قدم زنی در ره خاندان به صدق بدرقه رهت شود همت شحنه نجف

همتی بدرقه راه کن این طایر قدس که دراز است ره مقصد و من نوسفرم

دریا و کوه در ره و من خسته و ضعیف ای خضر پی خجسته مدد کن به همتم

در این معنا در واقع همت،حکایتی است از قدرت باطنی،قدرتی که با توجه و تمرکز می تواند در عالم خارج تصرف کند و تغییراتی ایجاد نماید.(نیز ر.ك:غ۴۹،ب۱۰)./انفاس:جمع نَفَس،مجازاً دعای خیر./غم ایام:غمی که روزگاری با انسان همراه بوده باشد؛غمی که در طول ایام و روزگار بر دل نشسته باشد.(قیاس شود با این شعر سعدی:سعدی به روزگاران مهری نشسته بر دل/بیرون نمی توان کرد الا به روزگاران)،غمِ کهن.

«ن»:تجرید:در دیگرانگاشتن حافظ خود را./تناسب و مراعات النظیر:میان همت و انفاس و سحرخیزان./تشبیه:در تشبیه غم ایام به بند.نیز می توان غم ایام را انسانی تصور کرد که بر دست و پای حافظ بند نهاده است و در این صورت،این مورد را نه تشبیه که استعاره مکنیه(تشخیص)می باید انگاشت./نغمه حروف:در تکرار«ز»و«س»(دو حرف قریب المخرج با آوایی نزدیک به هم)؛در تکرار«ت»و«د»(دو حرف قریب المخرج)؛در تکرار مصوت کوتاه«کسره»(تتابع اضافات)؛در تکرار مصوت بلند«آ».

«م»:آنچه سبب شد مرا از غمی که روزگاری است گرفتارم کرده نجات دهند،همت حافظ بود و دعای بیداردلان سحرخیز.

ص:۱۹۸

غزل ۳۲(۱۷۷) (نه هرکه چهره برافروخت دلبری داند)

اشاره

۱نه هرکه چهره برافروخت دلبری داند نه هر که آینه سازد سکندری داند

نه هرکه طرف کله کج نهاد و تند نشست کلاه داری و آیین سروری داند

۳تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن که دوست خود روش بنده پروری داند

غلام همّت آن رند عافیت سوزم که در گداصفتی کیمیاگری داند

۵وفا و عهد نکو باشد ار بیاموزی وگرنه هر که تو بینی ستمگری داند

بباختم دل دیوانه و ندانستم که آدمی بچه ای شیوه ی پری داند

۷هزار نکته ی باریک تر ز مو اینجاست نه هر که سر بتراشد قلندری داند

مدار نطقه ی بینش ز خال تست مرا که قدر گوهر یکدانه جوهری داند

۹به قد و چهره هر آن کس که شاه خوبان شد جهان بگیرد اگر دادگستری داند

زشعر دلکش حافظ کسی بود آگاه که لطف طبع و سخن گفتن دری داند

پرسش های غزل

۱.مقصود از«برافروختن چهره»چیست؟شبیه به این تعبیر را حافظ به چه صورت و در کجا آورده است؟

۲.در مورد رابطه اسکندر و آیینه توضیح دهید.

۳.سیمای اسکندر در ادب پارسی چگونه است؟

۴.کج نهادن کلاه،کنایه از چیست؟چرا؟

۵.حافظ چه تعبیر دیگری را مشابه و هم معنای«کج نهادن کلاه»به کار برده است؟

۶.«تند نشستن»کنایه از چیست؟

۷.مقصود از کلاه داری چیست؟

۸.بر اساس بیت سوم،تفاوت نگاه عرفا و زاهدان را در باب بندگی و عبودیت توضیح دهید.امام علی علیه السّلام وامام صادق علیه السّلام در این باب چه فرموده اند؟

ص:۱۹۹

۹.عافیت یعنی چه؟چرا حافظ رند را عافیت سوز می داند؟

۱۰.بیت چهارم را معنی کنید.

۱۱.پری چه موجودی است؟چه رابطه ای میان پری و دیوانگی وجود دارد؟(ر.ک:ازجمله به برهان قاطع،ذیل پری)

۱۲.در مورد ایهام بیت هفتم توضیح دهید.(ر.ک:به منابعی همچون حافظنامه،ص۶۵۸)

۱۳.در مورد قلندران چه می دانید؟چه رابطه ای میان قلندری و«سر تراشیدن»وجود داشته است؟(ر.ک:حافظنامه،صص ۱۰۹۰، ۶۵۸ و۳۸۷)

۱۴.«نقطه بینش»استعاره از چیست؟

۱۵.خال در اصطلاح عرفا چه مفهومی دارد؟

۱۶.بیت هشتم را معنی کرده،نکات بلاغی آن را توضیح دهید.

۱۷.«خوب»در بیت نهم به چه معنی است؟

۱۸.وجه تسمیه زبان دری چیست؟این زبان از کی در ایران رایج بوده و از چه زمان،زبانِ متداول ایران شده است؟

۱۹.آیا می توانید نمونه ای از پارادوکس را در این غزل بیابید؟

۲۰.نمونه ای از تشخیص را در این غزل بیابید.

غزل ۳۳(۱۹۹) (واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند)

۱واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند

مشکلی دارم ز دانشمند مجلس بازپرس توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می کنند

۳گوئیا باور نمی دارند روز داوری کاین همه قلب و دغل در کار داور می کنند

یا رب این نودولتان را با خر خودشان نشان کاین همه ناز از غلام ترک و استر می کنند

۵ای گدای خانقه برجه که در دیر مغان می دهند آبی که دل ها را توانگر می کنند

ص:۲۰۰

درس دوازدهم

غزل ۳۴(۱۸۴) (دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند)

۱دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند

ساکنان حرم ستر و عفاف ملکوت با من راه نشین باده ی مستانه زدند

۳آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه ی کار به نام من دیوانه زدند

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

۵شکر ایزد که میان من و او صلح افتاد صوفیان رقص کنان ساغر شکرانه زدند

آتش آن نیست که ازشعله ی او خندد شمع آتش آن است که در خرمن پروانه زدند

۷کس چو حافظ نگشاد از رخ اندیشه نقاب تا سر زلف سخن را به قلم شانه زدند

بیت ۱:دوش:دیشب؛معمولاً حافظ از«دوش»زمان مبهمی را اراده می کند؛نه معنای معمول لغوی آن را.در اینجا اشارتی است به لحظات شگفت آفرینش آدمی،آن هنگام که گل وجود او را با باده عشق می سرشتند،لحظه ای آن سوی زمان و فراتر از تقویم،لحظه ای که نشان از ازل دارد و به ابدیت پیوسته است.شاعر در شهودی شاعرانه آن لحظه را تماشاگر بوده و آن آفرینش هنرمندانه را به نظاره ایستاده است.می باید در نظر داشت که شب زمان خلوت است و انس به حق و رازونیاز با او،زمانی که می توان از دیواره های وجود خود فراتر آمد،به حقیقت پیوست و آن سوی محدوده های زمان و مکان را

ص:۲۰۱

تجربه کرد،زمانی برای بازگشت به خویشتن خویش و تجربه درونی ترین لایه های وجود خود،زمانی برای حضور و شهود. (1)(برای دوش ر.ک:غ۱۴۳،ب۳و غ۱۸۳،ب۱)./دیدن:معنایی فراتر از معنای عادی دارد؛مقصود دریافت درونی و رسیدن و مشاهده حال است./ملائک:جمع ملک به فتح«ل»به معنی فرشته./میخانه:میکده،در اینجا میخانه عشق مراد تواند بود،میخانه ای که در دفتر شعر حافظ از مکان های خواستنی است،مکانی که هم هست و هم نیست و از آن بسیار می گوید:

بر در میخانه عشق ای ملک تسبیح گوی کاندر آنجا طینت آدم مخمّر می کنند

ثواب روزه و حج قبول آن کس برد که خاک میکده ی عشق را زیارت کرد

(نیز ر.ک:غ۱،ب۱و۴؛غ۳۷،ب۳ و غ۷۱،ب۸).از نگاهی دیگر میکده آفرینش انسان در واقع زمین است،جایی که در آنجا سرشته شده و خواهد بالید،میکده ای که در آن از می معرفت و عشق خواهد نوشید.حافظ از آمدن فرشتگان به زمین و برداشتن گل برای آفرینش آدمی از تعبیر شاعرانه«در میخانه زدند»بهره برده است./در زدن:مراجعه کردن،گاه نیز کنایه از گدایی و درخواست است./گِل:خمیر مایه.تلمیح دارد به آیات قرآن درباره خلقت آدمی از گل و خاک:(ص/۷۱ و حجر/۲۸)./پیمانه:ایهام دارد:الف)ظرفی برای اندازه گیری،قالب،کیل.ب)جام و پیاله شراب./به پیمانه زدند:ایهام دارد:الف)یعنی به شیوه خاص آفریدند و طبق طرح از پیش تعیین شده گل آدمی را قالب گیری کردند،موزون و همسان و هم تراز ساختند و دقیق اندازه گیری کردند.در این معنی اشاره دارد به آیه فَإِذا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ ساجِدِينَ (حجر/۲۹ و ص/۷۲).در مرصادالعباد در

ص:۲۰۲

۱- (۱) .درباره شب و اهمیت شب زنده داری رجوع شود به سوره مزّمل.

فرازی مفصل و زیبا این حکایت آفرینش به تصویر کشیده شده است:«پس جبرئیل را بفرمود که برو از روی زمین یک مشت خاک بردار و بیاور.جبرئیل علیه السلام برفت،خواست که یک مشت خاک بردارد،خاک گفت ای جبرئیل چه می کنی؟گفت تو را به حضرت می برم که از تو خلیفتی می آفریند.سوگند برداد به عزت و ذوالجلالی حق که مرا مبر که من طاقت قرب ندارم و تاب نیارم...جبرئیل چون ذکر سوگند شنید به حضرت بازگشت...میکائیل را بفرمود تو برو.او برفت همچنین سوگند برداد.اسرافیل را فرمود تو برو.او برفت همچنین سوگند برداد،بازگشت.حق تعالی عزرائیل را بفرمود برو اگر به طوع و رغبت نیامد به اکراه و اجبار برگیر وبیاور.عزرائیل بیامد و به قهر یک قبضه خاک از جمله زمین برگرفت...پس از ابر کرم،باران محبّت بر خاک آدم بارید و خاک را گل کرد و به ید قدرت در گل از گل دل کرد». (ر.ک:حافظنامه،ص۶۷۷؛مرصادالعباد،ص ۶۸-۷۱).

ب)از آنجا که پیمانه،ظرف و جام شراب نیز هست،می تواند به آغشته کردن گل آدم به شراب عشق نیز اشاره داشته باشد؛یعنی او را غرق در می و مستی کردند و از همان آغاز عاشق آفریدند.(ر.ک:یک قصّه بیش نیست،ص ۱۵۳-۱۵۴ و نیز:آئینه جام،ص ۳۲۳-۳۲۴).

«ن»:کنایه:در«در زدن»./نماد:در کاربرد دوش و میخانه./تلمیح:به داستان خلقت آدم و آیات مربوط به آن./ایهام:در پیمانه و«به پیمانه زدن»./تناسب:میان میخانه و پیمانه./سجع:سجع متوازی میان پیمانه و میخانه./نغمه حروف:در تکرار«د».

«م»:دیشب در رؤیای راستین و مشاهده ای که دست داد،کار و بار آفرینش

ص:۲۰۳

انسـان را در عالم شـهود دریافتم؛ (۱)آن گـاه که فرشـتگان درِ میکـده معرفت را کوبیدنـد و گـل وجود آدم را در آنجا با باده محبت درآمیختند و در قالب آفرینش ریختند.(ر.ک:شرح خطیب رهبر و حافظنامه خرمشاهی).

«ت»:فضـای ابیـات نخستین غزل،فضای آغاز آفرینش آدمی است به دست حضـرت حق و به دستیاری فرشـتگان مقرّب.از آنجا که از مهم ترین آبشـخورهای حافـظ،کتـاب مرصـاد العباد بوده است،در این غزل نیز گویا از فصل چهارم و پنجم باب دوم این کتاب در باره آفرینش آدمی،که از جمله شاهکارهای ادبی در این موضوع به شـمار می رود،تأثیر پـذیرفته است.حافظ با توجه به آیات قرآنی در خلقت انسان و باورهای عرفانی در این زمینه که عشق را امانت ازلی و عهـد قدیم آدمی می دانند و متأثر از مرصادالعبـاد این حکـایت را زیبـا و هنرمنـدانه به تصویر می کشـد.او بـا عبارت هایی که هر یک اشاره ای به مبحثی در خلقت انسان دارد،در الفاظی اندک گستره ای از معانی عرفانی و قرآنی را گنجانده است.

گفتنی است جلالـ الـدین دوانی(م ۹۰۸ ق)حکیـم معروف،رسـاله ای در شـرح ایـن غزل دارد و آن را بـه دو طریقـه حکمی و عرفانی(به مشرب ابن عربی)شرح کرده است(نقد نیازی،شرح دو بیت و یک غزل از خواجه).

بیت ۲:ستر:به کسـر«س»،پرده،حجاب(در اینجا اسم در معنی وصف است؛یعنی مسـتور و پوشیده).«ستر»در معنای شرم و حیا نیز دور از مقـام نیست./حرم ستر:حرم پوشـیده و مسـتور از اغیـار./عفـاف:بـا فتـح«ع»،عفّت و پرهیزگاری،پاکـدامنی./ملکوت:عالم بالا،در مقابل عالم مُلک،عالم غیب.ملک،عالم مشهود و

۱- (۱) .همچنـان که آمـد این شـهود لزومـاً شـهودی عارفانه نیست،بلکه ظن غالب آن است که این بیان،تنها تصویری شاعرانه باشد.

طـبیعت اسـت و ملکـوت،بـاطن و جـان،عـالم امر،عـالم نـور و عـالم غیـب اسـت.(تعریفـات جرجـانی،مرصادالعبـاد و نیز حافظنامه،ص۶۹۶)./ساکنـان حرم سـتر و عفـاف ملکوت:فرشـتگان مقرب الهی و کروبیـان و لاهوتیـان که در عـالم ملکوت در جوار قرب الهی سـکنی گزیـده انـد(همـان ملائـک در بیت پیش)./راه نشـین:انسان خاکی،گـدا و بی خانمان،خاک نشـین،کم ارزش.حافظ این تعبیر را در جایی دیگر نیز آورده است:

با من راه نشین خیز و سوی میکده آی تا در آن حلقه ببینی که چه صاحب جاهم

این ترکیب در اینجا اشارتی تواند بود افزون بر بی ارزشی به سرشت خاکی انسان./باده مستانه:این باده،باده معرفت و شناخت و آشـنایی با حق است،باده عشق الهی است.این باده که خود مستی آفرین است،نه به شـیوه متعارف که در حالتی ویژه و مستانه-به شـیوه مستان-نوشیده شده است.اگر این موجود راه نشین به این استعداد و مقام بلند دست یافته،برخاسته از دمیدن روح الهی در اوست.مسـتانه در معنای مست کننـده و مستی آور نیز مفید معنی است.اما در معنای«مانند مسـتان»شاعرانه تر می نماید./باده زدن:باده خوردن،نوشیدن،سرکشیدن.

«ن»:تشبیه:در«حرم ستر و عفـاف ملکوت»،عـالم ملکوت به حرمی تشبیه شـده است که پوشـیده از اغیـار است و جایگـاه پـاکی ها./کنایه:«ساکنان حرم...»کنایه است از فرشتگان./تلمیح:به داستان آفرینش آدم./نغمه حروف:در تکرار«آ»و«س».

«ت»:سـخن از بـاده نوشـی ملکوتیـان است با آدمی،حکایتی نمادین و سور رئالیستی از آفرینش موجودی که سـرشتی عاشـقانه دارد،وجودی که طفیـل هسـتی عشق است و مسـئولیتش عشق ورزیـدن به حضـرت حق و سـلوکی مسـتانه به سوی او.شـارحین حافظ و صاحب نظران در تفسیر این بیت دیدگاه های گوناگونی

ص:۲۰۵

دارند.در این میان آقای انوری را در این باب سخنانی است که شایسته تأمل و دقت بیشتری است:

«ساکنان حرم ستر وعفاف ملکوت را اغلب،فرشتگان دانسته اند؛در حالی که در تصویر شاعرانه آفرینش،فرشتگان فقط مشتی خاک را از زمین برمی دارند؛علاوه بر این فرشتگان نمی توانند با شاعر(انسان نوعی در این شعر)باده مستانه بزنند،چه باده همان عشق است و:فرشته عشق نداند که چیست ای ساقی/بخواه جام و گلابی به خاک آدم ریز(غ۲۶۶،ب۴).از این گذشته فرشتگان ساکن حرم ستر وعفاف ملکوت نیستند؛چه حدّ عروج جبرئیل را که مقرب ترین فرشتگان باشد،تا سدره المنتهی گفته اند.گویا مراد از ساکنان حرم،همان گوهر محبت است که نجم رازی از آن سخن می گوید:...چون کار دل به این کمال رسید،گوهری بود در خزانه غیب که آن را از نظر خازنان پنهان داشته بود و خزانه داری آن به خداوندی خویش کرده،فرمود که:آن را هیچ خزانه لایق نیست،الّا حضرت ما یا دل آدم؛آن چه بود؟گوهر محبت بود که درصدف امانت،معرفت تعبیه کرده بودند.(مرصادالعباد،ص۷۲-۷۴)...پس حرم ستر و عفاف ملکوت می تواند روح آدمی باشد که با آن گوهر محبت عجین شده است و هر دو یکی بیش نیست و اگر فرقی میان آن دو قائل باشیم،ساکنان حرم را می توانیم روح بگیریم و باده مستانه را گوهر محبت و من راه نشین را«گل به پیمانه زده شده آدم».روح با گل به پیمانه زده شده آدم قرین گشت و او را با گوهر محبت آشنا ساخت».(ر.ک:انوری،غزلیات حافظ،ص۹۶-۹۷).

بیت ۳:نتوانست کشید:به گفته منوچهر مرتضوی:عبارت«نتوانست کشید»که حافظ از مرصادالعباد گرفته،تعبیر و ترجمه ای مؤدبانه از«أبین أن یحملنها»است.(ر.ک:شرح غزل های حافظ،هروی،ص۷۶۹؛مکتب حافظ،ص۱۵۳)./قرعه کار:با اینکه در برخی نسخه ها«قرعه فال»آمده و در افواه افتاده و شهرت

ص:۲۰۶

یافته است،همین نسخه درست است(ر.ک:نسخه خانلری،قزوینی و...)./دیوانه:به ...جَهُولاً ـ در آیه مبارکه عرض امانت اشاره دارد.علاوه بر آن اشارتی به مستی و عشق نیز هست،چه این بار را تنها عاشقان می توانند حمل کنند و آسمان و زمین و کوه ها به دلیل نداشتن همین لطیفه از حمل آن بازماندند.

«ن»:مجازجزء و کلّ:در کاربرد آسمان،مقصود از آسمان کل هستی است که در آیه شریفه با تعبیر آسمان ها،زمین و کوه ها آمده است./تلمیح:به داستان عرض امانت و امتناع مظاهر مختلف هستی(آسمان و زمین و کوه ها)از پذیرش آن و حمل آن از سوی انسان ظلوم و جهول.

«ت»:این بیت اشاره دارد به آیه عرض امانت: إِنّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَى السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَها وَ أَشْفَقْنَ مِنْها وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ إِنَّهُ كانَ ظَلُوماً جَهُولاً (احزاب/۷۲)؛اما این بار امانت که حتی آسمان و کوه ها و زمین از حمل آن ترسان و ناتوانند چیست؟در این باب سخن ها رفته و نظرهای گوناگون مطرح شده است.در این میان گویا زیباترین نگاه،نگاه عرفاست که آن را به بار عشق و محبت و معرفت الهی تفسیر کرده اند.این تفسیر همان است که در بیت های پیش حافظ با طرح میکده و سرشته شدن گل آدم با باده از آن سخن گفته است.(ر.ک:مکتب حافظ،ص۱۵۳).در واقع کشیدن این بار امانت،استعداد و توانی می خواهد که با سرشتن گل آدمی با باده عشق بدو عطا شده است.

گفتنی است برخی از مفسران و بعضی از شارحان حافظ از جمله خطیب رهبر این امانت را بار امانت تکلیف و طاعت دانسته اند.(ر.ک:شرح غزلیات،ص۲۴۸) (۱)

۱- (۱) .نیز ر.ک:قرآن مجید،ترجمه آیت الله صادقی.مرحوم علی صفایی در تطهیر با جاری قرآن ۳،ذیل تفسیر سوره عادیات در این باب تفسیر ویژه و بدیعی دارند:«اما آنچه

به نظر می رسد در این بیت نیز تأثیر مرصادالعباد را بر ذهن و زبان حافظ بتوان مشاهده کرد،چه او نیز همانند مؤلف مرصادالعباد از امانت به«بار امانت»تعبیر کرده و آن را با فعل کشیدن(حمل کردن)آورده است:«انسان بار امانت معرفت خواهد کشیدن»(مرصادالعباد،ص۶۶؛شرح غزلیات،ص۹۷)

بیت ۴:عذر کسی نهادن:عذر او را پذیرفتن.

آن را که به جای توست هر دم کرمی عذرش بنه ار کند به عمری ستمی

(سعدی،کلیات،ص۵۹)

ره افسانه زدن:این تعبیر،تعبیر چندان واضح و رسایی نیست.راه در اصطلاح موسیقایی به معنای لحن،مقام،پرده،آهنگ،گوشه و نغمه است.(حافظ و موسیقی،ص۱۱۹).در اینجا در تناسب با این معنا همچنان که حسینعلی هروی نیز در شرح خود آورده اند«ره افسانه زدن»یعنی آهنگ افسانه ساز کردند و این تعبیر غریب نیست؛چنانکه راه زدن در معنی نواختن در موارد بسیار آمده است؛از جمله حافظ خود می گوید:

راهی بزن که آهی بر ساز آن توان زد شعری بخوان که با او رطل گران توان زد

اما اگر«زدن»در اینجا به معنای«آمدن و وارد شدن»آمده باشد آن گاه«ره

افسـانه زدن»یعنی پیمودن طریق افسـانه،پیمودن راهی بی اسـاس که بر حقیقتی نیست.در هر صورت«ره افسـانه زدن»یعنی دچار افسانه و وهم و خیال و پندار و خرافه شدن.

«ن»:تلمیح:به روایت افتراق امت./ایهام:در کاربرد راه و راه زدن./تقابل:بین حقیقت و افسانه./نغمه حروف:در تکرار«د».

«م»:حاصـل معنی بیت اینکه چـون فرقه هـای مختلـف مـذهبی بر حقیقت واقف نشدنـد،به افسـانه سـرایی و جنـگ ونزاع بـا هم پرداختند».(شرح غزل های حافظ،هروی،ص ۷۷۱).مضمون بیت مورد بحث،به مضمون بیت زیر نزدیک است:

معشوق چون حجاب ز رخ برنمی کشد هر کس حکایتی به تصوّر چرا کند

«ت»:این بیت اشاره دارد به حدیث منقول از پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله که به«حدیث تفرقه»یا«افتراق امّت»مشهور است و با عبـارت هـای گونـاگون نقـل شـده است:در این احادیث از هفتاد و سه،هفتاد و دو،هفتاد و یک و هفتاد و انـد فرقه سـخن رفته است.در سـفینه البحار این حدیث بدین گونه آمده است:«انّ امتی ستفرق بعدی علی ثلاثه و سبعین فرقه،فرقةٌ منها ناجیه واثنتان و سـبعون فی النار».(ر.ک:سفینه البحار،ج۲،ص۳۵۹-۳۶۰).امـا سـیوطی آن را چنین نقل کرده است:«افترقت الیهود علی احـدی وسبعین فرقه وتفرقت النصاری علی اثنتین وسبعین فرقه وتفرقت امتی علی ثلاث وسبعین فرقه».(جامع الصغیر،ج۱،ص۴۸).

در این باب در اسرارالتوحید آمده است:«شیخ ما گفت:قال النّبی صلّی الله علیه و آله:ستفرق امتی نیفاً وسبعین فرقه،الناجی منهم واحده و الباقون فی النّار.شـیخ ما گفت:یعنی:فی نار انفسهم».(محمدبن منور،اسرارالتوحید،ص۳۱۱-۳۱۲)(نیز ر.ک:مقاله«نظری به عدد هفتاد و سه در حدیث تفرقه»نوشته دکتر احمد مهدوی دامغانی،مجله یغما،۱۳۴۳،ش۱۷،ص۲۰۹-۲۱۱).

ص:۲۰۹

نکته مهم در تفسیر این بیت آن است که نمی دانیم حافظ به کدام روایت استناد کرده است،روایتی که فرقه ها را هفتاد و دو می داند یا روایتی که هفتاد و سه.در صورت نخست،به نظر می رسد خرّمشاهی و شمیسا به صواب رفته اند که حافظ تمامی فرقه ها را غیرناجیه و باطل می داند(ر.ک:یادداشت های حافظ،شمیسا،ص ۳۳۱ و حافظنامه،صص ۶۷۹-۶۷۳)و با فرض دوم حافظ به فرقه ناجیه ای که به حقیقت رسیده اند و نیازی به عذرخواهی ندارند قائل است.

نکته:در تصحیح خانلری،نسخه اساس بر همین شیوه غنی و قزوینی آمده،ولی در نسخه بدل ها به گونه هایی دیگر نیز ثبت شده است:به جای«جنگ»در برخی نسخه ها«جمله»آمده و به جای«ندیدند»،«بدیدند».

بیت ۵:او:مرجع ضمیر«او»چیست؟احتمالاً ـ معشوق است،ولی از آنجا که در بیت های پیش سخنی از معشوق نیست،انوری با توجه به آنچه در کتاب مرصادالعباد، (۱)آمده بر آن است که می توان چنین تصور کرد که«او»همان«روح»است و«من»همان«قالب».به جای حوریان در نسخه هایی«صوفیان»و در بعضی«قدسیان(ساکنان عالم بالا:فرشتگان،ارواح)»است...می توان فرض کرد

ص:۲۱۰

۱- (۱) .«چون روح به قالب درآمد،در حال،گرد جملگی ممالک بدن گشت،خانه ای بس ظلمانی و با وحشت یافت...روح پاک که چندین سال در جوار قرب رب العالمین به صد هزار ناز پرورش یافته بود،از آن وحشت ها نیک متوحش گشت...در حال،از آن وحشت آشیان برگشت،خواست تا هم بدان راه باز گردد...مرکب نفخه طلب کرد تا برنشیند که او پیاده نرفته بود و سواره آمده بود،مرکب نیافت،نیک شکسته دل شد.با او گفتند که ما از تو این شکسته دلی می طلبیم.قبض بر وی مستولی شد،آهی سرد برکشید.گفتند:ما تو را از بهر این آه فرستاده ایم.بخار آن آه بر بام دماغ او برآمد،در حال،عطسه ای بر آدم افتاد،حرکت در وی پیدا شد،دیده بگشود.»(مرصادالعباد،ص ۹۰-۹۸).

که فرشتگان متعجب در کار خلقت آدمی می نگریسته اند و شاید نگران پایان کار بوده اند که آنچه از عالم برین رفته است(روح)با آنچه از خاک تیره گرفته شده است(قالب)چگونه همخوانی پیدا خواهد کرد و چون پایان را دیده اند ساغر شکرانه زده اند اما ساغر شکرانه زدن صوفیان شاید از آن بابت باشد که از برای«دریافت و پذیرفتن خاک،آن نفخه ازلی را»جشن گرفته بوده باشند.(ر.ک:غزلیات حافظ،انوری،ص۹۸ و یک قصه بیش نیست،انوری،ص۱۵۷).اما خطیب رهبر مرجع ضمیر«او»را پیر عارف می داند و در این صورت با صوفیان تناسب بیشتری خواهد داشت.(ر.ک:غ۱۸۴،ص۲۴۹).

«ن»:جناس:جناس اشتقاق و ملحق به زاید میان شکر و شکرانه./تلمیح:به ماجرای«ماجرا»و مجلس آشتی کنان در شیوه صوفیان./نغمه حروف:در تکرار«ر»؛دو حرف هم صدای«س»و«ص»و مصوت بلند«آ»بویژه در مصراع دوم.

«ت»:نکته قابل توجه در بیت این است که در این جا بحث از صلح است و در بیت پیش سخن از جنگ،آن هم جنگ هفتاد و دو ملّت و به نظر می رسد حافظ مدعی است:من راه نجات را یافتم و از گروه ناجیان شدم.او راه نجات خود را در عشق و پیوند با معشوق می داند.در بیت بعد نیز بحث از شمع و پروانه و مقام فنا است،بحث از آن است که باید در این راه خود را فراموش کرد.شاید به کنایه مدعی است تمامی اختلافات فکری فرقه های مختلف امت اسلام از آن است که خود را فراموش نکرده اند و خودبینند.

نکته:در نسخه اساس خانلری و در نسخه بدل های قزوینی«شکر آن را»به جای«شکر ایزد»آمده است.قزوینی با اینکه نسخه اساسش شکر ایزد بوده،«شکر آن را»را به دلیل معنی و رابطه دو مصراع مرجّح دانسته است.(ر.ک:ع.جربزه دار،پاورقی ص۱۹۳).در مصراع دوم نیز در نسخه اساس خانلری به

ص:۲۱۱

جای«صوفیان»،«حوریان»و در نسخه بدل های خانلری و نسخه انجوی به جای صوفیان«قدسیان»آمده است.گفتنی است خرّمشاهی حوریان را-به دلیل آنکه در شعر حافظ و سعدی،حور به«حوران»جمع بسته شده است و نه حوریان-مناسب نمی داند و صوفیان را از آن رو که در بیت اشارتی است به«ماجرا کردن»و رسم پرسابقه آشتی کنان درویشان ترجیح داده است:

ماجرا کم کن و بازآ که مرا مردم چشم خرقه از سر به در آورد و به شکرانه بسوخت

(حافظنامه،ص۶۸۳-۶۸۴).

در مجموع به نظر می رسد از آنجا که حافظ با صوفی چندان رابطه ای ندارد،قدسیان مناسب تر باشد و به قرینه«صلح افتادن»و اشاره به ماجرای«ماجرا کردن»نسخه صوفیان در مرتبت بعد و مناسب تر از نسخه حوریان می نماید.

بیت ۶:خنده شمع:برای شمع،هم گریه قائل شده اند-به دلیل قطراتی که در حال سوختن از آن جاری می شود-و هم خنده؛به دلیل روشنی و افروختگی آن در حال سوختن.حافظ در اینجا از خنده شمع سخن گفته است و در مواردی دیگر از خنده و گریه تو أمان شمع:

بر خود چو شمع خنده زنان گریه می کنم تا با تو سنگدل چه کند سوز و ساز شمع

میان گریه می خندم که چون شمع اندر این مجلس زبان آتشینم هست لیکن در نمی گیرد

«ن»:استعاره مکنیه:در استناد خندیدن به شمع./تناسب:بین آتش،شعله،شمع و پروانه./تضاد:میان آتش با خرمن./نغمه حروف:واج آرایی«ش»در بیت،بویژه در مصراع نخست،قابل توجه است.

«ت»:راهی را که حافظ راه نجات می داند،سوختن و فنا با آتش است و این

ص:۲۱۲

آتش،آتش عشق است،همان که پروانه را بی تاب کرده و سوزانده است،نه آتش معمولی و شعله شمع.جان سخن آنکه:راه رسیدن به حقیقت راه عشق و سلوک مستانه است.

بیت ۷:رخ اندیشه:اضافه استعاری است؛اندیشه به انسانی تشبیه شده که رخسار دارد و آن را از نامحرمان پوشیده است(یا در زیر زلف پنهان کرده است)و کسانی باید این چهره را نمایان سازند و حجاب از آن بردارند.(تشخیص)./تا:از زمانی که./سر:به صورت مضاف برای تأکید مضاف الیه می آید(فرهنگ بزرگ سخن).

«ن»:استعاره:استعاره مکنیه در زلف سخن و رخ اندیشه./تشبیه:در مصراع دوم تشبیه مضمری بین قلم و شانه دیده می شود./تتابع اضافات:در«سر زلف سخن».

«ت»:حافظ بارها از شعر خود تمجید کرده و آن را خداداد و آسمانی دانسته است.

در آسمان نه عجب گر به گفته ی حافظ سرود زهره به رقص آورد مسیحا را

غزل گفتی و در سفتی بیا و خوش بخوان حافظ که بر نظم تو افشاند فلک عقد ثریا را

حسد چه می بری ای سست نظم بر حافظ قبول خاطر و لطف سخن خداداد است

حافظ چو آب لطف ز نظم تو می چکد حاسد چگونه نکته تواند بر آن گرفت

سرود مجلست اکنون فلک به رقص آرد که شعر حافظ شیرین سخن ترانه ی توست

در این جا نیز مدعی است از زمانی که شاعران و نویسندگان همچون مشاطه و آرایشگر چهره اندیشه را با قلم از زیر گیسوی سخن آشکار ساخته اند،

ص:۲۱۳

هیچکدام مثل حافظ چیره دست وشیرین کار نبوده اند.(شرح غزل های حافظ،هروی:۷۷۳).

غزل ۳۵(۱۹۲) (سرو چمان من چرا میل چمن نمی کند)

اشاره

۱سرو چمان من چرا میل چمن نمی کند همدم گل نمی شود یاد سمن نمی کند

دی گله ای ز طرّه اش کردم و از سر فسوس گفت که این سیاه کج گوش به من نمی کند

۳تا دل هرزه گرد من رفت به چین زلف او زان سفر دراز خود عزم وطن نمی کند

پیش کمان ابرویش لابه همی کنم ولی گوش کشیده است از آن گوش به من نمی کند

۵با همه عطف دامنت آیدم از صبا عجب کز گذر تو خاك را مشك ختن نمی کند

چون ز نسیم می شود زلف بنفشه پر شکن وه که دلم چه یاد از آن عهدشکن نمی کند

۷دل به امید روی او همدم جان نمی شود جان به هوای کوی او خدمت تن نمی کند

ساقی سیم ساق من گر همه درد می دهد کیست که تن چو جام می جمله دهن نمی کند

۹دست خوش جفا مکن آب رخم که فیض ابر بی مدد سرشك من درّ عدن نمی کند

کشته ی غمزه ی تو شد حافظ ناشنیده پند تیغ سزاست هر که را درد سخن نمی کند

پرسش های غزل

۱.میان چمن و چمان چه جناسی برقرار است؟میان من و چمن چطور؟

۲.«سرو چمان»استعاره است یا کنایه؟از چه؟

۳.چمیدن در مورد سرو اشاره به چیست؟در مورد یار زیباقامت چطور؟

۴.بیت دوم را از نظر بلاغی مورد بحث قرار دهید.

۵.در مورد ایهام آمده در بیت سوم توضیح دهید.

۶.دل عاشق در سنت ادب پارسی–و حافظ–معمولاً در چه جاهایی به دام می افتد؟نمونه هایی از شعر حافظ بیاورید.

۷.در مورد ایهام در ترکیب«گوش کشیدن»توضیح دهید.

۸.مقصود از«عطف دامن»چیست؟چرا عطف دامن می باید سبب خوشبویی شود؟

۹.درباره رابطه ی مشک و ختن چه می دانید؟

۱۰.چه چیز در بنفشه سبب شده است آن را صاحب زلف بینگارند و گیسوی یار را بدان مانند کنند؟

۱۱.میان شکن در مصراع نخست بیت ششم و شکن در مصراع دوم آن،چه آرایه ای برقرار است؟

۱۲.«درد»در بیت هشتم چگونه خوانده شود ترجیح دارد؟چرا؟

۱۳.دُرد به چه معنی است؟

۱۴.بیت هشتم را با نگاهی عارفانه تفسیر کنید.آیا می توانید شعری از سعدی-در غزل های او-با مضمونی شبیه این بیت بیاورید؟

۱۵.«دست خوش»یعنی چه؟

۱۶.قدما در مورد به وجود آمدن مروارید چگونه می اندیشیده اند؟

۱۷.«درّ عدن»چه ویژگی هایی داشته است؟

۱۸.«نمی کند»در بیت نهم به چه معنی است؟آیا می توانید نمونه هایی دیگر در ادب پارسی بیابید؟

۱۹.«درد کردن سخن»یعنی چه؟

۲۰.دو نمونه از گوش نوازترین مصادیق نغمه حروف را در این غزل بیابید.

۲۱.نمونه های تشخیص در این غزل را مشخص کنید.

۲۲.نمونه ای از تشبیه بلیغ را در غزل بیابید.

۲۳.بارزترین آرایه در بیت هفتم چیست؟

۲۴.نمونه ای از تشبیه مضمر را در این غزل بیابید.

ص:۲۱۵

غزل ۳۶(۲۷۶) (باغبان گر پنج روزی صحبت گل بایدش)

۱باغبان گر پنج روزی صحبت گل بایدش بر جفای خار هجران صبر بلبل بایدش

ای دل اندر بند زلفش از پریشانی منال مرغ زیرک چون به دام افتد تحمل بایدش

۳رند عالم سوز را با مصلحت بینی چه کار کار ملک است آنکه تدبیر و تأمل بایدش

تکیه بر تقوا و دانش در طریقت کافری است راهرو گر صد هنر دارد توکل بایدش

۵با چنین زلف و رخش بادا نظربازی حرام هر که روی یاسمین و جعد سنبل بایدش

نازها زان نرگس مستانه اش باید کشید این دل شوریده تا آن جعد و کاکل بایدش

۷ساقیا در گردش ساغر تعلل تا به چند دور چون با عاشقان افتد تسلسل بایدش

کیست حافظ تا ننوشد باده بی آواز رود عاشق مسکین چرا چندین تجمل بایدش

ص:۲۱۶

درس سیزدهم

غزل ۳۷(۱۹۳) (در نظربازی ما بی خبران حیرانند)

۱در نظربازی ما بی خبران حیرانند من چنینم که نمودم دگر ایشان دانند

عاقلان نقطه ی پرگار وجودند ولی عشق داند که در این دایره سرگردانند

۳جلوه گاه رخ او دیده ی من تنها نیست ماه و خورشید همین آینه می گردانند

عهد ما با لب شیرین دهنان بست خدا ما همه بنده و این قوم خداوندانند

۵مفلسانیم و هوای می و مطرب داریم آه اگر خرقه ی پشمین به گرو نستانند

وصل خورشید به شب پرّه ی اعمی نرسد که در آن آینه صاحب نظران حیرانند

۷لاف عشق و گله از یار زهی لاف دروغ عشقبازان چنین مستحق هجرانند

مگرم چشم سیاه تو بیاموزد کار ورنه مستوری و مستی همه کس نتوانند

۹گر به نزهتگه ارواح برد بوی تو باد عقل و جان گوهر هستی به نثار افشانند

زاهد ار رندی حافظ نکند فهم چه شد دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند

۱۱ گر شوند آگه از اندیشه ی ما مغبچگان بعد از این خرقه ی صوفی به گرو نستانند

بیت ۱:نظربازی:از کلمات مهم و کلیدی در شعر حافظ و برخی دیگر شاعران عارف است.حافظ خود را از نظربازان می داند و این نظربازی را از ویژگی های رندی می شمارد و از آنجا که رند حافظ انسان آرمانی او و به بیانی انسان کامل

است؛نباید نظر و نظربازی را در شعر حافظ به معنی سطحی-نظر در زیبارویان-خلاصه کرد،بلکه می باید آن را ژرف تر نگریست و تفسیر کرد.(برای تفصیل بیشتر ر.ک:حافظنامه،ص۷۰۶،۷۰۵ و ۷۳۹).(ونیز ر.ک:غ۱۹۶،ب۴).حافظ در مواردی دیگر نیز از نظربازی خود گفته است:

عاشق و رند و نظربازم و می گویم فاش تا بدانی که به چندین هنر آراسته ام

دوستان منع نظربازی حافظ مکنید که من او را ز محبّان خدا می دانم

نمودن:نشان دادن،آشکار کردن.

«ن»:نغمه حروف:در تکرار«ن»،«ر»و مصوت بلند«آ»./تکریر:در تکرار«ران»و«ان».

بیت ۲:نقطه پرگار وجود:مرکز دایره ی هستی./در این دایره سرگردانند:در دایره هستی سرگردان هستند و به جایی نخواهند رسید.این عبارت علاوه بر معنی یاد شده،به ظاهر پرگار هم که با سر دَوَران می کند و سرگردان است و دور خود می چرخد نیز اشاره دارد و در آن نوعی ایهام می توان در نظر گرفت.

«ن»:تقابل:میان عقل(عاقلان)و عشق./تناسب:میان نقطه،پرگار،دایره و سرگردان./تشبیه:در«پرگار وجود»(اضافه تشبیهی)./استعاره:دایره استعاره مصرحه است از هستی./تکریر:در تکرار«دان»و«ان»./نغمه حروف:در تکرار«د»و«ن»./تتابع اضافات:در«نقطه پرگار وجود».

«ت»:مضمون این بیت همان موضوع و مضمون همیشگی اشعار غنایی و عرفانی-و غزل حافظ نیز-یعنی تقابل عقل و عشق است.حافظ عقل را موجب سرگردانی و عشق را مرکب نجات از این حیرت می داند.

بیت ۳:آینه گردانی:آینه داری،در اصل از جمله وظایف آرایشگران بوده است،چه در مقابل آینه،سر و صورت را اصلاح می کردند و نیز شغل کسانی

ص:۲۱۸

بوده که در مجالس عروسی آینه را روبه روی عروس و داماد نگه می داشتند و مقابل آنان حرکت می کردند.سعدی در گلستان گوید:«دریغ آمدم تربیت ستوران و آینه داری در محلّت کوران».(درباره آینه داری و آینه و چشم ر.ک:آیینه جام،زریاب خویی،ص۷۹-۸۴).

«ن»:تناسب:بین رخ،آینه و دیده از سویی و میان ماه و خورشید از سویی دیگر./تلمیح:به آیین آینه گردانی در مراسم عروسی./استعاره:در انتساب آینه گردانی به خورشید و ماه(استعاره مکنیه،تشخیص)./نغمه حروف:در تکرار«ن»و«د»./تتابع اضافات:در«جلوه گاه رخ او».

«ت»:در نظر عارف،تمامی جهان،تجلّی جمال حق تعالی است و همه تعیّنات عالم آینه ای هستند که جلوه رخسار او را انعکاس می دهند؛از جمله چشم و دیده حافظ که همیشه به او نگاه می کند و همواره چهره و رخسار یار در چشمان وی منعکس است.نیز ماه و خورشید که در ظاهر شبیه آینه اند،آینه گردان چهره مشعشع و تابان محبوبند و از وجود او نور می گیرند و انعکاس دهنده چهره منیر دوستند و به بیانی دیگرگواهی دهنده وجود اوهستند.حافظ در ابیات دیگری نیز به مضامینی از این دست اشاره کرده است:

چشمم از آینه داران خط و خالش گشت لبم از بوسه ربایان بر و دوشش باد

شهسوار من که مه آیینه دار روی اوست تاج خورشید بلندش خاک نعل مرکب است

نظیر دوست ندیدم اگرچه از مه و مهر نهادم آینه ها در مقابل رخ دوست

دل سراپرده ی محبت اوست دیده آیینه دار طلعت اوست

ای آفتاب آینه دار جمال تو مشک سیاه مجمره گردان خال تو

خاقانی نیز از آینه گردانی مهر و ماه سخن گفته است:

ننموده رخ به آینه گردان مهر و ماه نسپرده دل به بوقلمون باف صبح و شام

بیت ۴:شیرین دهنان:الف)آنان که لب و دهانی زیبا دارند.ب)آنان که شیرین سخن و نادره گفتارند.در این معنا این ترکیب از مصادیق حس آمیزی است.

«ن»:تقابل:میان بنده و خداوند./تناسب:میان لب و دهان./حس آمیزی:در ترکیب«شیرین دهنان».‌/نغمه حروف:در تکرار«ن»،«د»و«آ».

بیت ۵:مفلس:ندار و فقیر./هوای چیزی داشتن:علاقه به چیزی داشتن،هوای می و مطرب داشتن:به نوشیدن باده و نیوشیدن صدای مطرب علاقه داشتن./به گرو ستاندن:در مقابل چیزی(در اینجا می و حضور در مجلس موسیقی)به عنوان رهن قبول کردن.

«ن»:تقابل:بین افلاس و نداری،با باده نوشی واهل می و مطرب بودن که لازمه اش خرج کردن وجه است از سویی و میان خرقه با می ومطرب از سویی دیگر./تناسب:بین خرقه و افلاس./نغمه حروف:در تکرار«ن»،«م»(بویژه که در ابتدای سه واژه آمده است)و«آ».

«ت»:خرقه حافظ معمولاً رهن می و مطرب است.خرقه در زبان حافظ نمایان گر شریعت است،شریعتی ظاهری و دور از حقیقت و باطن دین،جامه ای آلوده به ریا واما«می و مطرب»نمود عشق و سلوک مستانه و عاشقانه است،نمود طریقی که راهی به حقیقت دارد.براین اساس گذشتن از خرقه و روی آوردن به«می و مطرب»گذشتن از ظاهر شریعت و زهدهای ریایی و عبادت و معرفت زاهدانه است و روی آوردن به عبادت و معرفت عارفانه و عاشقانه.

بیت ۶:شب پره:پرنده ای که در شب پرواز می کند و از نور خورشید و روشنی روز گریزان است،خفاش./اعمی:نابینا،کور.در این جا می تواند نمود انسان هایی باشد که از نور حقیقت گریزانند./آینه:همان خورشید در مصراع

ص:۲۲۰

نخستین است؛آینه روی یار./صاحب نظر:ایهام دارد:الف)صاحب چشم و نگاه،بینا؛ب)اهل بصیرت،عارف.

«ن»:ایهام:در صاحب نظر./نماد:خورشید نماد است از محبوب و حضرت حق./تشبیه:در تشبیه خورشید به آینه./تقابل:میان خورشید با شب پره و اعمی./تناسب:میان خورشید،آینه و نظر از سویی و نیز حیران،شب پره و اعمی از سوی دیگر.

«م»:جان کلام آن که همچنان که کسانی که چشم دارند از نگاه کردن به خورشید و در نتیجه وصف آن ناتوانند-چه برسد به شب پره که چشمی برای دیدن ندارد-جمال حضرت حق را نیز حتی صاحب نظران و عارفان وصف نمی توانند کرد،تاچه رسد به مردم عادی.

بیت ۷:لاف:ادّعای دروغین./و:به معنای معیت و همراهی آمده است./گله:گلایه،شکایت./زهی:شبه جمله و صوت به معنی به،چه زیبا،احسنت و مانند آن./مستحق:سزاوار،شایسته.

«ن»:تقابل:بین عشق و گله از یار./پرسش هنری:مفهوم مصراع اول،استفهام از سر تعجّب و نیز نکوهش است./نغمه حروف:در تکرار کسره،«ن»و«آ»./تکریر:در تکرار«لاف».

«ت»:این بیت اشارتی است گویا به مضمونی که در عرفان و سلوک عاشقانه از بایسته های مؤکّد است:در طریق عشق گلایه از معشوق و دشواری های راه جایی ندارد.عاشق سرسپرده است و پاکباز و جانباز و هرچه را از دوست رسد نیکو و شیرین و خواستنی می داند(زهر از قِبَل تو نوش داروست)و آنکه از عشق به حق گوید و در همان حال از یار گلایه داشته باشد،مدعی دروغینی است که وصال را نمی شاید.

ص:۲۲۱

بیت ۸:مگرم:مگر مرا./مستوری:پوشیدگی،حجاب داشتن،پاکدامنی و پرهیزگاری،معادل صحو در اصطلاح متصوفه./مستی:سکر و بی هوشی و بی پروایی.(ر.ک:فرهنگ اشعار حافظ،ص ۱۷۱-۱۷۷؛حافظنامه،ص ۷۰۶).

«ن»:استعاره:استعاره مکنیه در انسان انگاری چشم(تشخیص)./تقابل:میان مستی و مستوری./کاربرد پارادوکسیکال:جمع بین مستی و مستوری./تتابع اضافات:در«چشم سیاه تو»./تکریر:در تکرار«مست»در مستوری و مستی./نغمه حروف:در تکرار«س».

«ت»:چشم یار هم سیاه است و در پس این پرده سیاه(یا پوشیدگی پلک)مستور،و هم خمار و مست است.کار دشوار و هنرمندانه ای است که آدمی نیز مانند چشمان سیاه یار،در عین مستی از باده عشق،در پرده تقوا و پرهیزگاری نیز پوشیده باشد.در واقع این ترکیب،ترکیبی پارادوکسیکال و نقیضه نماست؛با هم جمع شدنی نیست؛زیرا انسان مست،پرهیزگار نیست.این دو نقیض همند و اجتماع نقیضان محال است.این هنر را تنها چشم سیاه محبوب دارد.تقابل مستی و مستوری را شاعران دیگر نیز هنرمندانه در شعر خویش پرورده اند:

یک چشم تو مستور و دگر مست و خراب مستوری و مستیت به هم ناید راست

(کمال اسماعیل)

سحر چشمان تو باطل نکند چشم آویز مست چندان که بکوشند نباشد مستور

(سعدی)

فقیهی بر افتاده مستی گذشت به مستوری خویش مغرور گشت

(سعدی،کلیات،ص۵۶۶)

بیت ۹:نُزهت:دوری از ناخوشی،پاکیزگی،گشت و گذار و خوش باشی/نزهتگه ارواح:آرامگاه روان ها،جای پاکیزه ای که روح آدمیان در آنجا می آرامد./

ص:۲۲۲

گوهر:اصل،عنصر.ایهامی نیز به مروارید و سنگ های قیمتی دارد.(شرح غزل های حافظ،هروی،ص۸۱۷). (۱)

«ن»:استعاره:در انسان انگاری عقل و جان(تشخیص)./اضافه تشبیهی:در«گوهر هستی»در معنای دوم گوهر(مروارید)./تناسب:میان«نزهتگه»،«بو»و«باد»./نغمه حروف:در تکرار«ب»(بویژه که در ابتدای کلمات آمده است)./تکریر:در تکرار«به».

بیت ۱۰:دیو:شیطان؛(جن،ارواح خبیثه و شریره«حافظنامه،ص۷۰۸»)

«ن»:ارسال المثل:مصراع دوم./تضمین:مصراع دوم تضمینی از بیت سعدی است./تلمیح:به آیات و روایات مربوط به قرائت قرآن و استعاذه./تجرید:در دیگرانگاری حافظ خود را./نغمه حروف:در تکرار«ن»،«ر»و«د».

«ت»:آن چه دراین بیت آمده نمونه ای است زیبا و در خاطره ها ماندگار از ارسال المثل و تمثیل که حافظ رندانه در ضمن آن خود را قرآن خوان دانسته و مخالفان خود(زاهدان ریایی)را به دیو تشبیه کرده است.مصراع دوم این بیت،تضمین مصراعی از سعدی است و به استعاذه به قرآن اشاره دارد(نحل/۹۸).

دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند آدمیزاده نگه دار که مصحف(قرآن)ببرد

(کلیات سعدی،ص۹۱۷)

بیت ۱۱:مغبچه:بچه مغ،فرزند مغ و اصطلاحاً پسرکی که در میکده ها خدمت کند.(فرهنگ معین)مغبچه باده فروش کمابیش همان ساقی حافظ است.واژگانی چنین چون دست مایه پروراندن مفاهیم عرفانی گردند،معانی ویژه خود را می یابند./به گرو ستاندن:در بیت چهارم نیز آمده بود و تکرار قافیه به شمار

ص:۲۲۳

۱- (۱) .حسینعلی هروی این بیت حافظ را با یک شعر از پل و الری سنجیده است.(ر.ک:نقد و نظر درباره حافظ،ص۹۹-۱۰۷).

می رود.(برای تکرار قافیه در شعر حافظ ر.ک:حافظنامه،ص۸۳۸).

«ن»:تقابل:بین مغبچگان و صوفی./نغمه حروف:در تکرار«گ»و«ن».

نکته:تکرار«ن»در سراسر این غزل شنیدنی است.این امر اساساً برخاسته از واژه های قافیه است و در این میان آمدن واژه های«ن»دار دیگر بر تأثیر آن افزوده است.

«ت»:در بیت آخرین (۱)حافظ خود را از زاهدان ریایی و خرقه پوشان و صوفیان ناصافی دانسته،از آنان که مغبچگان به میکده عشق راهشان نخواهند داد و از باده عشق سرمست نخواهند ساخت،کسانی که چنان نزد مغبچگان نامقبولند که حتی برای دادن باده خرقه آنان را-که بوی ریا ازآن می آید و ارزشی ندارد-به عنوان گرو نمی پذیرند.

غزل ۳۸(۲۰۶) (پیش از اینت بیش ازین اندیشه ی عشاق بود)

اشاره

۱پیش از اینت بیش ازین اندیشه ی عشاق بود مهرورزی تو با ما شهره ی آفاق بود

یاد باد آن صحبت شب ها که با نوشین لبان بحث سرّ عشق و ذکر حلقه ی عشاق بود

۳پیش ازین کاین سقف سبز و طاق مینا برکشند منظر چشم مرا ابروی جانان طاق بود

از دم صبح ازل تا آخر شام ابد دوستی و مهر بر یک عهد و یک میثاق بود

۵سایه ی معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد ما به او محتاج بودیم او به ما مشتاق بود

حسن مهرویان مجلس گرچه دل می برد و دین بحث ما در لطف طبع و خوبی اخلاق بود

۷بر در شاهم گدایی نکته ای در کار کرد گفت بر هر خوان که بنشستم خدا رزاق بود

رشته ی تسبیح اگر بگسست معذورم بدار دستم اندر دامن ساقی سیمین ساق بود

۹در شب قدر ار صبوحی کرده ام عیبم مکن سرخوش آمد یار و جامی بر کنار طاق بود

شعر حافظ در زمان آدم اندر باغ خلد دفتر نسرین و گل را زینت اوراق بود

۱- (۱) .گفتنی است این بیت در شرح هروی بیت نهم است،نه بیت پایانی.

پرسش های غزل

۱.آفاق مجازاً به چه معنی است؟

۲.صحبت در بیت دوم به چه معنی است؟

۳.مینا چه معانی ای دارد؟

۴.طاق در مصراع دوم بیت سوم به چه معنی است؟میان طاق در دو مصراع چه آرایه ای برقرار است؟

۵.«سقف سبز»و«طاق مینا»استعاره از چیستند؟

۶.بیت سوم به چه نکته ای اشاره دارد؟

۷.عهد در بیت چهارم یادآور چه چیزی است؟

۸.بیت پنجم یادآور چه حدیثی است؟

۹.درباره معنای بیت پنجم و نکات عرفانی آمده در آن بحث کنید.

۱۰.با مراجعه به مرصادالعباد(ص۴۹)و با توجه به بیت پنجم،دیدگاه حافظ و نجم الدین رازی را با هم مقایسه نمایید.

۱۱.مقصود از گدا در بیت هفتم چه تواند بود؟

۱۲.«در کار کردن»یعنی چه؟

۱۳.بیت هشتم و نهم را از منظری عرفانی معنی کنید.

۱۵.خلد در لغت به چه معنی است؟باغ خلد کنایه از چیست؟

۱۶.قدما به چند بهشت اعتقاد داشته اند؟آنها را ذکر کنید.

۱۷.آیا می توان بیت آخر را مصداقی از اغراق دانست؟

۱۸.مواردی از تضاد را در غزل مشخص کنید.

۱۹.نمونه ای از جناس مضارع را در غزل بیابید.آیا می توان آن را مصداقی از نمونه های دیگر جناس دانست؟

۲۰.آیا می توان میان«این»و«اینت»در بیت اول جناس زائد قائل بود؟

۲۱.چند نمونه از نغمه حروف را در این غزل ذکر کنید.بهترین مصداق این صنعت در این غزل کدام است؟

۲۲.مواردی از زیباترین نمونه های«عذر بدتر از گناه»را در این غزل مشخص نمایید.

غزل ۳۹(۲۹۶) (طالع اگر مدد دهد دامنش آورم به کف)

۱طالع اگر مدد دهد دامنش آورم به کف گر بکشم زهی طرب ور بکشد زهی شرف

طرف کرم ز کس نبست این دل پر امید من گرچه سخن همی برد قصه ی من به هر طرف

۳از خم ابروی توام هیچ گشایشی نشد وه که در این خیال کج عمر عزیز شد تلف

ابروی دوست کی شود دستکش خیال من کس نزده است ازین کمان تیر مراد بر هدف

۵چند به ناز پرورم مهر بتان سنگدل یاد پدر نمی کنند این پسران ناخلف

من به خیال زاهدی گوشه نشین و طرفه آنک مغبچه ای ز هر طرف می زندم به چنگ و دف

۷بی خبرند زاهدان نقش بخوان و لاتقل مست ریاست محتسب باده بده و لاتخف

صوفی شهر بین که چون لقمه ی شبهه می خورد پاردمش دراز باد آن حیوان خوش علف

۹حافظ اگر قدم زنی در ره خاندان به صدق بدرقه ی رهت شود همّت شحنه ی نجف

درس چهاردهم

غزل ۴۰(۱۹۶) (آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند)

۱آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند آیا بود که گوشه ی چشمی به ما کنند

دردم نهفته به ز طبیبان مدّعی باشد که از خزانه ی غیبم دوا کنند

۳معشوق چون نقاب ز رخ درنمی کشد هر کس حکایتی به تصور چرا کنند

چون حسن عاقبت نه به رندی و زاهدی است آن به که کار خود به عنایت رها کنند

۵بی معرفت مباش که در من یزید عشق اهل نظر معامله با آشنا کنند

حالی درون پرده بسی فتنه می رود تا آن زمان که پرده برافتد چها کنند

۷گر سنگ ازین حدیث بنالد عجب مدار صاحبدلان حکایت دل خوش ادا کنند

می خور که صد گناه ز اغیار در حجاب بهتر ز طاعتی که به روی و ریا کنند

۹پیراهنی که آید ازو بوی یوسفم ترسم برادران غیورش قبا کنند

بگذر به کوی میکده تا زمره ی حضور اوقات خود ز بهر تو صرف دعا کنند

۱۱ پنهان ز حاسدان به خودم خوان که منعمان خیر نهان برای رضای خدا کنند

حافظ دوام وصل میسر نمی شود شاهان کم التفات به حال گدا کنند

این غزل،یادآور غزلی از شاه نعمت الله ولی است با مطلع:

ما خاک را به نظر کیمیا کنیم

صد درد را به گوشه ی چشمی دوا کنیم

حافظ بدون شک این غزل شاه نعمت الله را در نظر داشته است،ولی آیا این

توجه از سر ارادت و ستایش بوده یا از روی ملامت و تعریض و تهکّم؟برخی آن را از سر ارادت دانسته اند،ولی غالب صاحب نظران نیش تند ملامت را در آن یافته اند.با توجه به فضای غزل و بیت های بعد و نوع نگاه حافظ-که با ادّعای کشف و کرامت چندان هم خوانی ندارد-به نظر می رسد سخن حافظ از سر طنز و تعریض باشد نه ارادت.(ر.ک:حافظ شیرین سخن،ص ۲۹۳-۲۹۷و ۴۰۷ و مقاله حمید فرزام با عنوان«روابط حافظ و شاه ولی»،ص ۳۵۵-۳۸۰ و حافظنامه،ص ۷۱۵).

بیت ۱:کیمیا:اکسیر و مادّه مکمّل که به عقیده پیشینیان مس و قلع را به زر و سیم مبدّل تواند کرد.بعضی از متقدمان معتقد بوده اند که نقره و قلع و طلا و مس در اصل از هم جدا نیستند و تفاوت آنها به نقص و کمال است؛یعنی قلع و مس،نقره و طلای ناقص و نقره و طلا،قلع و مس کامل است و گمان می کرده اند که به مدد و دستیاری صنعت می توان در قلع و مس،کمال نقره و طلا به وجود آورد و عمر را برای به دست آوردن ماده مکمّل-که او را«اکسیر»گویند-صرف کرده اند و اصول و قواعدی را که متضمن بیان و راهنمایی بدین منظور است«کیمیا»گویند و گاهی این کلمه را بر اکسیر نیز اطلاق می کنند.(فروزانفر،خلاصه مثنوی،ص ۲۵۱).این واژه در اصل معرب واژه یونانی خمیا xemeia به معنی اختلاط و امتزاج است.(ر.ک:حافظنامه،ص ۱۳۱ و فرهنگ معین).(نیز ر.ک:غ۴۹/ب۴)؛در اینجا در معنای اکسیر و یا مجازاً در معنای طلا آمده است.به نظر:با نگاه./آیا بود:آیا شود،امکان دارد؟گوشه چشم به کسی کردن:اندک توجه و لطف به کسی کردن.در ظاهر،استفهام از سر آرزو است،اما آنچنان که از بیت بعد برمی آید،این پرسش نه خواستی حقیقی که تعریضی است از سر تمسخر و تهکّم.

«ن»:طنز وتعریض:به مدّعیان کشف و کرامت،ازجمله شاه نعمت الله ولی./

ص:۲۲۸

تقابل:در اینجا بین خاک و کیمیا./مجاز:کیمیا مجاز از طلا- تواند بود/نغمه حروف:در تکرار واج«ک»و مصوت«آ»/حسن مطلع:بیت نخست چنان زیبا و مؤثر است که زبانزد شده و به تناسب موقعیت،کاربردی بسیار پیدا کرده است.

«ت»:حافظ-از سر تمسخر وبا نیش گزنده و طعنی تند(؟)-ازاهل معجزه و کشف و کرامت،می خواهد که با اکسیر نگاه خود و با گوشه چشم عنایت به وی توجهی کنند،شاید مس وجود او نیز به طلا تبدیل گردد و کیمیای سعادت شامل حالش شود.

بیت ۲:طبیبان مدعی:گرچه عبارت کلی است،ولی گویا مراد شاه نعمت الله باشد؛چه او خود،خویشتن را طبیب خوانده است:

گر طبیبی طلب کند بیمار ما طبیب حبیب داناییم

(دیوان،ص۳۵۸)

باشد که:بود که؛امید آنکه./خزانه غیبم:خزانه غیب اضافه تشبیهی است و ضمیر«م»در این ترکیب نقش مفعولی دارد:از خزانه غیب مرا(کاربرد ضمیر متصل به جای منفصل)./درد:از کلمات کلیدی حافظ است.و ناگفته پیداست که در ادبیات حافظ درد به معنی پزشکی کلمه(درد و رنج جسمانی)جایی ندارد؛دردهای حافظ همه روحی و روحانی است.(ر.ک:حافظنامه،صص۶۹۷ و ۴۲۹).

«ن»:تناسب:میان درد،طبیب،خزانه و دوا.مناسبت درد و دوا و خزانه در این است که در گذشته،داروها و یا نسخه های نایاب را در خزانه شاهان و بزرگان نگهداری می کردند.(ر.ک:هروی،شرح غزل ها،ص۸۲۴)./تشبیه:در اضافه تشبیهی«خزانه غیب»./طنز و تعریض:بیت تعریضی است طنزآلود به مدعیان سلوک و عرفان.

«ت»:این بیت به صراحت مشخص می کند که حافظ در مقام تعریض و

ملامت است نه ارادت.شاه نعمت الله گفته بود:«صد درد را به گوشه چشمی دوا کنیم»؛حافظ می گوید:اگر قرار است درد ما با نگاه مـدعیان طبابت و عرفان حل شود،بهتر است این درد از آنان پنهان بماند تا شاید از گنجینه و خزانه غیب،دارویی بفرسـتند و درد ما را درمان کنند.

بیـت ۳:نقـاب:پرده،روی بنـد،معجر،روپـوش./نقـاب از رخ درکشـیدن:چهره خـود را آشـکارنمودن،حقیقـت خـود را نمایـان کردن.گفتنی است در نسـخه اسـاس خـانلری به جای درنمی کشـد،«برنمی کشـد»آمـده است./به تصوّر:از روی خیال و وهـم و پندار بی اساس.

«ن»:کنـایه:نقـاب از رخ کشـیدن کنایه است از آشـکارکردن چهره و حقیقت./تلمیـح:بیت می توانـد به روایت هایی که در پی خواهد آمد،اشارتی داشته باشد.

«ت»:همـان گـونه کـه پیش از ایـن در بحث«جنـگ هفتـاد و دو ملت»(ر.ک:غ۱۸۴/ب۴)گذشت،وقوف بر حقیقت-و شـناخت واقعی خداونـد-برای کسـی ممکن نیست؛از این جهت،هرچه دربـاره حق تعـالی گفته شـود،تصور و پنـدار مـاست از خـدا.در احـادیث نیز آمـده است:«کلّمـا میزتموه باوهـامکم فی ادقّ معانیه فهو مخلوقٌ مصـنوعٌ مثلکم مردودٌ الیکم».(منسوب به امام باقر علیه السّلام،احادیث مثنوی،ص۱۴۲،ش ۴۳۹).خطیب رهبر این روایت را از امام علی علیه السّـلام نقل کرده است.(ر.ک:شـرح خطیب رهبر،ص۲۶۶).این مضمون و مضامین مشابه را دیگر بزرگان نیز آورده اند:

زنام و نشان و گمان برتر است نگارنده بر شده گوهر است

(مقدمه شاهنامه فردوسی)

در آلا فکرکردن شرط راه است ولی در ذات حق محض گناه است

(شبستری)

امام علی علیه السّلام نیز در خطبه نخستین نهج البلاغه از عدم دسترسی فهم بشری به ساحت ربوبی گفته است:«لایدرکه بعدالهمم و لایناله غوص الفطن...».

در این بیت نیز چون ابیات پیش،همچنان می توان شاهد تعریضی بود به مدعیان تصوف و عرفان و کشف و کرامت.

نکته دستوری:هر کس...نمی کنند:امروزه برای«هرکس»فعل جمع نمی آورند،اما در گذشته های زبان فارسی«هر کس»با فعل جمع می آمده است:

هر کس گفتند:شرم ندارید مرد را می بکشید.(بیهقی،ص۲۳۴)

وقتی افتاد فتنه ای در شام هرکس از گوشه ای فرا رفتند

(سعدی)

کمال!خاك خرابات گوهری است شریف که هرکسی نشناسند قدرو قیمت او

(دیوان کمال،ص۸۳۷ و حافظنامه،ص ۷۱۶)

بیت ۴:رندی:حافظ در این بیت رند و زاهد را در مقابل هم نشانده است.تقابل هایی چنین،مشخصه اندیشه حافظ است.در ذهن و زبان او رند را مرتبتی بلند است،او نمود انسان کامل است،همان پیر مغان که حافظ از او نیز بسیار می گوید.رند و پیر حافظ سالکی است بی پروا و رها از سالوس و ریا که عاشقانه و مستانه به سوی حق می پوید و در این سلوك جسورانه از ملامت این و آن نمی هراسد.او واصل است و کامش از طعم حقیقت شیرین،اما زاهد که در ظواهر شرع فرومانده،سالوس است و ریاکار و عشق و مستی های رندانه را نمی فهمد.تقابل رند و زاهد تقابل این دو دنیای متفاوت است،دنیایی سرشار از خواستنی ها و دنیایی از جمودها و دورنگی ها و نفرت انگیزی ها.تقابل این دو تقابل عشق و عقل است،تقابل سکر و صحو.افزون بر این ها رند حافظ در صحنه اجتماع نیز حساس و بی پرواست.او فراز و نشیب ها را می فهمد و می داند وبا همان رندی های

خویش حساسیت نشان می دهـد.گفتنی است رند و رندی در شـعر حافظ بیش از هشـتاد بار به کار رفته است و این بسامد بالا نشـان از اهمیت و جایگـاه کلیـدی آن در ذهن و زبان حافظ دارد.از همین روست که در باب رنـد حافظ صاحب نظران بسـیار گفته انـد و می گوینـد.در پی به مناسـبت اجمـالی از بحث مفصـل خرمشاهی در حافظنامه درباره رنـد و رنـدی در شـعر حافظ خواهد آمد:

شایـد هیـچ کلمه ای در دیوان حافظ دشوارتر از رند نباشد.کلمه رند،پیش از حافظ،معنی منفی داشـته و در معنی فرد لاابالی و بی قیـد و زیرک و بی باک بوده است.در تاریـخ بیهقی به معنی آدم های اراذل و اوباش به کار رفته است:«هیچ کس دست به سنگ نمی کرد و همه زار می گریسـتند؛خاصه نشابوریان.پس مشتی رنـد را سـیم دادنـد که سـنگ زنند...».(تاریخ بیهقی،ص ۲۳۴).امّـا معنی این کلمه در سـبک عراقی کم کم تغییر می یابـد و به دلیـل یـک ویژگی و آن هم عـدم ریا و سالوس،کم کم ارزش پیدا می کند و در شـعر شاعران بعدی و بویژه حافظ به یک قهرمان تبدیل می شود.سنایی اولین تغییرات را در معنی این کلمه ایجاد کرده وسپس شاعران دیگر آن را کامل کرده اند:

بسا پیر خراباتی که بر مرکب فرو ماند بسا رند خراباتی که زین بر شیر نر بندد

(دیوان سنایی)

از بند علایق نشود نفس تو آزاد تا بنده ی رندان خرابات نگردی

تا خدمت رندان نگزینی به دل و جان شایسته ی سکّان سماوات نگردی

(سنایی)

هر ناله که رندی به سحرگاه زند از طاعت زاهدان سالوس به است

(رباعیات خیام)

مذهب رندان خرابات گیر خرقه و سجاده بیفکن ز دوش

(عطار)

ص:۲۳۲

گرچه قومی را صلاح و نیکنامی ظاهر است ما به قلّاشی و رندی در جهان افسانه ایم

(سعدی)

درون صافی از اهل صلاح و زهد مجوی که این نشانه ی رندان دُردی آشام است

(سلمان ساوجی)

به هر روی حافظ با عنایت به این تغییرات در معنای رند و رندی و با توجه به تمایلات ملامتی و قلندری خویش و نظر به شرایط خاص زمانه و اوضاع نابسامان روزگار و رواج بازار ریا و سالوس،برای مبارزه با زهد ریایی و سالوس این جابه جایی را انجام داد و رند را به قهرمان شعر خود تبدیل کرد.

مهمترین ویژگی های رند در شعر حافظ عبارتند از:

۱.رندی،قسمت و سرنوشت ازلی اوست؛

۲.اهل خوش دلی و خوش باشی است؛

۳.خراباتی است؛

۴.نظرباز است؛

۵.مصلحت اندیش و اهل تقوای ادعایی و زهد ریایی نیست؛

۶.دشمن تزویر و ریا است؛

۷.ملامتی و منکر نام و ننگ است؛

۸.عاشق است؛

۹.در ظاهر گدا و راه نشین است،ولی در باطن مقام والایی دارد؛

۱۰.اهل نیاز و رستگاری است.(نقل قول با تلخیص واندکی دستکاری از خرّمشاهی،حافظنامه،ص۴۰۳-۴۱۳).

رند حافظ تصویری است پارادوکسیکال و به ظاهر متناقض نما از انسان کامل.وجودی آرام و خداباور و آخرت اندیش و به حق پیوسته که به ظاهر به گناه

خویش می بالـد و از توبه می گریزد،امـا از هیـچ چیز بیمنـاک نیست،حتی از سـرنوشت خویش در آخرت،چه عنایت حضـرت دوست را باور دارد و عشق بدو را دستگیر خود می داند.چنین روحی بلند و اساطیری البته در مکانی می باید مسکن گزیند که خود اساطیری و متناقض نما باشد:دیر مغان،آمیزه ای از مسجد و خانقاه و میخانه.

از آن سو زاهد نیز همچون رند از آن هاست که در شـعر حافظ مورد توجه بوده و به دلیل شرایط خاص زمانی،منفی و دوست نداشـتنی است.حافـظ از او بـا تعـابیری چون واعـظ،شـیخ،فقیه،امـام شـهر،ملک الحاج،مفتی وقاضـی نیز یاد می کنـد.او معمولاً همسان و هم شأن صوفی است.

زاهد روزگار حافظ را ویژگی هایی است که از او چهره ای منفی و ناخواستنی ساخته است؛از جمله آنکه او:

۱.خودبین و مغرور است؛

۲.محتسب وار،عیب گیر دیگران است؛

۳.عابدنما و صومعه نشین است؛

۴.ریاکار و جلوه فروش و سست ایمان است؛

۵.دوستدار جاه و مقام است؛

۶.بی وفا و سست پیمان است؛

۷.به نعیم بهشت طمع دارد؛

۸.اهل عشق نیست؛

۹.اهل حق وحقیقت نیست.(ر.ک:حافظنامه،ص۳۶۵-۳۶۸)،(برای زاهد:نیز ر.ک:غ۷۱،ب۱).

عنایت:مقصود عنایت حق است.از معانی عنایت در اصطلاح عرفا توجه

ص:۲۳۴

حضرت احدیت به سالک و عارف کامل است.(فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی،سجادی)

(برای توضیح بیشتر درباره عنایت نزد عرفا و غزل حافظ ر.ک:حافظنامه،ص ۷۱۶-۷۱۸).

«ن»:تقابل:میان رندی و زاهدی./نغمه حروف:در تکرار«ن»./تکریر:در تکرار«به»./جناس:گونه ای جناس میان«به»(بهتر)و«به».

«ت»:با همه جایگاه بلند رندی در شعر حافظ،در این بیت به نکته ای دیگر که در باور عرفا و معارف دینی از مهم ترین هاست اشاره می رود:آنچه باعث رستگاری است و حسن عاقبت،نه تکیه بر تقوا و زهد است و نه پیمودن راه رندی،بلکه عنایت الهی است.او در مواردی دیگر نیز از کارسازی عنایت حق و تکیه بر لطف او سخن گفته است:

تکیه بر تقوا و دانش در طریقت کافری است راهرو گر صد هنردارد توکل بایدش

زاهد و عجب و نماز و من و مستی و نیاز تا ترا خود ز میان با که عنایت باشد

و به قول خواجه عبدالله انصاری:«یک ذره از عنایت ازلی به از نعیم دو جهانی است؛نور در طاعت است،امّا کار به عنایت.کار را عنایت دارد که راهبر است نه طاعت که زیور است.

آنجا که عنایت خدایی باشد فسق آخر کار پارسایی باشد

وآنجای که قهر کبریایی باشد سجاده نشین کلیسیایی باشد

(خواجه عبدالله انصاری،سخنان پیر هرات،ص ۵،۶۰ و ۶۱؛حافظنامه،ص ۷۱۸)

بیت ۵:معرفت:در لغت به معنی شناخت و آگاهی و در اصطلاح صوفیه عبارت است از گونه ای خاص از آگاهی و شناخت،شناختی از خداوند و حقیقت وجود که از راه تهذیب نفس و با طی مراحل سلوک و به مدد عنایت

ازلی و با کنار رفتن حجاب ها حاصل می شود./من یزید عشق:جایی که کالای عشق را به مزایده گذاشته اند و مقصود از چنین مزایده آنکه چه کسی در راه عشق بهایی بیشتر می پردازد و از جان و مال و آبروی خویش می گذرد./اهل نظر:کارشناسان راه عشق،عارفان،عشق شناسان حقیقی.

«ن»:استعاره:در تشبیه عشق به کالایی که به مزایده گذاشته می شود(استعاره مکنیه)./تناسب و تضاد:اهل نظر،عشق و آشنا با هم تناسب،و این سه با بی معرفت به نوعی در بیت تقابل دارند.

«ت»:این بیت را-در عین استقلال معنایی-می توان ادامه بیت پیش و تکمیل کننده آن دانست:کار را می باید به عنایت خداوند رها کرد،اما این عنایت هرکس را شامل نمی شود؛آنان مشمول عنایت حضرت دوست می گردند که به معرفت رسیده باشند و از آشنایان بارگاه الهی به شمار آیند.

بیت ۶:حالی:درحال،اکنون،در این دنیا./پرده برافتادن:کنایه از آشکارشدن؛برملا شدن راز.

«ن»:کنایه:در پرده برافتادن./طنز و تعریض:به بیت زیر از شاه نعمت الله:

در حبس صورتیم وچنین شاد و خرّمیم بنگر که در سراچه ی معنی چه ها کنیم

(ر.ک:شرح هروی،ص۸۲۷؛حافظ شیرین سخن،ص۱۹۳).نغمه حروف:در تکرار«ر».

«م»:اکنون که حقایق پنهان است و حقیقت در پس پرده،این همه فتنه و ادّعای کشف و کرامت می رود؛باید منتظر بود و دید در روز رستاخیز،آن زمان که پرده ها کنار می روند و حقایق آشکار می گردند (۱)چه خواهند کرد و چه خواهند

ص:۲۳۶

۱- (۱) .در قرآن کریم قیامت به یَوْمَ تُبْلَی السَّرائِرُ توصیف شده است.

گفت؛آیا باز این ادّعا را خواهند داشت؟

فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد

«ت»:لازم به ذکر است که در توضیح این بیت شارحان هم رأی و متفق نیستند:

اکنون زیر پرده به دست اینان فسادها به پا می شود؛نمی دانم آن گاه که پرده از کار زشت آنان کنار رود و رسوا شوند،چه عذری خواهند تراشید.(ر.ک:شرح خطیب رهبر،ص۲۶۶).

اکنون در خفا و پشت پرده تقوا و پرهیزکاری بسیار فتنه و فساد می کنند؛باید دید آن زمان که حقایق آشکار می شود،چه ها خواهند کرد.(در برابر اعمال خود چه پاسخی خواهند داد و از شرم و ننگ چه خواهند کرد).(ر.ک:انوری،غزلیات حافظ،ص۱۰۴).

خرمشاهی نیز در حافظنامه در توضیح این بیت دو احتمال را مطرح کرده است:یکی همان معنی که ما آوردیم(مربوط به آخرت)و دیگر:حال که هنوز حجابی برایشان(همان مدعیان)کشف نشده،این قدر فتنه زده و آشفته حالند و طامات می گویند،باید دید زمانی که پرده ها از جلو چشمان برکنار شود و به نوعی کرامت واقعی و پایگاه والا در عرفان دست یابند،چه خواهند کرد. (۱)

بیت ۷:حدیث:سخن،حکایت./عجب نداشتن:تعجب نکردن./صاحبدل:عارف،عاشق حق./خوش ادا کردن:به خوبی و مؤثر و دلپسند بیان کردن.

«ن»:استعاره:استعاره مکنیه در اسناد نالیدن به سنگ(تشخیص)./تناسب:میان حکایت و حدیث.

ص:۲۳۷

۱- (۱) .در شرح غزل های حافظ هروی در تفسیر این بیت چهار دیدگاه مطرح شده است.(شرح غزل های حافظ،ص۸۳۷).

«ت»:آنچه حافظ تـا کنون گفته،حکـایت دل است،حکایت عشق و دشواری ها و شـگفتی های آن،و زمانی که حکایت دل از زبان صاحب دلی خوش ذوق و خوش بیان چون حافظ ادا شود چنان مؤثر است که شگفت نیست اگر سنگ با آن دل سختش به ناله در آید.با توجه به بیت پیش و بیت بعد این حکایت دل،حکایت دل دردمندی نیز تواند بود که از بازار ادعا و روی وریا به فریاد آمده است.

نکته:یکی از مشـکلات غزل هـای حافـظ،مشـکل تـوالی ابیـات غزل است.این مسئله از دیرهنگـام مـورد توجه حافظپژوهـان،از جمله«مسـعود فرزاد»بوده است تا آنجا که ایشان کتابی مسـتقل تحت عنوان«توالی ابیات حافظ»در این باب نگاشـته انـد.جایگاه این بیت به درستی معلوم نیست.کار ما بر اساس نسـخه قزوینی است.در نسـخه اساس خانلری این بیت،بیت ماقبل آخر است که بـه نظر می رسـد منـاسب تر باشـد.قابل تـوجه این که این غزل در نسـخه اخیر به جـای دوازده بیت،ده بیت دارد.(بیت:«بگـذرد بـه...»و«پنهان ز حاسدان...»در نسخه اساس نیست.)

بیـت ۸:اغیـار:جمـع غیر،نامحرمـان،بیگانگـان./روی و ریـا:انجـام کـاری در مرئی ومنظر مردم برای بـه رخ کشـیدن و ریا ورزیدن؛تظاهر و ریاکاری.حافظ در جایی دیگر نیز از این ترکیب بهره برده است:

غلام همّت آن نازنینم که کار خیر بی روی و ریا کرد

«ن»:تقابل:میان صـد و«یاء»در طاعتی.صـد عـدد تکثّری است برای بیان کثرت و بسـیاری،اما«ی»در طاعتی برای وحـدت است و قلّت و کمی:بسـیاری از آن گنـاه را بـا انـدکی از این گناه نمی توان سـنجید.نیز میان«می»و«طاعت»از سویی و«گناه»و«طاعت»از سـویی دیگر./تنـاسب:میـان حجـاب و روی و ریـا،و می و گنـاه./ایهـام تنـاسب:بیـن حجـاب و روی در معنـای چهره./تناسـب آوایی:میان روی و ریا./نغمه حروف:در تکرار«ر».

«ت»:بیت را می توان از دو منظر اجتماعی و عرفانی نگریست.در لایه اجتماعی و معمولی آن،مراد از اغیار هر کسی است جز مخاطبی که به باده نوشی دعوت می شود و در این حال جان کلام آنکه:گناهی که در پس پرده و دور از چشم دیگران باشد،اما حق کسی را پایمال نکند بسی بهتر است از عبادتی آلوده به ریا و خودنمایی؛چه در این یک فریب مردم و خودنمایی مطرح است و به بیانی شرعی در آن دست گناهان تنها حق الله مطرح است و آنجا که ریا در میان است پای حق الناس نیز در میان است. (۱)حافظ در جای دیگر نیز در این باب آورده است:

باده نوشی که در او روی و ریایی نبود بهتر از زهد فروشی که در او روی و ریاست

در لایه عرفانی نیز«می»نمود راه عشق است،راهی که در آن از ریا و سالوس خبری نیست،راهی که راه مستی و ازخودگذشتگی است و طبیعتاً این راه و این مستی از هشیاری زاهد و عابد ریایی-که در عبادات سالوس و ریا می ورزند- صدها بار بهتر است:

خوش می کنم به باده ی مشکین مشام جان کز دلق پوش صومعه بوی ریا شنید

نکته قابل توجه این است که حافظ در مصراع اول از حلال بودن می سخن نمی گوید،بلکه خود معترف است این کار گناه به شمار می رود،اما رندانه مقابله بد و بدتر را به میان می کشد و این از شیوه های رایج حافظ است برای مبارزه با ریا و سالوس رایج در روزگار خویش و همه روزگاران پس از خود نیز هم.

گفتنی است بیت مورد بحث اقتباس و تضمینی از این بیت سعدی است:

۱- (۱) .این نکته قابل تأمل است که از سخن حافظ در مواضع مختلف چنین برمی آید که او گناهی را که شکستگی بیاورد از اسباب تقرب می داند؛چه در احادیث آمده است که:«انا عند المنکسره قلوبهم»و از طاعتی که به ریا آلوده باشد یا عُجب آورد بسیار گریزان است.در نگاه او آن گناه مرکب سلوک است و این طاعت مانع و عایق.

هفتاد زلّت از نظر خلق در حجاب بهتر ز طاعتی که به روی و ریا کنند

بیت ۹:غیور:رشک برنـده،حسود،در عین حال نوعی طنز و تعریض و تهکّم در آن نهفته است.در واقع با غیور خوانـدن برادران یوسف،آنـان را بی غیرت دانسته است.(دربـاره معـانی گونـاگون غیرت در شـعر حافـظ به حافظنـامه خرمشاهی،ص۶۰۲-۶۰۵ مراجعه شـود)./ترسـیدن:در شـعر حافـظ گـاه بـه معنی نگران بـودن اسـت و گـاه بـه معنی قطع و یقیـن داشـتن.(ر.ك:دیر مغان،ص۱۴۷-۱۴۵)./پیراهن قبـا کردن:از آنجـا که قبـا جامه ای است که جلوی آن باز(و به تعبیری شـکافته)است، (۱)جامه(یا پیراهن)قبا کردن،یعنی:جامه یا پیراهن را ماننـد قبا دریـدن و از جلو چاك زدن.گفتنی است که پیراهن در قدیم برخلاف امروز جلو باز نبوده است و پشت و روی آن بسته بوده و آن را از سر می پوشیدند و درمی آورند.از این جهت است که در لغت نامه به نقل از آنندراج در ذیل«پیراهن کشـیدن»آمده است:اگر با«بر»باشد،یعنی بر تن کسـی کشیدن و پوشاندن بود؛چنانکه مولوی گوید:

چو پیراهن کشیدی بر تن او شدی همراز با پیراهن او

و اگر با«از»باشد-یعنی از تن کسی کشیدن-به معنی برهنه کردن باشد.

از ایـن مطلـب مشـخص می شـود که پیراهن دکمه نداشـته و بر سـر یـا از سـر می کشـیدند و البته پیراهن انـواعی داشـته است.(ر.ك:لغت نامه دهخدا؛فرهنگ اشارات،شمیسا،ص۹۴۲؛حافظنامه،ص۵۵۹- ۵۶۰).

«ن»:تلمیح:به داسـتان حضـرت یوسف علیه السّلام و برادران و پیراهن او./استعاره تهکّمیه:در غیور خواندن برادران یوسف علیه السّلام./نغمه حروف:در تکرار«ر».

۱- (۱) .قبا:جامه ای که از سوی پیش باز است و پس از پوشیدن،دو طرف پیش را با دکمه به هم پیوندند(منتهی الارب).

«ت»:در بیت تلمیح و اشارتی است به داستان حضرت یوسف.در این حکایت در سه موضع از پیراهن آن حضرت سخن رفته و اما در این بیت به دو مورد اشارت شده است:در مصراع اول به بوی پیراهن یوسف که چشمان حضرت یعقوب را بینا کرد و در مصراع دوم به دریدن برادران حضرت یوسف پیراهن او را و آغشتن آن به خون(دمٍ کذب) (۱)و حاصل کلام آنکه:

می ترسم این پیراهنی را که قرار است چشمان یعقوب را بینا کند،برادرانش از نیمه راه بربایند و از هم بدرند و به یعقوب نرسد و مایه روشنی چشم نشود.

بیت ۱۰:زمره:گروه،جماعت،جمع آن زُمَر (۲)(به ضم ز و فتح م)./حضور:جمع حاضر،حاضران.زمره حضور:گروه حاضران؛نیز می توان زمره حضور را به«جمعیتی که حضور قلب و جمعیت خاطر دارند»معنی کرد(هروی،ص۸۲۸؛شرح خطیب رهبر،ص۲۶۷)و در این صورت با دعا در مصراع دوم تناسب بیشتری دارد.حضور به معنای مصدری و در مقابل غیبت نیز به کار می رود که در اینجا مراد نیست.

«ن»:تناسب:بین دعا،زمره حضور،اوقات و کوی میکده در معنای عرفانی مورد نظر در بیت./نغمه حروف:در تکرار حرف«ر»،در تکرار صدای«ز»،در آمدن حرف های«ذ»،«ز»و«ض»و در تکرار کسره.

بیت ۱۱:حاسدان به خودم:نقش ضمیر«م»مفعولی است:مرا پنهان از حاسدان به طرف خودت./که:زیرا/منعم:بخشنده و نیکوکار.

ص:۲۴۱

۱- (۱) .سومین موردی که از پیراهن یوسف*سخن رفته است،دریده شدن پیراهن آن حضرت توسط زلیخاست.

۲- (۲) .نام سوره مبارکه زُمر برگرفته از همین معناست.

«ن»:تعریض:مضـمون بیـت طعن و طنز لطیفی به شـاه نعمت الله دربردارد.(ر.ک:شـرح غزل هـای حافـظ،هروی،ص ۸۲۸)./تتابع اضافات:در مصراع دوم./نغمه حروف:در تکرار«خ»،مصوت بلند«آ»و«ر».

«ت»:خواهشی است از محبوب که حافظ را دور از چشم حسودان به خود دعوت کند،چه بخشندگان و نیکوکاران برای رضای خدا پنهانی احسان و کار خیر می کنند.در این خواهش دو نکته لطیف و رندانه نهفته است:۱.دعوت از حافظ کاری است خدا پسندانه؛۲.از حسـودانی سـخن رفته است که دور نیست همـان طبیبـان مـدعی مراد باشـد و تعریض و طعنی باشـد به امثـال شـاه نعمت الله ولی.

بیت ۱۲:دوام وصل:وصال دائم وهمیشگی.دوام می تواند معنی مصدری یا وصفی داشته باشد./شاهان:استعاره از معشوقان عالی جناب./گدا:استعاره ای است از عاشق سالک،از خود حافظ.

«ن»:تجرید وخطاب النّفس:در دیگرانگاری و مورد خطاب قرار دادن حافظ خود را./طنز و تعریض:نسـبت به شاهان./تقابل:میان شاه و گدا./اسلوب معادله:در بیت می توان میان مصراع نخست و دوم گونه ای اسلوب معادله مشاهده کرد.

«ت»:در عین اینکه حافظ در ادامه بیت پیش می توانـد با معشوق سـر سـخن داشـته باشد و خود را به وصال ها و نظرهای لحظه ای و زودگـذری که یـار با او دارد خرسـند کنـد و دل را به آنها خوش دارد و طمع از وصال دائم ببرد،بر اساس آنچه در آغاز غزل آمـد،کلمـه شـاه می توانـد تعریضـی بـه امثـال شـاه نعمـت الله باشـد واگر غزل در دوران پایـانی عمر حافـظ سـروده شـده باشـد،بعیـد نیست که مراد شاه شـجاع نیز باشد که در این دوران رابطه او و حافظ شـکراب شده بوده است.(ر.ک:تاریخ عصـر حافظ).

و با همه این ها از منظری عرفانی بیت حکایتی است از عدم دوام وصال حق در

ص:۲۴۲

این جهان و این که سالک را اگر در نشئه دنیا وصالی دست دهد زودگذر است:

مرا در منزل جانان چه جای عیش چون هر دم جرس فریاد می دارد که بربندید محمل ها

این لحظات را باید پاس داشت و بهترین بهره ها را از آن گرفت و به تعبیری ابن الوقت بود.

غزل ۴۱(۲۵۰) (روی بنمای و وجود خودم از یاد ببر)

اشاره

۱روی بنمای و وجود خودم از یاد ببر خرمن سوختگان را همه گو باد ببر

ما چو دادیم دل و دیده به طوفان بلا گو بیا سیل غم و خانه ز بنیاد ببر

۳زلف چون عنبر خامش که ببوید هیهات ای دل خام طمع این سخن از یاد ببر

سینه گو شعله ی آتشکده ی فارس بکش دیده گو آب رخ دجله ی بغداد ببر

۵دولت پیر مغان باد که باقی سهل است دیگری گو برو و نام من از یاد ببر

سعی نابرده درین راه به جایی نرسی مزد اگر می طلبی طاعت استاد ببر

۷روز مرگم نفسی وعده ی دیدار بده وانگهم تا به لحد فارغ و آزاد ببر

دوش می گفت به مژگان درازت بکشم یا رب از خاطرش اندیشه ی بیداد ببر

۹حافظ اندیشه کن از نازکی خاطر یار برو از درگهش این ناله و فریاد ببر

پرسش های غزل

۱.بیت نخست را از نگاهی عرفانی مورد بحث قرار دهید.

۲.در مورد انواع تجلیات حق و پی آمدهای آن بر سالک تحقیق کنید.(ر.ک:به منابعی همچون:مرصاد العباد،شرح گلشن راز لاهیجی،فرهنگ اصطلاحات تصوف گوهرین،تجلی و ظهور در عرفان نظری و مبانی عرفان نظری هر دو از سعید رحیمیان).

ص:۲۴۳

۳.«خرمن سوختگان»را از نظر بلاغی و احتمالات مختلف آن مورد بحث قرار دهید.

۴.«خرمن کسی را به باد دادن»کنایه از چیست؟

۵.دیدگاه عرفا در مورد بلا چیست؟

۶.عکس العمل های مختلف آدمیان را در برابر بلاها و سختی ها مورد بحث قرار دهید.(ر.ک:از جمله به:صراط از مرحوم علی صفایی حائری)

۷.خانه در بیت دوم استعاره از چیست؟

۸.«خانه ز بنیاد بردن»یعنی چه؟

۹.طوفان بلا و سیل غم چه نوع ترکیباتی هستند؟

۱۰.عنبر را از کجا به دست می آورده اند؟مقصود از«عنبر خام»چیست؟

۱۱.«هیهات»در زبان عربی چه نوع کلمه ای محسوب می شود؟فارسی زبانان در چه مقامی از آن استفاده می کنند؟

۱۲.«خام طمع»به چه معنی است؟این ترکیب کنایه است یا استعاره؟چرا؟

۱۳.«آتشکده فارس»در کجا قرار داشته است؟

۱۴.در مورد صور خیال و آرایه های بیت چهارم بحث کنید.

۱۵.حافظ در بیت چهارم از سینه و دیده خویش چه می خواهد؟

۱۶.«دولت کسی باد»یعنی چه؟سهل یعنی چه؟

۱۷.در بیت ششم حافظ چه نکاتی از«طریق الی الله»را بیان می کند؟

۱۸.«اندیشه کردن»در زبان کهن پارسی به چه معنی یا معانی ای می آمده است؟

۱۹.میان دو مصراع بیت آخر چه ارتباطی است؟

۲۰.میان«یاد»و«باد»در بیت نخست چه آرایه ای برقرار است؟

۲۱.نمونه هایی از تناسب را در غزل نشان دهید

۲۲.نمونه هایی از تضاد و مطابقه را در غزل بیابید.

۲۳.مواردی از تشخیص را در غزل مشخص کنید.

غزل ۴۲(۳۳۶) (مژده ی وصل تو کو کز سر جان برخیزم)

۱مژده ی وصل تو کو کز سر جان برخیزم طایر قدسم و از دام جهان برخیزم

به ولای تو که گر بنده ی خویشم خوانی از سر خواجگی کون و مکان برخیزم

۳یا رب از ابر هدایت برسان بارانی پیش تر زانکه چو گردی ز میان برخیزم

بر سر تربت من با می و مطرب بنشین تا به بویت ز لحد رقص کنان برخیزم

۵خیز و بالا بنما ای بت شیرین حرکات کز سر جان و جهان دست فشان برخیزم

گرچه پیرم تو شبی تنگ در آغوشم کش تا سحرگه ز کنار تو جوان برخیزم

۷روز مرگم نفسی مهلت دیدار بده تا چو حافظ ز سر جان و جهان برخیزم

ص:۲۴۵

درس پانزدهم

غزل شماره ۴۳(۲۳۵ نسخه خانلری) (مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید)

۱مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید

از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش زده ام فالی و فریادرسی می آید

۳زاتش وادی ایمن نه منم خرّم و بس موسی آنجا به امید قبسی می آید

هیچ کس نیست که در کوی تواش کاری نیست هر کس آنجا به طریق هوسی می آید

۵کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست این قدر هست که بانگ جرسی می آید

دوست را گر سر پرسیدن بیمار غم است گو بران خوش که هنوزش نفسی می آید

۷خبر بلبل این باغ بپرسید که من ناله ای می شنوم کز قفسی می آید

یار دارد سر آزردن حافظ یاران شاهبازی به شکار مگسی می آید

این غزل در نسخه مصَحّح قزوینی و غنی نیامده است،اما نسخه های معتبر دیگری آن را آورده اند؛از جمله در تصحیح خانلری ذیل شماره ۲۳۵ ثبت شده و اختلاف نسخه ها نیز بیان گردیده است.در شرح سودی نیز این غزل ضبط شده است.همان گونه که خرّمشاهی هم در حافظنامه اشاره کرده،آثار اصالت و حافظواری و حافظانه بودن از جهت مضامین و سبک شناسی،از این غزل آشکار است و در ذهن و زبان حافظدوستان و حافظشناسان نیز این غزل هماره یادآور حافظ بوده است.

ص:۲۴۷

به هر روی غزلی است سراسر امید و بشارت (۱)و زبان حال هر منتظری که امید به آمدن نجات بخشی بسته است.گرچه حافظ اشاره ای به موعود منتظران،حضرت مهدی نکرده است و به شکل قطعی نمی توان گفت درباره امام زمان است،ولی خاصیت آینگی شعر حافظ باعث شده که با شنیدن این غزل و بیت آغازین آن به یاد امید امیدواران و منتظَر منتظران،حضرت صاحب الزمان بیفتند و به یاد او این غزل را زمزمه کنند.به امید روزی که با آمدنش انتظارها به سرآید و فریادها به انجامی خوش رسد.

بیت ۱:مسیحانفس:کسی که نفسش چون مسیح حیات بخش است.به حیات بخشی حضرت عیسی هم در قرآن ۲و هم اناجیل اشاره شده است(آل عمران/۴۹؛مائده/۱۱۰؛انجیل،یوحنّا،باب ۱۱-۱-۴۴ و باب ۱۲،۵-۱).حافظ بارها به دم عیسی علیه السّلام اشاره کرده است:

بار غمی که خاطر ما خسته کرده بود عیسی دمی خدا بفرستاد و برگرفت

سایه ی قد تو بر قالبم ای عیسی دم عکس روحی است که برعظم رمیم افتاده است

طبیب راه نشین درد عشق نشناسد برو به دست کن ای مرده دل مسیح دمی

بوی:(برای معانی مختلف بوی ر.ک:مقاله«بوی در نزد حافظ»،اسلامی ندوشن،آواها و ایماها و غزل اول در همین کتاب)./بوی کسی:بوی شخصی ارزشمند و خطیر،بوی انسانی بزرگ ومتعالی،ویا بوی همان کسی که به آمدنش

ص:۲۴۸

۱- (۱) .انتخاب ردیف فعلی«می آید»که پیوسته تکرار می شود سهمی مؤثر در این امیدبخشی دارد و پیداست که انتخاب آن چه قدر هنرمندانه است.

امید داشتیم.با این حال خرمشاهی در این باره می گوید:عبارت ملیحی است و معنای دقیقش معلوم نیست؛یعنی بوی گمشده من همراه اوست؛بوی همان محبوب یا معشوق غایب یا گمشده مرا می دهد.حافظ در جای دیگر در یکی از رباعی های خویش نیز از تعبیر«بوی کسی»بهره برده است:

این گل ز بر همنفسی می آید شادی به دلم از او بسی می آید

پیوسته از آن روی کنم همدمی اش کز رنگ ویم بوی کسی می آید

ردیف و قافیه این رباعی هم قرینه دیگری است بر این که آن غزل هم از حافظ است و اصالت دارد؛گو اینکه اصالت و پشتوانه نقلی و صحّت سند آن غزل بیش از این رباعی است.(حافظنامه،ص۸۰۲-۸۰۳).

«ن»:استعاره مکنیه:در خطاب قرار دادن«دل».(تشخیص)./تلمیح:به داستان حضرت عیسی و دم حیات بخش آن حضرت./نغمه حروف:واج آرایی«س»در بیت که حالتی از سستی و نرمی را القا می کند،قابل توجه است./جناس:جناس تام در تکرار«که»(با توجه به آن که«که»در بیت در معانی و کاربردهای مختلفی آمده است)./تفخیم:«ی»در«کسی»برای تفخیم و بزرگداشت است.(ر.ك:شرح غزل های حافظ،هروی،ص۹۹۱).

«م»:حافظ به خود و دل خود دلداری می دهد که ناامید نباشد؛زیرا به زودی کسی که مسیحا نفس است،از راه خواهد رسید؛کسی که از انفاس خوش و عیسوی اش بوی آشنا می آید؛بوی کسی که همیشه به دنبال او و منتظرش بوده است.

بیت ۲:هجر:هجران،دوری از محبوب و معشوق./دوش:دیشب.زمان آرامش،زمانی که برای حافظ هنگام خلوت گزیدن و تفأل زدن است.(نیز ر.ك:غ۱۴۳،ب۳؛غ۱۸۳،ب۱ و غ۱۸۴،ب۱)./فال:واژه ای عربی است و اصل آن«فأل»است.در فارسی فال تلفظ می گردد.معادل آن در فارسی شگون است.گفتنی است

ص:۲۴۹

که فال هم در معنای مثبت–فال نیک–و هم در معنای منفی–فال بد–به کار می رود.در زبان فارسی به فال نیک«مروا»و به فال بد«مرغوا»می گفته اند:

آری چو پیش آید قضا مروا شود چون مرغوا جای شجر روید گیا جای طرب گیرد شجن

(امیر معزی)

در فرهنگ اسلامی تفأل به قرآن مجید(استخاره)و سایر کتبی که نویسندگان آن اهل دل بوده اند،رایج بوده است.در این میان دیوان حافظ–که خود لسان الغیب و ترجمان الاسرار است–از کتاب های مهم برای تفأل ایرانیان به حساب می آمده و برای تفأل به دیوان او حکایت های فراوانی نقل شده است.(ر.ک:حافظ شیرین سخن،محمد معین)

در فرهنگ سایر ملل جهان نیز این باور را به شکل هایی مانند فال قهوه،فال نخود،فال ورق،کف بینی و امثال آن می توان سراغ گرفت؛باوری که گاه با مباحث علوم نجوم و هیئت هم درآمیخته است.(ر.ک:علم الفأل در کشف الظنون و نیز لغت نامه دهخدا و حافظنامه،ص۳۳۲).

حافظ در موارد دیگر نیز به فال و استخاره اشاره کرده است:

هر گه که دل به عشق دهی خوش دمی بود در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست

مگر وقت وفا پروردن آمد که فالم لاتذرنی فرداً آمد

«ن»:تناسب:بین غم،هجر،ناله،فریاد و فریادرس./نغمه حروف:در تکرار واج«ف»./جناس:جناس اشتقاق و ملحق به زاید میان فریاد و فریادرس.

«م»:حافظ در این بیت نیز مانند بیت پیش به منتظران و کسانی که به غم هجران گرفتار شده اند،امید می بخشد و از آنان می خواهد ناله و فریاد را کنار بگذارند و به فال نیک حافظ توجه کنند که مطابق آن فریادرسی خواهد آمد و آنان را از غم رها خواهد ساخت.

ص:۲۵۰

بیت ۳:وادی ایمن:تعبیری قرآنی است و حافظ با تلمیح به داستان حضرت موسی این تعبیر را آورده است: وَ نادَیْناهُ مِنْ جانِبِ الطُّورِ الْأَیْمَنِ وَ قَرَّبْناهُ نَجِیًّا (مریم/۵۲).اَیمن می تواند از ریشه یمین باشد،به معنی سمت راست،و گفته اند از آن جهت ایمن نامیده شده که این وادی در سمت راست کوه طور قرار گرفته است و نیز ممکن است از ریشه یمن و به معنی مبارک تر باشد.در اصطلاح عرفا وادی ایمن در معانی مختلفی به کار رفته است؛از جمله«۱.طریق تصفیه دل که پذیرایی تجلی الهی باشد؛۲.عالم علوی؛۳.کنایه از وحدت مطلق؛یعنی جایی که جز ندای اناالله نیست و غیر را در آنجا راه نیست».(فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی،سید جعفر سجادی).این بیت متأثر است از داستان حضرت موسی علیه السّلام و دیدن آن حضرت آتشی را از راه دور.تفصیل کلام آنکه حضرت موسی روزی بر حسب حادثه ای به هنگام دفاع از یکی از عبرانیان(سبطیان)یک قبطی را به ضرب مشت کشت(طه/۴۰؛شعراء/۱۹-۲۰؛قصص/۱۵،۱۹،۳۰ و ۳۳).همین سببی شد که از مصر به مدین گریزد و در آنجا بود که داماد شعیب علیه السّلام شد و در ازای کابین و مهریه همسرش ده سال اجیر او گردید.(قصص/۲۳ و ۲۹).حافظ در اشاره به همین سال هاست که می فرماید:

شبان وادی ایمن گهی رسد به مراد که چند سال به جان خدمت شعیب کند

پس از به پایان رساندن این مهلت،موسی علیه السّلام با همسرش صفورا عازم مصر شد و در این سفر در شبی سرد و ظلمانی راه را گم کرد.در این هنگام از جانب کوه طور آتشی دید و به طلب آن برآمد:

مددی گر به چراغی نکند آتش طور چاره ی تیره شب وادی ایمن چه کنم

لمع البرق من الطور و آنست به فلعلّی لک آتٍ بشهابٍ قبسی

در همین زمان بود که در دامنه کوه طور درختی فروزان دید،درختی که

فروزش آن از نـور بـود نه از نـار،فروزشـی که تجلی الهی بود و جلوه حق و از میـان همین جلوه نورانی حق نـدایی برآمـد که: ...إِنِّی أَنَا اللّهُ... (قصص،۳۰-۳۱)و بدین سان موسی به پیامبری مبعوث گردید. (۱)(ر.ک:حافظنامه،ص۱۸۷).

موسـی:نام پیامبر اولوالعزم خدا که بین قرن های ۱۵ تا ۱۳ قبـل از میلاد ظهور کرده،این نام غیر عربی و عبرانی است(در عبرانی موشه).در وجه تسـمیه آن اختلاف است:الف)مو:آب و سـی:درخت:یعنی کسـی که او را از میان آب و درخت یافتنـد(قصـص الانبیاء نیشابوری،ص۱۱۵).ب)در قـاموس کتـاب مقـدس آمـده است:موسـی کلمه ای قبطی است،مو:به معنی آب و«سـی»برابر بـا«شه»به معنـای نجـات یـافته و در مجموع به معنی:از آب کشـیده شـده است.(قاموس،ص۸۴۹،ذیل موسـی)./قبس:شعله وپاره آتش.

«ن»:تلمیـح:به داسـتان حضـرت موسـی علیه السّـلام./نمـاد:وادی ایمن نمادی توانـد بود از کوی یار،از جلوه گاه خداونـد./نغمه حروف:در تکرار«ن»و«س».

«م»:جان کلام در بیت آن که تنها من نیسـتم که به جلوه ای از جلوه های معشوق مسـرور و خرّم هسـتم،بلکه حتی کسانی چون حضرت موسی علیه السّلام نیز جویای تجلی حضرت دوست هستند.

بیت ۴:هیـچ کس نیست...نیست:حـالت منفی در منفی پیـدا کرده و نوعی حصـر و قصـر در عبارت به وجود آورده است؛یعنی همه مردم بـدون اسـتثنا محتـاج این درگاهنـد: یـا أَیُّهَـا النّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَی اللّهِ وَ اللّهُ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیـدُ (فاطر/۱۵)./در کوی تواش:یعنی در کوی تو برای او(ضمیر منفصل«او»که نقش متممی دارد

ص:۲۵۲

۱- (۱) .حافظ متأثر از قرآن که مکرر از موسـی*و حادثه های گوناگون حکایت آن حضرت یاد می کند،در مواردی دیگر به عناصری از این داستان اشاره فرموده است؛از جمله: یعنی بیا که آتش موسی نمود گل تا از درخت نکته توحید بشنوی

به شکل ضمیر متصل آمده است)./کوی:محله.گفتنی است کوچه نیز در اصل،مصغر کوی بوده(کوی قدّس سره چهمحله کوچک)و کم کم به کوچه تبدیل شده.

«ن»:واج آرایی«س»و«ک»در بیت قابل توجه است.

«م»:حافظ همه را نیازمند کوی و محلّه دوست می داند و بر آن است که هر کسی را با محبوب کاری است واز پی هوس و آرزویی به کوی او روی می آورد.

بیت ۵:جرس:تبیره،زنگ کاروان،درای کاروان،دهل.در متون کهن فراوان از آن استفاده شده است؛از جمله خاقانی راست:«منتظرند که از قافله بخت تو بانگ جرسی یا گرد فرسی بدیشان رسد».(منشآت خاقانی،ص۲۱۷؛حافظنامه،ص۸۰۵).

«ن»:تلمیح:گرچه قطعاً نمی توان گفت،ولی می تواند به روایاتی که در پی خواهد آمد-و احادیثی دیگر که همه حکایت از ناتوانی آدمی در شناخت حضرت حق دارند-نظر داشته باشد.هروی نیز احتمال داده که به عبارتی در تفسیر ابوالفتوح اشاره داشته باشد:«وحارث بن هشام رسول صلّی الله علیه و آله را پرسید که وحی چون آید؟فرمود:اوقاتی چنان باشد که آواز جرس وآن بر من گران بود و سخت و اوقاتی فرشته بیاید به صورت مردی و آنچه گوید،بشنوم و بدانم».(تفسیر ابوالفتوح رازی،ج۱۰،ص۱۵۱)./نغمه حروف:در تکرار واج«س»که می تواند بانگ جرس را نیز تداعی کند.

«م»:حاصل کلام آنکه:تنها می توان گفت که بانگ جرسی از منزل معشوق به گوش می رسد و این قدر هست که معشوق هست امّا کجا و چگونه؟بر کسی معلوم نگشته است و با همین امید باید تلاشی کرد تا به معشوق رسید.

«ت»:غزل از بیت سوم به بعد،به گونه ای با معشوق ازلی و لم یزلی و خداوند باری تعالی-که معشوق حقیقی است-ارتباط می یابد و سخن از

ص:۲۵۳

مسیحا و موسی می گذرد به بارگاه خداوند می رسد،آنجا که موسی و عیسی هم محتاجند و نیازمند عنایت.

مضمون بیت بی ارتباط نیست با روایت امام باقر علیه السّلام(«کلّما میزتموه باوهامکم فی ادقّ معانیه فهو مخلوقٌ مصنوعٌ مثلکم مردود الیکم»).(احادیث مثنوی،ص۱۴۲،ش۴۳۹)و کلام امام علی علیه السّلام:(«لایدرکه بعد الهمم و لاینالہ غوص الفطن». (نهج البلاغه،خطبه نخست»)نیست.به عبارتی شناخت واقعی معشوق حقیقی و پی بردن به ذات او ممکن نیست و کسی در این راه نمی تواند راهی به دهی داشته باشد:این بت خرگاهی و هرجایی به کابین کس درنیاید.

بیت ۶:سر چیزی داشتن:قصد و آهنگ چیزی داشتن،تصمیم بر کاری داشتن./پرسیدن:احوال پرسی،تفقّد و دلجویی:

ای دوست به پرسیدن حافظ قدمی نه زان پیش که گویند که از دار فنا رفت

بیمار غم:کسی که به سبب غم هجران یار بیمار شده است.این بیمار غم همان است که در بیت دوم همین غزل از غم فرق می نالد و فریاد بر می دارد./بران خوش:خوب و سریع مرکب را بران و به سرعت بیا./هنوزش نفسی می آید:جایگاه واقعی ضمیر«ش»پس از نفسی است(پرش ضمیر):هنوز نفسی از او بالا می آید،هنوز نفس می کشد؛پیداست که این نفس ها نفس های پایانی است.

«ن»:کنایه:«بیمار غم»کنایه است از عاشق گرفتار هجران./تتابع اضافات:در مصراع نخست./نغمه حروف:در تکرار واج«س»و«ر».

«ت»:حافظ گرچه غزل را با امید فراوان به وصال شروع کرده،ولی در پایان غزل گویا غم هجران به سر نیامده و او می ترسد پیش از آمدن دوست و یار مسیحانفس،جان به جان آفرین تسلیم کند؛از این روی با این سخنان،یار را به آمدن سریع تر بر بالین بیمار غم خود تحریض و تشویق می کند.

ص:۲۵۴

بیت ۷:بلبل:بلبل این باغ همان بیمار غم می تواند باشد در بیت قبل و هر دو حکایتی و نمودی از خود حافظ غزل سرا هستند.حافظ بسان بلبلی که در فراق یار می نالد و در قفسی گرفتار آمده و پر پرواز ندارد،از خود و ناله های فراق خویش می گوید تا به گوش دوست رسد تا شاید او را زودتر سرِ آزادی این عاشق بی قرار باشد./این باغ:می تواند باغ محبت و دوستی محبوب و یا باغ قرب و جوار الهی در عالم ملکوت باشد،همان جا که حافظ پیش از گرفتار آمدن در قفس تن در حضور حق بوده است،همان جا که جایی دیگر آن را باغ ملکوت خوانده است:

مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک جندروزی قفسی ساخته اند از بدنم

«ن»:نماد:بلبل و باغ نمادی توانند بود از حافظ و نوع انسان و جوار حق./تناسب:میان بلبل و باغ،ناله و قفس./نغمه حروف:در تکرار«ب»./تتابع اضافات:در«خبر بلبل این باغ».

«ت»:حکایت این بیت می تواند همان حکایت شکایت نی باشد که مولوی در آغاز مثنوی از آن گفته و از بلبل و بیمار غم،نه تنها حافظ بلکه نوع آدمی مراد تواند بود که از نیستان نخستین خویش و باغ الوهی دور افتاده و در قفس تن و دنیا گرفتار آمده است واما هنوز خاطراتی شیرین از آن روزگار وصال و زیبایی ها و بهجت های آن اورا بر می انگیزد تا پر گشاید و به موطن آغازین خویش باز گردد،حکایت این بیت قصه شوق پرواز آدمی تواند بود تا حریم حضرت دوست.

بیت ۸:سر چیزی داشتن:قصد چیزی و کاری داشتن،تصمیم بر کاری گرفتن.(ر.ک:بیت ۶ همین غزل).در نسخه حافظ قدسی به جای«سر آزردن»،«سر صید دل»آمده است که با واژه های دیگر بیت تناسب بیشتری دارد.(شرح غزل های حافظ،هروی،ص۹۹۴)./شاهباز:گونه ای باز که به رنگ های زرد خرمایی یا خرمایی تیره و سفیدفام دیده می شود،ولی بیشتر نوع سفیدرنگ آن را

ص:۲۵۵

بـدین نـام می خواننـد.این پرنـده جزو شـکاریان زردچشم است و انـدامی بسـیار شـکیل و زیبا دارد(فرهنگ معین)،نمود کمال قـدرت و مهارت درصـید./مگس:نمود کمال ضـعف است.در کلام خدا نیز گویا از همین زاویه به آن نگریسـته شده است: إِنَّ اللّهَ لا یَسْتَحْیِی أَنْ یَضْرِبَ مَثَلاً ما بَعُوضَهً فَما فَوْقَها... (بقره/۲۶).

«ن»:تتابع اضافات:در مصـراع نخست./تناسب و تقابل:باز با شکار تناسب،و با مگس تقابل دارد./اسلوب معادله:میان مصراع اول و دوم.

«ت»:حافظ در این بیت نهایت عجز سالک را به تصویر می کشد.او در این تصویرگری خود را به مگسی ناتوان و معشوق را به شاهبازی شکاری مانند می کند

غزل ۴۴(۲۳۱) (گفتم غم تو دارم گفتا غمت سرآید)

اشاره

۱گفتم غم تو دارم گفتا غمت سرآید گفتم که ماه من شو گفتا اگر برآید

گفتم ز مهرورزان رسم وفا بیاموز گفتا ز خوبرویان این کار کم تر آید

۳گفتم که بر خیالت راه نظر ببندم گفتا که شبرو است او از راه دیگر آید

گفتم که بوی زلفت گمراه عالمم کرد گفتا اگر بدانی هم اوت رهبر آید

۵گفتم خوشا هوایی کز باد صبح خیزد گفتا خنک نسیمی کز کوی دلبر آید

گفتم که نوش لعلت ما را به آرزو کشت گفتا تو بندگی کن کو بنده پرور آید

۷گفتم دل رحیمت کی عزم صلح دارد گفتا مگوی با کس تا وقت آن درآید

گفتم زمان عشرت دیدی که چون سرآمد گفتا خموش حافظ کاین غصه هم سرآید

پرسش های غزل

۱.غزل هایی چون این غزل را که به شیوه ی گفت وگوست،در اصطلاح چه می نامند؟

۲.آمدنِ«گفتم»در ابتدای مصراع اول و دوم بیت نخست را اصطلاحاً چه می نامند؟

۳.«برآید»در بیت نخست به چه معناست؟آیا می توان معنایی دیگر برای آن در

نظر گرفت؟در این صورت آن را مصداق چه آرایه ای می توان دانست؟

۴.درباره تصویر هنری پرداخته شده در بیت سوم بحث کنید.

۵.«شب رو»یعنی چه؟

۶.زلف در اصطلاح عرفا نماد چیست؟چگونه این زلف می تواند راهنمای سالک باشد؟

۷.«ت»در مصراع دوم بیت چهارم چه نقش دستوری ای دارد؟

۸.آیا می توان هدایت گر شدن بوی گمراه کننده را مصداقی از پارادوکس دانست؟

۹.میان خنک در معنای سرد و نسیم در بیت پنجم چه آرایه ای است؟

۱۰.آیا می دانید«لعل»معرّب چه واژه ای است؟

۱۱.لعل در بیت ششم استعاره از چیست؟

۱۲.نوش به چه معناست؟

۱۳.آیا می توان«دل رحیم»را در بیت هفتم استعاره تهکّمیه در نظر گرفت؟توضیح دهید.

۱۴.آیا عرفا زمان وصال را بر دوام می دانند؟

۱۵.نمونه هایی از به پایان آمدن روزگار وصال را در غزلیات حافظ بیابید.

۱۶.مواردی از تضاد و مراعات النظیر را در غزل مشخص کنید.

۱۷.نمونه هایی از تشخیص را در غزل بیابید.

غزل ۴۵(۳۶۳) (دردم از یار است و درمان نیز هم)

۱ دردم از یار است و درمان نیز هم دل فدای او شد و جان نیز هم

این که می گویند آن خوشتر ز حسن یار ما این دارد و آن نیز هم

۳یاد باد آنکو به قصد خون ما عهد را بشکست و پیمان نیز هم

دوستان در پرده می گویم سخن گفته خواهد شد به دستان نیز هم

۵چون سر آمد دولت شب های وصل بگذرد ایام هجران نیز هم

هر دو عالم یک فروغ روی اوست گفتمت پیدا و پنهان نیز هم

۷اعتمادی نیست بر کار جهان بلکه بر گردون گردان نیز هم

عاشق از قاضی نترسد می بیار بلکه از یرغوی دیوان نیز هم

۹محتسب داند که حافظ عاشق است وآصف ملک سلیمان نیز هم

ص:۲۵۸

درس شانزدهم

غزل ۴۶(۲۵۵) (یوسف گم گشته بازآید به کنعان غم مخور)

۱یوسف گم گشته بازآید به کنعان غم مخور

کلبه ی احزان شود روزی گلستان غم مخور

ای دل غمدیده حالت به شود دل بد مکن

وین سر شوریده باز آید به سامان غم مخور

۳گر بهار عمر باشد باز بر تخت چمن

چتر گل در سرکشی ای مرغ خوشخوان غم مخور

دور گردون گر دو روزی بر مراد ما نرفت

دائماً یکسان نباشد حال دوران غم مخور

۵هان مشو نومید چون واقف نئی از سرّ غیب

باشد اندر پرده بازی های پنهان غم مخور

ای دل ار سیل فنا بنیاد هستی بر کند

چون ترا نوح است کشتیبان ز طوفان غم مخور

۷در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم

سرزنش ها گر کند خار مغیلان غم مخور

گرچه منزل بس خطرناك است و مقصد بس بعید

هیچ راهی نیست کان را نیست پایان غم مخور

ص:۲۵۹

۹حال ما در فرقت جانان و ابرام رقیب

جمله می داند خدای حال گردان غم مخور

حافظا در کنج فقر و خلوت شب های تار

تا بود وردت دعا و درس قرآن غم مخور

این غزل از جمله مشهورترین غزل های حافظ به شمار می رود که زبانزد خاص و عام گردیده و زمزمه منتظران و امیدبخش ناامیدان است.در واقع این غزل استقبالی است از غزل«شمس الدین محمد صاحب دیوان جوینی»با مطلع:

کلبه ی احزان شود روزی گلستان غم مخور بشکفد گل های وصل از خار هجران غم مخور

قزوینی در تعلیقات خود بر دیوان حافظ در این باره نوشته است:«مصراع دوم این مطلع مأخوذ است به عین عبارت از قطعه ذیل که در نفایس الفنون تألیف شمس الدین محمد بن محمود آملی متوفی در حدود سنه ۷۵۰ در فن سیزدهم در علم دواوین(طبع طهران،۱۳۰۹ قمری،ج۱،ص۷۲)آن را به شمس الدین محمد جوینی متوفی در سنه ۶۸۳ وزیر معروف هولاکو و دو پسرش اباقا و تگودار نسبت داده است:

کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور

بشکفد گل های وصل از خار هجران غم مخور

گر چو گردون از بد دوران دون سرگشته ای

آید این سرگشتگی روزی به پایان غم مخور

در غم چوگان او چون گوی سرگردان مباش

هست در هر حال ایزد کارگردان غم مخور

هر غمی را شادیی در پی بود دل شاد دار

هیچ دردی نیست کو را نیست درمان غم مخور

بی سحر هرگز نماند شام بی تابی مکن

هرچه دشوار است گردد روزی آسان غم مخور

ولی درنسخه خطی همان کتاب-یعنی نفایس الفنون-متعلق به آقای دکتر غنی مورخه سنه ۱۱۲۴ نام این قطعه مذکور نیست و در نسخه چاپی سابق الذکر نیز عنوان این قطعه چنین است:«لآخر لصاحب شمس الدین»که مثل این می ماند که ابتدا در اصل«لآخر»نوشته بوده(یعنی از شاعر دیگر)و«لصاحب شمس الدین»را بعدها علاوه کرده بوده اند و روی هم رفته از نبودن اسم شمس الدین جوینی اندک تردیدی حاصل می شود.آقای سعید نفیسی در ص ۱۴۷ از رساله«اشعار و احوال حافظ»از تألیفات خود که در دو سال قبل در سنه ۱۳۲۱ در طهران منتشر نموده اند،از کتابی موسوم به انیس الوحده و جلیس الخلوه تألیف محمد بن علی حسنی-که به قول ایشان از معاصرین حافظ بوده است-نقل می کنند که او نیز این قطعه را صریحاً به شمس الدین جوینی مذکور نسبت داده است،ولی جای افسوس است که آقای سعید نفیسی هیچ توضیحی و وصفی از این کتاب ذکر نکرده اند و هیچ نگفته اند که این کتاب در کجاست و در چه کتابخانه ای است و آیا مستقیماً خودشان از آن کتاب نقل کرده اند یا به واسطه مأخذی دیگر و به چه سند می فرمایند که مؤلف آن کتاب،معاصر حافظ بوده است و اگر تفصیل این جزئیات را نیز علاوه می کردند،بیشتر اسباب اطمینان به صحت انتساب قطعه به شمس الدین جوینی می گردید،حاج خلیفه در کشف الظنون اسم این کتاب-یعنی انیس الوحده-و مؤلف آن را برده،ولی تعیین عصر مؤلف را هیچ ننموده است و عین عبارت او از قرار ذیل است:«انیس الوحده و جلیس الخلوه فی المحاضرات لمحمود بن محمود الحسنی الگلستانی مجلد علی عشرین به ابا او له الحمدالله علی نعمائه الخ».

سلمان ساوجی را نیز غزلی است به همین وزن و قافیه که ظاهراً به استقبال همین قطعه منسوب به شمس الدین جوینی یا غیر او بوده است.مطلع غزل سلمان این است:

ص:۲۶۱

بردمد صبح نشاط از مطلع جان غم مخور وین شب سودا رسد روزی به پایان غم مخور

(قزوینی و غنی،دیوان حافظ،به اهتمام:ع.جربزه دار،تعلیقات،ص۴۴۹-۴۵۰).

گفته اند این غزل در حدود سال های ۷۶۶-۷۶۵ در اواخر زمستان و اوایل بهار سروده شده است.در سال هایی که شاه محمود-که حاکم اصفهان بود-و برادرش شاه شجاع اختلاف پیدا کردند.محمود با برادران دیگر:احمد در کرمان،شاه یحیی در یزد و شاه منصور در لرستان همدست شدند و با سلطان اویس جلایری دسته جمعی به شیراز حمله کردند و در نتیجه شاه شجاع به ابرقو گریخت و محمود حاکم شیراز شد(سال ۷۶۵).این دوری دو سال طول کشید،اما سرانجام شاه شجاع به کرمان حمله کرد وپس از آن شیراز را گرفت و دوباره بر تخت حکمرانی نشست.گویا این بیت اشاره به همین مسیر پرفراز و نشیب دارد:

گرچه منزل بس خطرناک است و مقصد بس بعید

هیچ راهی نیست کان را نیست پایان غم مخور

بیت ۱:یوسف:از انبیای بنی اسرائیل و یکی از دوازده فرزند حضرت یعقوب علیه السّلام و از یکی از زنانش به نام«راحیل».برادرش بنیامین نیز از همین مادر بود.قرآن مجید داستان او را«احسن القصص»نامیده و ۲۷ بار از او نام برده است؛ ۲۵ بار در سوره یوسف،یک بار در سوره انعام(آیه ۸۴)و یک بار در سوره مؤمن(آیه ۳۴).

یوسف در اصل از ریشه عبرانی و به معنی«خدا خواهد افزود»است،اما برخی به دلیل ظاهر آیه قرآن ...یا أَسَفی عَلی یُوسُفَ... آن را از ریشه«اسف»گرفته اند که درست نمی نماید.(ر.ک:اعلام قرآن و قاموس کتاب مقدس،ذیل یوسف).

ظاهراً حافظ با توجه به معنی اصلی یوسف بین یوسف و روزافزون در بیت زیر صنعت ایهام ترجمه برقرار کرده است:

من از آن حسن روز افزون که یوسف داشت دانستم

عشق از پرده عصمت برون آرد زلیخا را

در قاموس کتاب مقدس در وجه تسمیه یوسف آمده است:«یوسف(خواهد افزود)اول زاده یعقوب از راحیل که در فدان ارام پس از آنکه خداوند راحیل را به یاد آورد و استغاثه اش را شنید،تولد یافت و مادرش به واسطه اعتقاد بر اینکه خداوند پسر دیگری به وی کرامت خواهد فرمود،وی را یوسف نام نهاد و بر وفق اعتقادش نیز معمول افتاد.این دو پسر بسیار اسباب حسد سایر برادرانش گشته،وی را به مصر فروختند...».(ر.ك:قاموس،ذیل یوسف،ص۹۶۸)./کنعان:سرزمین یعقوب،سرزمینی که مطابق فلسطین قدیم،بین رود اردن و بحرالمیت و دریای مدیترانه قرار داشت و گاه سرزمین اردن را هم شامل بود.کنعان ارض موعود اسرائیلیان بود و پس از خروج از مصر آن را به تصرف درآوردند(دایره المعارف فارسی).زادگاه یوسف.در واقع کنعان طبق روایات کتاب مقدس،نام پسر چهارم حام بن نوح است و به دلیل سکونت او در این سرزمین به این نام نامیده شده است.معنی لغوی کنعان بنابر آنچه در قاموس کتاب مقدس آمده«حلیم و بردبار»است.(قاموس کتاب مقدس،ص۷۴۰،ذیل کنعان).

گرچه حافظ در این بیت گفته است:«یوسف گم گشته باز آید به کنعان»،ولی طبق مدارك تاریخی،یوسف هیچ گاه به کنعان بازنگشت و فقط پیراهن او را برای یعقوب بردند که باعث بینایی وی شد.(شرح غزل های حافظ،هروی،ص۱۰۵۷)./کلبه احزان:اطاقك اندهان،حجره غم ها،غمکده،بیت الحزن،بیت الاحزان.خانه ای کوچك که یعقوب برای خود ساخته بود و دور از اهل بیت خویش به آنجا می رفت و رو به دیوار در فراق یوسف ناله می کرد.در قرآن به حزن شدید حضرت یعقوب اشاره شده است: وَ تَوَلّى عَنْهُمْ وَ قالَ يا أَسَفى عَلى يُوسُفَ

ص:۲۶۳

وَ ابیَضَّتْ عَیْناهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ کَظِیمٌ :و از آن ها روی گرداند و گفت:ای افسوس بر یوسف،و همچنان که اندوه خود را فرومی خورد،چشمانش از غصه سپید شد.(یوسف/۸۴).حکایت یوسف و غم های یعقوب و کلبه حزن او دست مایه حافظ در اشعاری دیگر نیز بوده است:

حافظ مکن اندیشه که آن یوسف مه رو بازآید و از کلبه احزان به در آیی

بدین شکسته بیت الحزن که می آورد نشان یوسف دل از چه زنخدانش

این که پیرانه سرم صحبت یوسف بنواخت اجر صبری است که در کلبه ی احزان کردم

یوسف عزیزم رفت ای برادران رحمی کز غمش عجب بینم حال پیر کنعانی

در تفسیر کشف الاسرار در باب یعقوب و بیت الاحزان او آمده است:«گویند:همسایه ای به پیش یعقوب شد.گفت:ای یعقوب!تو را بس شکسته و کوفته و ضعیف همی بینم و سنّ تو هنوز بدان نرسیده که چنین ضعیف باشی.گفت:اندوه یوسف و غم فراق وی مرا پیر و شکسته کرد».و«یعقوب صومعه ای ساخت و آن را بیت الاحزان نام نهاد و آن گاه به زبان حسرت می گفت:ای یوسف!در بیت الاحزان با اندوه و فراق تو می روم.تا تو را نبینم،نخندم و شادی نکنم و چشم از گریستن بازندارم». (ر.ک:کشف الاسرار،ج۵،ص ۲۶ و ۱۲۳؛و نیز ر.ک:حافظ جاوید،ص۶۳).

«ن»:تلمیح:به داستان حضرت یوسف علیه السّلام.نیز در این بیت اشارتی به آیه شریفه فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْراً می توان سراغ گرفت./نغمه حروف:در تکرار«م»،«ن»و«ک»و«گ»(دو حرف قریب المخرج)./استعاره:استعاره تمثیلیه در مصراع دوم./تناسب:با توجه به داستان حزن انگیز یوسف و غم های یعقوب گونه ای تناسب میان یوسف و غم و احزان دیده می شود./تضمین:تضمین بیت صاحب دیوان.

نکته ۱:این غزل،غزلی سراسر امیدبخش است و در عین غم و ناراحتی

ص:۲۶۴

فضایی از امید را فراهم می کند.انتخاب ردیف«غم مخور»و تکرار آن در پایان بیت ها این فضای امیدبخش را تقویت می کند.

نکته ۲:از ویژگی های غزل های حافظ چند لایه بودن آن ها است.علاوه بر اینکه همان معنای ظاهر که به ذهن متبادر می شود از معانی مورد نظر او است،به لایه های عرفانی،اجتماعی و سیاسی سخن خویش نیز توجه دارد.در این غزل نیز همان گونه که گذشت،به حوادث سال های(۷۶۵-۷۶۶)دوران شاه شجاع و دوری او از شیراز نیز گوشه چشمی دارد و در این لایه اجتماعی غزل،کلمات و تعبیرات می توانند معانی استعاری پیدا کنند؛از جمله:یوسف:شاه شجاع؛گم گشتگی او:دشمنی برادران و برادرزادگان با او و دوری از شیراز؛کنعان:شیراز؛کلبه احزان:شیراز و بارگاه شاه شجاع که در نبود او برای عزیزان و دوستداران او از جمله حافظ مانند کلبه احزان است؛گلستان شدن نیز بازگشت او و حاکم شدن شادمانی بر شیراز تواند بود.(ر.ک:در جستجوی حافظ،رحیم ذوالنور).با این نگاه می توان این غزل را از جمله غزل-قصیده های حافظ دانست،غزلی که در همان حال که غزل است مسئولیت قصیده را نیز بر عهده دارد.در لایه ی عرفانی نیز کلبه احزان،دل عارف است و یوسف محبوب و معشوق یا اسرار و معارف الهی(شرح غزل های حافظ،ختمی لاهوری).

بیت ۲:دل بد مکن:امید از دست مده،اندیشناک مباش،به قول امروزی ها:«به دلت بد نیاور».از ظرافت های بلاغی است که برای دل،دلی قائل شده است.در برخی نسخه ها:«این دل غمدیده حالش به شود»آمده است(نسخه اساس خانلری،ص۲۵۰)و در آن صورت بیت این ظرافت را نخواهد داشت./سر شوریده:سری(ذهنی)که پریشان خاطر است،سرِ آشفته،سرگردان،ناراحت و غمگین./سامان:

ص:۲۶۵

نظم،ترتیب./باز آید به سامان:دوباره سر و سامان می گیرد و از حالت شوریدگی و آشفتگی بیرون می آید.

«ن»:تناسب:بین سر و دل./ایهام تناسب:میان سر و دل و دیده در«غمدیده»./تبادر:سر در«سر شوریده»و واژه سامان می تواند سر و سامان را به ذهن متبادر کند./ایهام:در سامان./استعاره:استعاره مکنیه در منادا قرار گرفتن دل و از او خواستن که«دل بد مکند»(تشخیص)./نغمه حروف:در تکرار«ل»و«د».

«ت»:آنچنان که آمد این غزل را لایه های مختلفی است و بر همین اساس می توان این بیت را از مناظر متفاوتی نگریست و تفسیر کرد:

لایه عرفانی غزل:ای دل غمدیده!بعد از حالت فراق،حال تو با قرب و وصال بهتر شود؛ملول و نومید مشو.(ر.ک:شرح غزل های حافظ،ختمی لاهوری).

لایه اجتماعی غزل:در لایه اجتماعی اگر بپذیریم که حافظ گوشه چشمی هم به شاه شجاع و دوری او از شیراز دارد،سر شوریده می تواند اشارتی باشد به حالت سرگشتگی شاه شجاع و دوری او از وطن و«به سامان آمدن»اشارتی به بازگشت به شیراز؛از این جهت کاربرد«به سامان آمدن»می تواند کاربردی ایهام گونه باشد:الف)نظم و ترتیب یافتن و از سرگشتگی رها شدن؛ب)باز گشتن به وطن.

نکته:از خطاب حافظ به دل در این بیت برمی آید که در بیت نخست نیز خود را مورد خطاب قرار داده است.

بیت ۳:مرغ خوشخوان:بلبل خوشنوا.می تواند استعاره از هر عاشق بی قرار و بویژه حافظ غزل سرا باشد.

«ن»:استعاره:استعاه مکنیه در«بهار عمر»(در صورتی که عمر به مجموعه ای از فصول تشبیه شده باشد که بهار جزئی از آن و زمان طراوت و شادابی آن است.)و در انسان انگاری بهار عمر و جلوس آن بر تخت چمن(تشخیص)./اضافه تشبیهی:

در«تخت چمن»و نیز«چتر گل».⁄تناسب:میان چتر و تخت که هر دو از لوازم پادشاهی اند از سویی و میان بهار،چمن،گل و مرغ از سویی دیگر.⁄ایهام تناسب:«باز»در معنی پرنده شکاری از سویی با مرغ ایهام تناسب دارد و از سوی دیگر با تخت و چتر؛چه هرسه(باز،تخت و چتر)از لوازم پادشاهی هستند.

«ت»:از نگاهی عرفانی چتر گُل نمود ظلّ توجّهات الهی است و بهار نمود حالت بسط عارفانه،در مقابل خزان و زمستان که نمود قبض عارفانه اند.مرغ خوشخوان نیز نمود سالک عارف است.

و از منظری اجتماعی تخت چمن نمود پادشاهی بر چمنزار شیراز است و بهار عمر نیز دوران خوش حکومت شاه شجاع بر شیراز؛چتر گل نیز می تواند توجه و عنایات شاه شجاع به بلبل خوشنوا و شاعر شیرین گفتار باشد.

باید توجه داشت که حادثه مورد نظر حافظ در این غزل در اواخر زمستان و اوایل بهار رخ داده است.

بیت ۴:دور گردون:گردش روزگار, گردش فلک دوّار،روزگار و زمانه.⁄دو روزی:عدد دو برای تقلیل و بیان کوتاهی این روزگار است و می تواند به نوعی با دائماً تضاد بسازد.⁄بر مراد ما نرفت:مطابق میل و خواسته ها و آرمان های ما نگردید و نچرخید؛(اوضاع روزگار)بر وفق مراد ما نبود.

«ن»:تقابل:میان دو روز و دائماً.⁄کاریکلماتور:در بخش آغازین مصراع اول،حافظ به نوعی با کلمات بازی کرده است:دور گر«دون»،گر«دور»وزی،که خواسته یا ناخواسته برخی واژه ها و مفاهیم را به ذهن متبادر می کند.⁄مراعات النظیر و تناسب:میان دور و روز و دوران.⁄جناس:جناس اشتقاق (۱)و ملحق به

ص:۲۶۷

۱- (۱) .در جناس اشتقاق خواندن این موارد تردید است.

زائد میان دور و دوران./تکریر:در تکرار«گر»./نغمه حروف:در تکرار«ر»و«د».

«ت»:از نگاهی اجتماعی«دو روز»به گونه ای می تواند اشارتی باشد به دور بودن«دو»ساله شاه شجاع از شیراز(ثروتیان).از منظری عرفانی نیز می تواند حصول حالت بسط پس از قبض مورد نظر باشد و از این نظر«حال»به دگرگون بودن و گذران بودن حال و تجربیات عرفانی اشاره تواند داشت.

بیت ۵:هان:شبه جمله به معنی هشدار،آگاه باش و دریاب./واقف نه ای:واقف و آگاه نیستی،وقوف و آگاهی نداری.

«ن»:ایهام:پرده هم به معنای پرده تقدیر است و به مفهوم پوشیدگی و سرّی بودن جریان تقدیر اشاره دارد و هم با توجه به بازی،به معنی پرده و حجابی که در نمایش به کار می رود./کنایه:بازی های پنهانی،کنایه است از حوادث و اتفاقات روزگار./تناسب:میان سرّ،پرده و پنهان./نغمه حروف:در تکرار«ن»و«د».

«ت»:این بیت نیز دعوتی است به امید و آینده ای روشن و با اشاره به اسرار غیبی،آیه وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَیْبِ لا یَعْلَمُها إِلاّ هُوَ...(انعام/۵۹)را به ذهن می آورد و موضوع توکل و اعتماد به حق تعالی و تفویض امر به خداوند را مطرح می کند.

در مصراع دوم به پرده بازی و نمایش اشاره می کند.در صحنه نمایش پیش از آن که پرده کنار رود،انسان نمی داند چه نمایشی خواهد بود وتنها پرده گردان و کارگردان از آن با خبر است.حافظ هنرمندانه و پوشیده و مضمر کار جهان را نیز به نمایشی تشبیه می کند که بازی های آن در پس پرده است و تا پرده نمایش روزگار را کارگردان جهان خلقت،خداوند باری تعالی،کنار نزند کسی از آن خبر ندارد و چه بسا پس از صحنه ای غمناک و تراژیک،نمایشی کمدی و خنده آور عرضه گردد.

ص:۲۶۸

بیت ۶:بنیاد:پایه و اساس./را در تو را:نشان فک اضافه است:چون نوح کشتی بان توست.

«ن»:تشبیه:در سیل فنا(اضافه تشبیهی)؛/استعاره:در بنیاد هستی:هستی به خانه ای که پایه و بنیاد دارد تشبیه شده است.(استعاره مکنیه)/تلمیح:به حکایت حضرت نوح./تقابل:بین فنا و هستی./تناسب:بین نوح،طوفان و کشتی بان.

«م»:دیگر بار خطاب به دل می کند و او را دلداری و امیدواری می دهد که:حتی اگر مشکلات به نهایت خود برسد و سیل نیستی اساس هستی را براندازد،بازهم ناامید نباید بود؛چه وقتی کشتی بانی چون نوح هست،از طوفان غمی نیست:

(۱)

یار مردان خدا باش که در کشتی نوح هست خاکی۱ که به آبی نخرد طوفان را

«ت»:بیت به داستان حضرت نوح و طوفان نوح اشاره دارد.داستان حضرت نوح در چند جای قرآن و از جمله در سوره ای به همین نام و نیز در سوره هود آیات ۲۵ تا ۴۹ آمده است.بر اساس روایت قرآن کریم از نوح و قوم گستاخ و نا فرمان او که پیام حق را از پیامبر خویش نمی شنوند،عذاب طوفان بر آن قوم نازل می شود و اما یاران اندک آن حضرت سوار بر کشتی آن بزرگوار از عذاب الهی نجات می یابند.حافظ با اشاره به طوفان نوح،نهایت گرفتاری و مشکلات را ترسیم کرده است و با یادآوردن کشتی بانی چون نوح بر آن است که حتی در اوج نابسامانی ها نیز نمی باید ناامید بود.

طوفان در اینجا نمادی از حوادث تلخ و گزنده است و نوح نیز به اولیای الهی وپیران واصل و خضر طریقت اشاره دارد و شاید ختمی لاهوری به حق باشد که مراد پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله است(ر.ک:شرح ختمی لاهوری).

ص:۲۶۹

۱- (۱) .برخی مفسران حافظ،مقصود از خاک را همان حضرت نوح دانسته اند.

بیت ۷:بیابان:بی آبان،سرزمینی خشک و بی آب و علف،صحرا./خار مغیلان:مغیلان مخفف امّ غیلان(مادر غولان)است.گویا از آنجا که این درختچه خارهای بسیار و خلنده و تیز دارد،می پنداشته اند که این درختچه ها جایگاه و مأوای غول های بیابان هستند.این خار گزنده از درد سرهای راه خانه خدا بوده است و همین دست مایه مضمون پردازی حافظ و دیگران شده است:

یارب این کعبه ی مقصود تماشاگه کیست که مغیلان طریقش گل و نسرین من است

حافظ

جمال کعبه چنان می دواندم به نشاط که خارهای مغیلان حریر می آید

(کلیات سعدی،ص۵۱۵)

«ن»:ایهام:دور نیست که«سرزنش کردن»در اینجا با ایهامی همراه باشد:الف)سرزنش و نکوهش کردن؛ب)با سر زدن خار،خلیدن و فرورفتن سر خار و تیغ بر پا و بدن مسافر.(هروی،شرح غزل ها،ص۱۰۶۰)./استعاره:در استناد سرزنش کردن به خار مغیلان(استعاره مکنیه،تشخیص)./تقابل:بیابان با کعبه (۱)و شوق با سرزنش و غم با هم در تضادند./تناسب:میان بیابان و خار مغیلان،و قدم و سر در«سر زنش»./ایهام تضاد:بین خار مغیلان و«بان»در واژه بیابان-شاید بشود نوعی ایهام تضاد در نظر گرفت.(بان نام درختی است خوشبو که بویژه در شعر عرب مورد توجه است).نیز میان بیا-در بیابان-و شو(برو)-در شوق-ایهام تضادی دیده می شود./ایهام تناسب:بین کعب در کعبه و قدم،ایهام تناسبی می توان در نظر گرفت.با این همه به نظر نمی رسد بتوان موارد یادشده را چندان جدی تلقی کرد.

ص:۲۷۰

۱- (۱) .از آن رو که سخن از بیابان و کعبه گفتن در ادبیات کهن و حتی امروز ایران سنتی ادبی بوده و هست و از این دو در مواضعی بسیار دوشادوش هم یاد شده است،می توان میان آن ها به تناسب نیز قائل بود.

«م»:راه رسیدن به کعبه وحریم دیدار با معبود،گذشتن از بیابان ها و وادی های خشکی است که خارهای مغیلانش در گزش و آزار راهیان خانه خدا تردیدی نمی کنند،اما آن که می داند به شوق کدامین خانه می رود،نمی باید از این ناسازگاری ها غمی به دل راه دهد.

«ت»:از منظری عرفانی کعبه مقام وصلت است و رؤیت جمال الهی و رسیدن به وجه الله و بیابان،وادی های دشوار سلوک و خار مغیلان نیز نمادی تواند بود از صدور ذنب و گناه و موانع سلوک و سختی های راه.(ر.ک:شرح ختمی لاهوری).

بیت ۸:بعید:دور.

«ن»:تناسب و تضاد:منزل با راه و مقصد،تناسب،و بس(بسیار)با هیچ،نوعی تضاد دارند./جناس:جناس زاید میان راه و را./نغمه حروف:در تکرار واج«س»و«ن»./موازنه:گونه ای موازنه میان دو قرینه مصراع نخست:«منزل بس خطرناک»و«مقصد بس بعید»دیده می شود./تکریر:در تکرار بس و نیست.

«ت»:سفرعشق منازل خطرناک و دشواری دارد و این تأکید در تکرار«بس»نمایان است.درمصراع دوم نیز تکرار«نیست»ناامیدی را مؤکداً نفی می کند و امید می بخشد:راه گرچه طولانی و خطرناک است،اما امیدوار باش که روزی به پایان خواهد رسید.

از نگاهی عرفانی-همان طور که گذشت-بحث از طی طریقت و وادی های سلوک است.در لایه اجتماعی هم می تواند اشارتی باشد به سفر ناگریز و ناگزیر ممدوح و دوری او از شیراز.

بیت ۹:فرقت:فراق و جدایی،دوری./فرقت جانان:دوری و جدایی از محبوب و معشوق عزیز و گرامی./ابرام:سرسختی و پافشاری و لجاجت./رقیب:مراقب،کسی که مانع دیدار معشوق است و پیوسته مراقب اوست و معمولاً نسبت

ص:۲۷۱

به عاشق،بی مروّت است./حال گردان:چیزی معادل محوّل الحول و الاحوال،و بر این اساس یادآور دعای تحویل سال است:«یا مقلّب القلوب والابصار یا مدبّر اللیل و النّهار یا محوّل الحول والاحوال حوّل حالَنا الی احسن الحال»./جمله:همه،دراینجا:جملگی آن را،همگی آن را.

«ن»:تبادر:برخی مفسرین برآنند که آمدن دوباره واژه«حال»در این بیت به نوعی دو حول(سال)را می تواند تداعی کند که به دوری ممدوح از شیراز به مدت دو سال می تواند تبادری می تواند داشته باشد./ایهام تناسب:بین جمله و حال در اصطلاح دستوری ایهام تناسبی می توان در نظر گرفت./اقتباس:اقتباس حال گردان(محول الحول)از دعای تحویل سال(ر.ک:هروی،شرح غزل ها،ص ۱۰۶۰)./تصدیر و ردالعجز:میان حال در ابتدای بیت و حال در مصراع دوم.

بیت ۱۰:کنج فقر:زاویه کلبه درویشی.فقر به خانه ای که کنجی دارد تشبیه شده است(استعاره مکنیه).فقر در اینجا می تواند فقر مادی باشد.حافظ بارها از فقر خود گفته است:

ما آبروی فقر و قناعت نمی بریم با پادشه بگوی که روزی مقدّر است

گرچه گرد آلود فقرم شرم باد از همتم گر به آب چشمه ی خورشید دامن تر کنم

این فقر هم از اوضاع نابسامان اقتصادی آن روزگار،بویژه از سال های پایانی عمر حافظ حکایت دارد که جنگ و درگیری بین برادران و عموزادگان مظفری درگرفته بود و مردم شیراز با فقر درگیر بودند و هم از فقر شخصی حافظ که در این دوره ها گاه در دریافت مقرّری خود با مشکل مواجه می شده.

حافظ در اشعار خود هم فقر مادی را مطرح کرده و هم فقر در اصطلاح اهل معنا را.این نوع فقر،هم مفهومی قرآنی است: یا أَيُّهَا النّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَى اللّهِ وَ اللّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (فاطر/۱۵،نیز ر.ک:محمّد/۳۸)و هم اصطلاحی عرفانی.در اصطلاح

اهـل عرفـان و تصوف؛فقر نیازمنـدی سالـك است به حضـرت حق،همـان فقری که پیـامبر بـدان افتخار می کرد:«الفقر فخری».(ر.ك:مرصاد العباد،ص۱۵۵).گـاه نیز فقر معـادل بـا فنـاء فی الله آمـده است.(ر.ك:منطق الطیر،وادی هفتم).همین فقر است که اقتداری روحانی می بخشد که سلطنت دنیا در برابرش به چیزی نیست:

اگرت سلطنت فقر ببخشند ای دل کم ترین ملك تو از ماه بود تا ماهی

(نیز ر.ك:غ۴۹،ب۱ و غ۳۴۶،ب۹)

دعا:از مفاهیم کلیـدی شعر حافظ است.دعا از ارکان جـدی شـریعت و طریقت است که در قرآن مجیـد واحادیث بسـیار بـدان سفارش شده است.(اعراف/۵۵،غافر/۶۰،بقره/۱۵۲ و ۱۸۶،فرقان/۷۷،نمل/۶۲،حدید/۱۶ و رعد/۲۸.در روایات از جمله می توان به این حدیث اشاره کرد که:«الدّعا مخّ العباده».)(ر.ک:حافظنامه،ص۵۰۰).حافظ بارها به ارزش دعا و انس خود با قرآن و ذکر و نیایش اشاره کرده است:

دعای صبح و آه شب کلید گنج مقصود است بدین راه و روش می رو که با دلدار پیوندی

هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ از یمن دعای شب و ورد سحری بود

دلا بسوز که سوز تو کارها بکند نیاز نیم شبی دفع صد بلا کند

مرو به خواب که حافظ به بارگاه قبول ز ورد نیمشب و درس صبحگاه رسید

(درباره رابطه قرآن و حافظ،از جمله به حافظنامه،ص۱۵۷ و ذهن و زبان حافظ و چارده روایت از بهاءالـدّین خرّمشاهی مراجعه شود.)

«ن»:اسـتعاره:در کنـج فقر(اضـافه اسـتعاری،اسـتعاره مکنیـه)./تنـاسب:میـان دعـا،درس قرآن،ورد و خلـوت شـب.و نیز میـان فقر،شب،کنج و غم.

«ت»:این بیت از ابیـات بسـیار مشـهور حافظ است که به شـکل مثل سایر هم در آمـده است و از مصادیق زیبا و مانـدنی حسـن مقطع به شمار می رود.بیت

ص:۲۷۳

نشانگر این است که پناهگاه حافظ در نابسامانی های روزگار و غدر اهل زمانه،درس قرآن و ورد دعای سحری بوده و با آنها در زمانه طوفان زده و حادثه خیز،آرامش حاصل می کرده است: ...أَلا بِذِکْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ .

غزل ۴۷(۲۸۶) (دوش با من گفت پنهان کاردانی تیزهوش)

اشاره

۱دوش با من گفت پنهان کاردانی تیزهوش

وز شما پنهان نشاید کرد سرّ می فروش

گفت آسان گیر بر خود کارها کز روی طبع

سخت می گردد جهان بر مردمان سخت کوش

۳وانگهم درداد جامی کز فروغش بر فلک

زهره در رقص آمد و بربط زنان می گفت نوش

با دل خونین لب خندان بیاور همچو جام

نی گرت زخمی رسد آنی چو چنگ اندر خروش

۵تا نگردی آشنا زین پرده رمزی نشوی

گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش

گوش کن پند ای پسر وز بهر دنیا غم مخور

گفتمت چون دُر حدیثی گر توانی داشت هوش

۷در حریم عشق نتوان زد دم از گفت و شنید

زانکه آنجا جمله اعضا چشم باید بود و گوش

بر بساط نکته دانان خودفروشی شرط نیست

یا سخن دانسته گو ای مرد عاقل یا خموش

۹ساقیا می ده که رندی های حافظ فهم کرد

آصف صاحب قران جرم بخش عیب پوش

پرسش های غزل

۱.درباره ی مفهوم دوش در غزل حافظ تحقیق کنید.

ص:۲۷۴

۲.آیا تکرار پنهان در بیت نخست بر زیبایی کلام افزوده است؟سخت در بیت دوم چطور؟آیا در بدیع برای این کاربرد نامی نهاده اند؟

۳.مقصود حافظ از می فروش کیست؟نسبت او با کاردان تیزهوش چیست؟

۴.سخت کوش در اینجا به چه معنی است؟

۵.با نگاهی عرفانی میان بیت دوم و سوم ارتباط برقرار کنید.

۶.بربط را تازیان چه می گویند؟فارسی زبانان چطور؟

۷.زهره طبق باور قدما در کدام فلک جای دارد؟

۸.زهره به چه نام های دیگری خوانده می شود؟در اساطیر یونان و نیز اساطیر روم چه نامیده می شده است؟

۹.زهره در فرهنگ پیشینیان رمز و نماد چیست؟

۱۰.تحقیق کنید دیگر اجرام آسمانی رمز و نماد چه بوده اند؟

۱۱.درباره ی دل خونین و لب خندان جام توضیح دهید.

۱۲.معانی مختلف زخم چیست؟در بیت چهارم چه معنی یا معانی ای مناسب است؟

۱۳.تحقیق کنید در ادبیات عرفانی مقصود از آشنا و بیگانه کیانند؟(رجوع شود به منابعی همچون کشف الاسرار و کشف المحجوب)

۱۴.در مورد ایهام در«پرده»در بیت پنجم بحث کنید.

۱۵.معادل سروش در زبان عربی چیست؟

۱۶.بیت پنجم را معنی کنید.

۱۷.«هوش داشتن»یعنی چه؟

۱۸.مقصود از«دم از گفت و شنید زدن»چیست؟

۱۹.مقصود از«گوش و چشم بودن»چیست؟

۲۰.حافظ در بیت هشتم چه کسانی را«نکته دان»می داند؟

۲۱.مقصود از«خودفروشی»چیست؟

۲۲.شرط در بیت هشتم یعنی چه؟

۲۳.آصف که بوده است؟در ادب فارسی رمز چه کسی است؟

۲۴.چه کسی را صاحب قران می گفته اند؟

۲۵.مقصود از آصف صاحب قران کیست؟

۲۶.آمدن«جرم بخش»و«عیب پوش»در کنار هم در بیت آخر چه آرایه ای ایجاد کرده است؟

۲۷.کدام مصراع از این غزل به صورت مثل سائره درآمده است؟

۲۸.نمونه ای از صنعت اغراق را در این غزل مشخص کنید.

۲۹.نمونه هایی خوش آهنگ و مؤثر از نغمه ی حروف را در غزل فوق بیابید.

۳۰.نمونه هایی از صنعت تضاد را در این غزل مشخص کنید.

غزل ۴۸(۳۶۶) (ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم)

۱ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم

رهرو منزل عشقیم و ز سر حدّ عدم تا به اقلیم وجود این همه راه آمده ایم

۳سبزه ی خط تو دیدیم و ز بستان بهشت به طلب کاری این مهر گیاه آمده ایم

با چنین گنج که شد خازن او روح امین به گدائی به در خانه ی شاه آمده ایم

۵لنگر حلم تو ای کشتی توفیق کجاست که در این بحر کرم غرق گناه آمده ایم

آب رو می رود ای ابر خطاپوش ببار که به دیوان عمل نامه سیاه آمده ایم

۷حافظ این خرقه ی پشمینه بینداز که ما از پی قافله با آتش آه آمده ایم

فهرست نمایه ها

نمایه اجمالی آیات

(۱)

۱- (۱) .شماره غزل ها در نمایه ها بر اساس نسخه غنی-قزوینی است.

يَوْمَ تُبْلَى السَّرائِرُ ،۲۳۶

نمایه اجمالی احادیث و ادعیه

غ۴۹ ب۱۱–غ۱۱۱ ب۱–غ۱۴۳ ب۱–غ۱۸۴ ب ۴–غ۱۹۶ ب۳–غ۲۳۵ ب۵–غ۲۵۵ ب۹ و ۱۰.

نمایه تفصیلی احادیث و ادعیه

«اَ تعجبون من غیرت سعد،فوالله انا اغیر منه و الله اغیر منّی»،۹۵

«افت رقت الیهود علی احدی وسبعین فرقه وتفرقت النصاری علی اثنتین وسبعین فرقه وتفرقت امتی علی ثلاث وسبعین فرقه»، ۲۰۹

«الدّعا مخّ العباده»،۲۷۳

«الفقر فخری»،۲۷۳

«انّ الله غیور»،۹۵

«انّ امتی ستفرق بعدی علی ثلاثه و سبعین فرقه،فرقهٌ منها ناجیه واثنتان و سبعون فی النار»،۲۰۹

«انا عند المنکسره قلوبهم»،۲۳۹

«انیس الوحده و جلیس الخلوه فی المحاضرات

ص:۲۷۸

نمایه برخی واژه ها،ترکیب ها و اعلام توضیح داده شده

فهرست منابع

قرآن کریم.

۱.آشوری،داریوش،عرفان و رندی در شعر حافظ،مرکز،۱۳۷۹.

۲.ابوبکر بن محمد،نجم الدین رازی،مرصادالعباد،به اهتمام محمدامین ریاحی،علمی و فرهنگی،چاپ ششم،۱۳۷۶.

۳.استعلامی،محمد،درس حافظ،سخن،چاپ دوم،۱۳۸۳.

۴.اسلامی ندوشن،محمدعلی،ماجرای پایان ناپذیر حافظ،یزدان،چاپ دوم،۱۳۷۴.

۵.اشتری،بهرام،این راه بی نهایت،واژه نما،واژه نامه و فرهنگ ترکیبات،تعبیرات و اصطلاحات دیوان حافظ،۲ج،مرکز نشر دانشگاهی،چاپ اول،۱۳۸۵.

۶.افلاطون،ضیافت،ترجمه محمود صناعی،تهران،جامی،۱۳۸۱.

۷.امینی نژاد،علی،حکمت عرفانی،انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی،چاپ اول،۱۳۹۰.

۸.انجوی شیرازی،سید ابوالقاسم،دیوان خواجه حافظ شیرازی،تصحیح و مقدمه و کشف الابیات،چاپ نهم،۱۳۷۶.

۹.انوری،حسن،اصطلاحات دیوانی،سخن،چاپ دوم،۱۳۷۳.

۱۰.-،صدای سخن عشق(گزیده غزل های حافظ)،سخن،چاپ نهم،۱۳۸۳.

۱۱.-،غزلیات حافظ،پیام نور،چاپ نهم،۱۳۸۳.

۱۲.-،یک قصه بیش نیست،ملاحظاتی درباره شعر حافظ،علمی،بی تا.

۱۳.اهور،پرویز،کلک خیال انگیز،زوار،۱۳۶۳.

۱۴.بابایی،رضا،درآمدی بر دین شناسی حافظ،انجمن معارف اسلامی،چاپ اول،۱۳۸۲.

۱۵.بحرالعلومی،حسن،شرح چند غزل از حافظ،الزهراء،۱۳۷۰.

۱۶.برزگر خالقی،محمدرضا،شاخ نبات حافظ،زوار،چاپ اول،۱۳۸۲.

۱۷.بهشتی شیرازی،احمد،شرح جنون(تفسیر موضوعی دیوان حافظ)،روزنه،۱۳۷۱.

۱۸.بیرونی،ابوریحان،التفهیم،به تصحیح جلال الدین همایی،هما،۱۳۶۷.

۱۹.پرتوعلوی،عبدالعلی،بانگ جرس(راهنمای مشکلات دیوان حافظ)،خوارزمی،۱۳۴۹.

۲۰.پورنامداریان،تقی،گمشده ی لب دریا،سخن،۱۳۸۲.

۲۱.تاجدینی،محمدرضا،آیینه حافظ و حافظ آیینه،پاژنگ،۱۳۶۸.

۲۲.ترینی قندهاری پوشنجی،نظام الدین،قواعدالعرفا و آداب الشعرا،به اهتمام احمد مجاهد،سروش،چاپ دوم،۱۳۷۶.

۲۳.ثروتیان،بهروز،شرح غزلیات حافظ،پویندگان دانشگاه،۱۳۸۰.

۲۴.جاوید،هاشم،حافظ جاوید،فرزان،چاپ اول،۱۳۷۵.

۲۵.جرجانی،میر سید شریف،تعریفات،ترجمه حسن سید عرب و سیما نوربخش،فرزان،چاپ اول،۱۳۷۷.

۲۶.جمالزاده،سیدمحمدعلی،آشنایی با حافظ،سخن،۱۳۷۹.

۲۷.حافظ الشیرازی،شاعرالعرفان و الانسان،المستشاریه الثقافه للجمهوریه الاسلامیه الایرانیه بدمشق،بی تا.

۲۸.حافظ شیرازی،شمس الدین محمد،دیوان اشعار،به سعی سایه،نشر کارنامه،چاپ سوم،۱۳۷۴.

۲۹.–،دیوان حافظ،قدسی،نشرچشمه،چاپ دوم،به اهتمام حسن ذوالفقاری و ابوالفضل علی محمدی،۱۳۸۷.

۳۰.حسن لی،کاووس،راهنمای موضوعی حافظ شناسی،۴جلد،نوید شیراز،چاپ اول،۱۳۸۸.

۳۱.خامنه ای،علی،شعر،جهان بینی و شخصیت حافظ،سازمان تبلیغات اسلامی،حوزه هنری،۱۳۶۷.

۳۲.ختمی لاهوری،ابوالحسن،شرح عرفانی غزل های حافظ،تصحیح و تعلیقات:بهاءالدین خرمشاهی،کورش منصوری و حسین

مطیعی امین،تهران،قطره،پنجم،۱۳۸۵.

ص:۲۸۲

۳۳.خداپرست،اکبر،مجموعه مقالات درباره حافظ،تهران،هنر و فرهنگ،۱۳۶۳.

۳۴.خدیوجم،حسین،واژه نامه غزل های حافظ،علمی،چاپ دوم،۱۳۶۸.

۳۵.خرمشاهی،بهاءالدین،چهارده روایت،پرواز،۱۳۶۷.

۳۶.-،حافظ نامه،علمی فرهنگی و سروش،چاپ پنجم،۱۳۷۲.

۳۷.-،حافظ،ناهید،۱۳۸۷.

۳۸.-،ذهن و زبان حافظ،معین،چاپ پنجم،۱۳۷۴.

۳۹.خطیب رهبر،خلیل،دیوان غزلیات حافظ،صفی علیشاه،چاپ بیست و چهارم،۱۳۷۸.

۴۰.خطیب رهبر،خلیل،دیوان غزلیات سعدی،مهتاب،چاپ دهم،۱۳۷۷.

۴۱.دارابی،محمد،لطیفه غیبیه(غیبی)،شیراز،کتابخانه احمدی،۱۳۶۲.

۴۲.داوری،رضا،شاعران در زمانه عسرت،گروس،۱۳۷۳.

۴۳.درباره حافظ،برگزیده مقالات نشر دانش(۲)،مرکز نشر دانشگاهی،۱۳۷۲.

۴۴.درگاهی،محمود،شور و اندیشه حافظ،ستارگان،چاپ اول،۱۳۷۳.

۴۵.دزفولیان،کاظم،اعلام جغرافیایی در متون ادب فارسی،دانشگاه شهید بهشتی،چاپ اول،۱۳۸۷.

۴۶.دستغیب،عبدالعلی،از حافظ به گوته،اول،بدیع،۱۳۷۳.

۴۷.دشتی،علی،نقشی از حافظ،امیرکبیر،۱۳۸۱.

۴۸.دوانی کازرونی،جلال الدین،نقد نیازی،شرح دو بیت و یک غزل از خواجه،به کوشش حسین معلم،امیرکبیر،چاپ اول،۱۳۷۳.

۴۹.ذوالریاستین،محمد،فرهنگ واژه های ایهامی در اشعار حافظ،فرزان روز،۱۳۷۸.

۵۰.ذوالنور،رحیم،در جستجوی حافظ،زوار،۱۳۶۷.

۵۱.رادفر،ابوالقاسم،حافظ پژوهان و حافظ پژوهی،تهران،گستره،۱۳۶۸.

۵۲.راستگو،سید محمد،تلخ خوش،خرّم،چاپ اول، ۱۳۷۰.

۵۳.رجایی بخارایی،احمدعلی،فرهنگ اشعار حافظ،علمی،چاپ هفتم،۱۳۷۳.

۵۴.رحیمی،مصطفی،حافظ اندیشه،نور،چاپ اول،۱۳۷۱.

۵۵.رحیمیان،سعید،مبانی عرفان نظری،تهران،سمت،اول.

۵۶.-،تجلی و ظهور در عرفان نظری،قم،بوستان کتاب،اول.

۵۷.رزاز،علی اکبر،شرح اشارات حافظ،علمی و فرهنگی،دوم،تهران،۱۳۸۵

۵۸.رزاقی،عزت الله،تورگجه حافظانه لر،یا حافظ در آیینه اوهام،دیوان ترکی،۱۳۷۲.

۵۹.رستگار فسایی،منصور،مقالاتی درباره شعر و زندگی حافظ،جامی،۱۳۷۶.

۶۰.ریاحی،محمدامین،گلگشت در شعر و اندیشه حافظ،علمی،چاپ دوم،۱۳۷۴.

۶۱.زریاب خویی،عباس،آیینه جام،علمی،چاپ دوم،۱۳۷۴.

۶۲.زرین کوب،عبدالحسین،از کوچه رندان،سخن،چاپ چهاردهم،۱۳۸۰.

۶۳.همان،جستجو در تصوف ایران،امیرکبیر،چاپ چهارم،۱۳۶۹.

۶۴.سازگارنژاد،جلیل،مجموعه مقالات حافظ پژوهی،مرکز حافظ شناسی شیراز،۱۳۸۴.

۶۵.سجادی،سید جعفر،فرهنگ اصطلاحات عرفانی،طهوری،چاپ دوم،۱۳۷۳.

۶۶.سجادی،ضیاءالدین،فرهنگ لغات و تعبیرات خاقانی،زوار،چاپ اول،۱۳۷۴.

۶۷.سرفراز غزنی،محمد،سیر اختران در دیوان حافظ،امیرکبیر،۱۳۶۳.

۶۸.سرلو،خوان ادواردو،فرهنگ نمادها،ترجمه مهرانگیز اوحدی،دستان،چاپ اول،۱۳۸۹.

۶۹.سعادت پرور،علی،جمال آفتاب،چاپ اول،تشیع،۱۳۷۲.

۷۰.سعدی شیرازی،مصلح الدین،کلیات سعدی،به اهتمام فروغی،چاپ سوم،تهران،امیرکبیر،۱۳۶۲.

۷۱.سعیدی،گل بابا،فرهنگ اصطلاحات عرفانی ابن عربی،شفیعی،چاپ اول،۱۳۸۳.

۷۲.سلمان ساوجی،جمال الدین،کلیات اشعار،مقدمه و تصحیح عباسعلی وفایی،سخن،۱۳۸۹.

۷۳.سودی بسنوی،شرح سودی بر حافظ،ترجمه دکتر همت ستارزاده،زرین و نگاه،چاپ هفتم،۱۳۷۲.

۷۴.سید موسوی،سید حسین،درآمدی بر عرفان عملی در اسلام،قم،دفتر نشر معارف،اول،۱۳۸۷.

۷۵.شجاعی،حیدر،اشارات،انتشارات مجد،چاپ اول،۱۳۷۹.

۷۶.شریک امین،شمیس،فرهنگ اصطلاحات دیوانی،فرهنگستان ادب و هنر،۱۳۵۷.

۷۷.شفیعی کدکنی،محمدرضا،قلندریه در تاریخ،سخن،چاپ اول،۱۳۸۶.

۷۸.شمس العلما گرگانی،محمدحسین،ابدع البدایع،به اهتمام حسین جعفری،تبریز،احرار،چاپ اول،۱۳۷۷.

ص:۲۸۴

۷۹.شمیسا،سیروس،سیر غزل در شعر فارسی،فردوسی،چاپ پنجم،۱۳۷۶.

۸۰.–،فرهنگ تلمیحات،میترا،چاپ اول،۱۳۸۶.

۸۱.–،یادداشت های حافظ،نشر علم،چاپ اول،۱۳۸۸.

۸۲.–،فرهنگ اشارات،میترا،چاپ دوم،۱۳۸۷.

۸۳.صاعدی،عبدالعظیم،با حافظ تا کهکشان عرفان و اخلاق،تهران،نورفاطمه،۱۳۶۵.

۸۴.–،حافظ در اشتیاق ظهور(تحلیل موضوع مهدویت و...)،تهران،نورفاطمه،۱۳۷۵.

۸۵.صدیقیان،مهین دخت و ابوطالب میرعابدینی،فرهنگ واژه نمای حافظ،تهران،امیرکبیر،۱۳۶۶.

۸۶.صفا،ذبیح الله،تاریخ ادبیات در ایران،فردوسی،چاپ هفدهم،۱۳۸۵.

۸۷.–،حماسه سرایی در ایران،فردوس،چاپ ششم،۱۳۷۴.

۸۸.صفایی حایری،علی،تطهیر با جاری قرآن۳،لیله القدر،دوم،قم،۱۳۸۵.

۸۹.عظیمی،محمدجواد،موسیقی شعر حافظ،مرکز نشر دانشگاهی،۱۳۸۸.

۹۰.عفیفی،ابو العلاء،ملامتیه،صوفیه و فتوت،ترجمه نصرت الله فروهر،تهران،الهام،اول،۱۳۷۶.

۹۱.غنی،قاسم،تاریخ تصوف،زوار،نهم،۱۳۸۳.

۹۲.–،تاریخ عصر حافظ و تاریخ تصوف،زوار،چاپ نهم،۱۳۸۳.

۹۳.–،تاریخ عصر حافظ،زوار،چاپ نهم،۱۳۸۳.

۹۴.–،یادداشت های دکتر غنی بر حواشی دیوان حافظ،به کوشش اسماعیل صارمی،علمی،۱۳۶۶.

۹۵.فتی،هوشنگ،لسان غیب و لسان الغیب،نوید شیراز،۱۳۸۷.

۹۶.فرشیدورد،خسرو،در گلستان خیال(تحلیل تشبیهات و استعارات اشعار خواجه)،۱۳۵۷.

۹۷.فروزانفر،بدیع الزمان،احادیث مثنوی،امیرکبیر،چاپ پنجم، ۱۳۷۰.

۹۸.فولادوند،محمدمهدی،حافظ دل ها نه نسخه بدل ها،نشر تاریخ ایران،چاپ اول، ۱۳۹۱.

۹۹.قزوینی،محمد،و قاسم غنی،تصحیح دیوان حافظ،به اهتمام ع.جربزه دار،اساطیر،چاپ سوم، ۱۳۷۰.

ص:۲۸۵

۱۰۰.قیصری،ابراهیم،ابیات بحث انگیز دیوان حافظ،توس،چاپ اول، ۱۳۸۰.

۱۰۱.کاردگر،یحیی،فن بدیع در زبان فارسی،فراسخن،چاپ اول،۱۳۸۸.

۱۰۲.کاشانی،شیخ عبدالرزاق،ترجمه اصطلاحات الصوفیه،انتشارات مولی،چاپ اول،۱۳۷۲.

۱۰۳.کاشانی،عزّالدین محمود،مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه،به کوشش عفت کرباسی و برزگر خالقی،تهران،اول،۱۳۸۲.

۱۰۴.کبیر،یحیی،مبانی عرفان،قم،مطبوعات دینی،اول،۱۳۸۴.

۱۰۵.کریستف بورگل،یوهان،سه رساله درباره حافظ،برگردان کوروش صفوی،چاپ سوم،مرکز،۱۳۷۰.

۱۰۶.کریستن سن،آرتور،نمونه های نخستین انسان و نخستین شهریار،ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی،چشمه،چاپ دوم، ۱۳۸۳.

۱۰۷.کزازی،میرجلال الدین،پارسا و ترسا،تهران،دانشگاه علامه طباطبایی،۱۳۷۶.

۱۰۸.-،پیند و پیوند،قطره،چاپ اول،۱۳۷۸.

۱۰۹.-،چراغی در باد،قطره،چاپ اول،۱۳۸۹.

۱۱۰.-،دیر مغان،قطره،چاپ اول،۱۳۷۵.

۱۱۱.کمال الدین ابوالعطا،خواجوی کرمانی،دیوان اشعار،به اهتمام احمد سهیلی خوانساری،پاژنگ،چاپ سوم،۱۳۷۴.

۱۱۲.کوپا،فاطمه،حافظ ۲،پیام نور،چاپ اول،۱۳۸۴.

۱۱۳.گوته،یوهان ولفگانگ،دیوان شرقی،ترجمه شجاع الدین شفا،نشر نخستین،چاپ چهارم،۱۳۸۷.

۱۱۴.مجتبایی،فتح الله،شرح شکن زلف،سخن،چاپ اول،۱۳۸۶.

۱۱۵.محمودی،خیرالله،و صغری حیران،کلک مشاطه صنع،بررسی تصاویر در اشعار حافظ،نشر آسیم،۱۳۸۶.

۱۱۶.محیط طباطبایی،محمد،آنچه درباره حافظ باید دانست،تهران،بعثت،۱۳۶۷.

۱۱۷.مدرس مطلق،سید محمد علی،وحدت وجود،آبادان،نشر پرسش،اول،۱۳۷۹.

۱۱۸.مرتضوی،منوچهر،مکتب حافظ،ستوده،چاپ چهارم،۱۳۸۴.

۱۱۹.مسکوب،شاهرخ،در کوی دوست،خوارزمی،چاپ دوم،۱۳۷۱.

ص:۲۸۶

۱۲۰.مشکور،محمدجواد،فرهنگ فرق اسلامی،آستان قدس رضوی،چاپ دوم،۱۳۷۲.

۱۲۱.مصفی،ابوالفضل،فرهنگ اصطلاحات نجومی،پژوهشگاه علوم انسانی،چاپ سوم،۱۳۸۱.

۱۲۲.-،فرهنگ ده هزار واژه از دیوان حافظ،پاژنگ،۱۳۶۹.

۱۲۳.مطهری،مرتضی،آیینه جام،دیوان حافظ همراه با یادداشت های استاد مطهری،صدرا،چاپ دوم،۱۳۷۴.

۱۲۴.-،تماشاگه راز،انتشارات اسلامی،۱۳۶۳.

۱۲۵.-،عرفان حافظ،صدرا،چاپ نهم،۱۳۷۳.

۱۲۶.معین،محمد،حافظ شیرین سخن،به کوشش مهدخت معین،صدای معاصر،چاپ سوم،۱۳۷۵.

۱۲۷.ملاح،حسینعلی،حافظ و موسیقی،هیرمند،چاپ سوم،۱۳۶۷.

۱۲۸.منوچهری دامغانی،ابوالنجم احمد بن قوص،دیوان اشعار،به کوشش محمد دبیرسیاقی،زوار،چاپ اول، ۱۳۷۰.

۱۲۹.مولایی،محمدسرور،تجلی اسطوره در شعر حافظ،توس،چاپ اول،۱۳۶۸.

۱۳۰.ناتل خانلری،پرویز،دیوان حافظ،غزلیات و ملحقات،۲ج،خوارزمی،چاپ دوم،۱۳۶۲.

۱۳۱.نیاز کرمانی،سعید،مجموعه مقالات حافظ شناسی،پاژنگ،چاپ اول،۱۳۶۸.

۱۳۲.نیساری،سلیم،دفتر دگرسانی ها در غزل های حافظ،فرهنگستان زبان و ادب فارسی،چاپ اول،۱۳۸۵.

۱۳۳.همان،غزل های حافظ،انتشارات بین المللی الهدی،چاپ دوم،آذر ۱۳۷۱.

۱۳۴.نیکنام،مهرداد،کتابشناسی حافظ،علمی و فرهنگی،چاپ اول،۱۳۶۷.

۱۳۵.هروی،حسینعلی،شرح غزل های حافظ،فرهنگ نشر نو،چاپ ششم،۱۳۸۷.

۱۳۶.-،مقالات حافظ،به کوشش عنایت الله مجیدی،تهران،کتاب سرا،۱۳۶۸.

۱۳۷.همایونفرخ،رکن الدین،حافظ عارف(خراباتی)،اساطیر،۱۳۶۹.

۱۳۸.همایی،جلال الدین،مقام حافظ،فروغی،۱۳۶۲.

۱۳۹.هومن،محمود،حافظ چه می گوید،۱۳۱۷.

۱۴۰.یاحقی،محمدجعفر،فرهنگ اساطیر،سروش،چاپ دوم،۱۳۷۵.

۱۴۱.یثربی،سید یحیی،آب طربناک،انتشارات آفتاب توسعه،۱۳۸۱.

ص:۲۸۷

۱۴۲.یثربی،سید یحیی،عرفان عملی،بوستان کتاب،قم،دوم، ۱۳۹۰

۱۴۳.یزدان پرست،حمید،داستان پیامبران در تورات و قرآن،اطلاعات،چاپ سوم،۱۳۸۷.

۱۴۴.یوسفی،غلامحسین،بوستان سعدی،خوارزمی،چاپ چهارم،۱۳۷۲.

۱۴۵.-،گلستان سعدی،خوارزمی،چاپ پنجم،۱۳۷۷.

۱۴۶.یونسکو،ذکر جمیل سعدی(مجموعه مقالات بزرگداشت هشتصدمین سالگرد تولد سعدی)،ارشاد،چاپ دوم،۱۳۶۶.

۱۴۷.-،سخن اهل دل(مجموعه مقالات بین المللی بزرگداشت حافظ)،چاپ اول،پاییز،۱۳۷۱.

ص:۲۸۸

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹